BY THE SAME AUTHOR.

Just Out.

Sayings of the Prophet Muhammad Edited and Translated from the Original Arabic With an Introduction Demy 8vo 266 + xxvi. pp. Price Rs. 6, postage extra.

In the Press.

1. The Life of Mohammed: with a Chapter on Islam Cr. 8vo About 250 pp Second Revision. Price Rs 2, postage extra.
2. The Qur'an: translated from the Original Arabic. (Third Revision).

Reform Society, Daryabad, Allahabad.

Printed by Syed Mohammed Zaki, at the Haidari Press, 207 Shahganj, Allahabad.

ماخذ	الفاظ	فہرست القرآن صفحہ	ضمیمہ صفحہ
یس	یس	۱۱۴	...
یعقوب	یعقوب	۱۱۵	...
یمن	یمین	۱۱۵	...
	ماملکت یمینکم	۱۱۵	۱۳۹
یوم	یوم	...	۱۹۶
یئس		...	۱۹۷

ماخذ	الفاظ	غریب القرآن صفحہ	مفردات صفحہ
وطئی	یواطئوا	...	۱۹۱
	مواطاۃ	...	۱۹۲
وفی	متوفیک	۱۱۳	...
وقذ	الموقوذۃ	...	۱۹۲
وقف	وقفوہم	...	۱۹۲
وقی	تقوی	۱۱۳	۱۹۲
وکا	متکا	...	۱۹۳
ولی	ولی	...	۱۹۳
	مولی	...	۱۹۳
	ولایت	...	۱۹۳
	اولی لک فاولی	...	۱۹۳
وھن	تہنوا	...	۱۹۴
وی	وی کان	...	۱۹۴
ویل	ویل	...	۱۹۴
یاجوج	یاجوج	۱۱۳	...
یدی	ید	۱۱۴	۱۹۵
	ذوالاید	۱۱۴	...
	عن ید	۱۱۴	...
	ایّد	...	۱۹۵
	ردوا ایدیہم فی افواھہم	...	۱۹۵
	بین ایدیہن وارجلہن	...	۱۹۵

ماخذ	الفاظ	غریب القرآن صفحہ	فصیحہ صفحہ
هیهات	هیهات هیهات	...	۱۸۷
و	و	...	۱۸۷
وبق	موبق	...	۱۸۸
وتد	ذوالاوتاد	۱۱۱	۱۸۸
	اوتاد	۱۱۱	...
وجه	وجه	۱۱۱	۱۸۹
	علی وجه ابی	۱۱۲	...
	وجوه	۱۱۲	...
وحل	اوحل	...	۱۸۹
ودی	وادی	...	۱۸۹
ورد	ورود	...	۱۸۹
	وردا	...	۱۹۰
وری	وراء	۱۱۲	۱۹۰
وزن	وزن	...	۱۹۰
	موزون	...	۱۹۱
	میزان	...	۱۹۱
وسط	اوسط	۱۱۳	...
	وسطا	۱۱۲	...
	وسطی	۱۱۳	...
وصل	وصیلة	...	۱۹۱
وضع	وضع	...	۱۹۱

ماخذ	الفاظ	غریب القرآن صفحہ	صحیحہ صفحہ
نمل	النمل	۱۰۹	...
	نملة	۱۰۹	...
	وادالنمل	۱۱۰	...
نهر	نهر	...	۱۸۳
ها	ها	...	۱۸۳
هام	فی کل وادیهیمون	...	۱۸۴
هبط	هبط	۱۱۰	...
هدهد	الهدهد	۱۱۰	...
هدی	هدی	...	۱۸۴
	یهدی	...	۱۸۴
	الهدی	...	۱۸۵
هزی	استهزاء	...	۱۸۵
هضم	هضیم	...	۱۸۶
هطع	مهطعین	...	۱۸۶
هل	هل	...	۱۸۶
هلع	هلوعا	...	۱۸۶
هلا	هلا	...	۱۸۶
هوی	هوی	۱۱۰	۱۸۷
	هاویة	۱۱۱	...
	امههاویة	۱۱۱	...
هیت	هیتلک	...	۱۸۷

ماخذ	الفاظ	غریب القرآن صفحہ	قصیدہ صفحہ
نطح	النطیحۃ	...	۱۸۰
نطف	نطفۃ	...	۱۸۰
نطق	منطق الطیر	۱۰۶	...
نظر	ینظرون	...	۱۸۰
نعس	نعاس	۱۰۶	..
نفا	ینفوا من الارض	۱۰۶	۱۸۰
نفث	نفاثات	۱۰۷	...
نفس	نفس	۱۰۷	۱۸۱
	النفس الامارۃ	۱۰۸	...
	النفس اللوامۃ	۱۰۸	...
	النفس المطمئنۃ	۱۰۸	...
نفق	انفاق	...	۱۸۱
	انفقوا	...	۱۸۱
نفل	نافلۃ	۱۰۹	...
نقب	نقبوا فی البلاد	...	۱۸۲
نقر	نقیرا	...	۱۸۲
نقم	انتقام	...	۱۸۲
	ذو انتقام	...	۱۸۲
	نقم	۱۰۹	۱۸۲
نکح	نکاح	...	۱۸۲
نکس	نکسوا علی رؤسہم	...	۱۸۳

ماخذ	الفاظ	غریب القرآن صفحہ	ضمیمہ صفحہ
نجد	النجدين	...	۱۷۶
نجم	نجم	۱۰۳	...
نحر	نحر	۱۰۵	...
نحس	نحاس	...	۱۷۶
	نحس	...	۱۷۶
	ايام نحسات	...	۱۷۶
نحل	نحلة	...	۱۷۷
ندا	يوم التناد	...	۱۷۷
نزع	نزع	...	۱۷۷
نزل	نزل	۱۰۵	...
	انزل	۱۰۵	...
نسخ	نسخ	۱۰۵	...
نسک	منسکا	...	۱۷۷
نسی	نسی	۱۰۶	۱۷۷
	نساء	...	۱۷۸
نشا	ناشئة الليل	...	۱۷۸
نشز	نشوز	...	۱۷۸
نصب	نصب	...	۱۷۹
	نصب (بالضمہ)	...	۱۷۹
نصر	انتصر	...	۱۷۹
	انتصر منه	...	۱۷۹

ماخذ	الفاظ	غریب القرآن صفحہ	مفردات صفحہ
ماجوج	ماجوج	۹۷	...
مثل	مثل	۹۷	...
	تماثیل	۹۸	...
مرأ	امرات	۹۸	...
مرج	مریج	...	۱۶۸
مرد	مارد	...	۱۶۸
	مرید	...	۱۶۸
مرض	مرض	۹۸	...
مریم	مریم	۹۹	...
مس	مس	...	۱۶۸
	مساس	...	۱۶۸
مسح	مسح بالسوق والاعناق	...	۱۶۹
	المسیح	...	۱۶۹
مسخ	مسخ	...	۱۶۹
مشج	امشاج	...	۱۶۹
مصر	مصر	۹۹	...
مطر	مطر	...	۱۶۹
مع	مع	...	۱۷۰
معن	ماعون	۹۹	...
مکر	مکر	۹۹	۱۷۰
ملک	ملک	۱۰۰	...

ماخذ	الفاظ	غریب القرآن صفحه	قصیده صفحه
لقی	القی	٩٥	١٦١
	القیا	٩٥	...
	لقیتم	...	١٦٢
لما	لما	...	١٦٢
لن	لن	...	١٦٢
لہا	لہوا	...	١٦٣
لہم	الہمہا	...	١٦٣
لو	لو	...	١٦٣
	لولا	...	١٦٤
	لوما	...	١٦٥
لوی	یلوون السنتہم بالکتاب	...	١٦٥
	لیا بالسنتہم	...	١٦٥
لیت	لیت	...	١٦٥
لیل	لیل	...	١٦٦
لئلا	لئلا	...	١٦٦
ما	ما	...	١٦٦
	ماذا	...	١٦٧
مات	موت	٩٦	...
	الموتی	٩٦	...
ماد	تمید بکم	٩٧	...
	مائدة	٩٧	...

ماخذ	الفاظ	غریب القرآن صفحہ	ضمیمہ صفحہ
کتب	کتاب	۸۷	...
کثر	الکوثر	۹۰ ،	...
	تکاثر	۹۱	...
کدا	اکدیٰ	...	۱۵۰
کدر	انکدرت	..	۱۵۰
کذا	کذا	...	۱۵۰
کذب	کذب	۹۱	۱۵۱
کرس	کرسی	۹۱	...
کسف	کسف	...	۱۵۱
کشف	کشف عن الساق	۹۱	...
کعب	کاعبۃ	...	۱۵۱
کفر	کافر	۹۲	۱۵۱
کل	کل	۹۳	...
	کلا	...	۱۵۲
	کلتا	...	۱۵۲
	کلما	...	۱۵۲
	کلالۃ	...	۱۵۲
کلب	مکلبین	...	۱۵۲
کلم	کلمۃ	۹۳	...
	کلمات	...	۱۵۳
	الکلمۃ الطیب	...	۱۵۳

ماخذ	الفاظ	غریب القرآن صفحہ	ضمیمہ صفحہ
قطع	قطع السبیل	۸۹	...
قطمیر	قطمیر	...	۱۳۴
قلب	تقلب فی البلاد	...	۱۳۵
	یقلب کفیہ	...	۱۳۵
قلد	قلائد	...	۱۳۵
قمر	القمر	۸۹	...
قنت	قانتون	...	۱۳۵
قنی	اقنی واقنی	...	۱۳۵
قوی	المقوین	...	۱۳۹
	بقوة	...	۱۳۵
ک	ک	...	۱۳۹
کاب	اکواب	...	۱۳۹
کاد	کاد	...	۱۳۷
	کید	...	۱۳۷
کار	کورت	...	۱۳۷
کان	کان	...	۱۳۸
کان	کان (کاف والف بالفتحہ ونون مشدد)	...	۱۳۹
کاین	کاین	...	۱۵۰
کبد	کبد	۸۹	...
کتب	کتب	۸۷	...

ماخذ	الفاظ	غریب القرآن صفحہ	صحیحہ صفحہ
قدر	لیلۃ القدر	...	۱۳۸
	قدر علیہ	...	۱۳۸
	تقدیر	...	۱۳۷
قدم	تقدموا بین یدی اللہ ورسولہ	...	۱۳۸
	قدم صدق	...	۱۳۸
قذف	قذف	...	۱۳۹
قر	مستقر	۸۵	۱۳۹
	ذات قرار	...	۱۳۹
قرا	اقرا	۸۵	۱۳۹
	قرآن	۸۵	...
	فاتبع قرآنہ	...	۱۳۹
قرد	قردۃ	...	۱۴۰
قرع	القارعۃ	...	۱۴۰
قرن	ذوالقرنین	...	۱۴۰
قسطاس	قسطاس	...	۱۴۲
قسم	قسم	۸۹	...
قصر	قاصرات الطرف	...	۱۴۲
قضی	قضی	...	۱۴۳
	قضی منها وترا	...	۱۴۳
قط	قطنا	...	۱۴۳
قطع	قطع من الیل	...	۱۴۳

ماخذ	الفاظ	غریب القرآن صفحه	ضمیمه صفحه
فره	فارهین	...	۱۳۲
فری	فریا	۸۳	...
فز	استفززه من الارض	...	۱۳۲
فصل	فصال	...	۱۳۳
فطر	فطور	...	۱۳۳
فعل	فعلة	...	۱۳۳
فلک	فلک	۸۳	...
فند	تفندون	...	۱۳۳
فی	فی	...	۱۳۴
قاب	قاب	...	۱۳۵
قات	مقیتا	...	۱۳۵
قام	قام	...	۱۳۵
	قوام	۸۳	...
	مقام	۸۴	...
	تقویم	۸۴	...
قبض	قبضت قبضة من اثر	۸۴	۱۳۵
قبل	قبلة	...	۱۳۶
	قبیلة	...	۱۳۶
قتل	قاتلهم الله	۸۴	۱۳۶
قد	قد	...	۱۳۶
قدر	قدر	۸۴	...

ماخذ	الفاظ	غریب القرآن صفحہ	ضمیمہ صفحہ
فتح	فتح	...	۱۲۷
	الفتاح	...	۱۲۸
	مفاتح	۸۱	...
	بما فتح اللہ علیکم	...	۱۲۸
فتر	فترۃ	۸۱	...
فتل	فتیلا	...	۱۲۹
فتن	فتنہ	۸۱	۱۲۹
	فاتنین	...	۱۲۹
فج	فجاجا	...	۱۲۹
فحش	فاحشۃ	...	۱۳۰
فرج	فرج	...	۱۳۰
	حفظ الفرج	...	۱۳۰
فردوس	فردوس	۸۲	۱۳۰
فرش	فرشا	۸۳	...
فرض	فریضہ	...	۱۳۱
فرعون	فرعون	...	۱۳۱
فرغ	اصبح فؤاد فارغا	...	۱۳۱
	سنفرغ لکم	...	۱۳۱
فرق	فافرق	...	۱۳۲
	فرق	...	۱۳۱
	فرقان	...	۱۳۲

ماخذ	الفاظ	غریب القرآن صفحہ	ضمیمہ صفحہ
غار	غیر	۰۵	۱۲۲
غدا	غدا	۸۰	...
غرا	نغرینک بھم	...	۱۲۳
غرب	مغرب الشمس	۱۱۷	...
غرم	غراما	...	۱۲۳
	مغرما	...	۱۲۳
غسق	غساق	...	۱۲۳
غسل	غسلین	...	۱۲۳
غطش	اغطش	...	۱۲۴
غل	اغلال	...	۱۲۴
غلظ	اغلظ علیھم	...	۱۲۴
غلف	غلف (بالضمہ)	۸۰	...
غلم	غلام	۸۰	...
غول	اغوی	...	۱۲۴
	غوی	...	۱۲۵
ف	ف	...	۱۲۵
فار	فار	۸۱	...
فاض	تفیضون	...	۱۲۶
فام	فوم	...	۱۲۷
فاو	فئی	...	۱۲۷
فتاء	یفتکوا	...	۱۲۸

ماخذ	الفاظ	غریب القرآن صفحہ	فرہنگ صفحہ
عقد	عقدة	۷۷	...
	عقدة اللسان	۷۸	...
	العقود	...	۱۱۶
عقم	عقیم	...	۱۱۶
علق	علق	۷۸	...
	المعلقة	...	۱۱۶
علم	علم	۷۸	...
	علم آدم	...	۱۱۷
	عالمین	...	۱۱۷
علی	علی	۷۹	۱۱۸
	علی شئی	...	۱۱۹
عمی	عمی	۷۹	...
عن	عن	۷۹	۱۱۹
عنت	العنت	...	۱۲۰
	عنت	...	۱۲۰
عند	عند	...	۱۲۰
عهد	عهد	...	۱۲۱
	عهداً	...	۱۲۱
	عهد الله	...	۱۲۱
غاب	غیب	۷۹	...
	بالغیب	۷۹	...

ماخذ	الفاظ	غریب القرآن صفحه	صحیحه صفحه
عرج	ذی المعارج	...	۱۱۲
عرش	عرش	۷۶	۱۱۲
عرض	عرض	...	۱۱۲
عرف	بالعرف	...	۱۱۳
	اعراف	۷۶	...
	علی الاعراف	۷۶	...
عرم	العرم	...	۱۱۳
	سیل العرم	...	۱۱۳
عری	عراء	...	۱۱۳
عزم	عزموا الطلاق	...	۱۱۳
عسعس	عسعس	...	۱۱۴
عسق	عسق	۷۶	...
عسی	عسی	...	۱۱۴
عصا	عصا	۷۷	...
عصر	عصر	۷۷	...
عضل	تعضلوهن	...	۱۱۴
عطا	اعطی	...	۱۱۴
عفا	عفا الله عنک	...	۱۱۴
	عفوا	...	۱۱۵
	العفو	...	۱۱۵
عفر	عفریت	۷۷	۱۱۵

ماخذ	الفاظ	غريب القرآن صفحه	قصيده صفحه
ظل	ظل	۷۳	...
	ظلت	...	۱۰۸
	ظلة	...	۱۰۸
ظلم	ظلمات	۷۳	۱۰۹
	ظلموابها	...	۱۰۹
ظن	ظن	۷۵	...
ظهر	الاماظهرمنها	۷۵	۱۰۹
	بظاهرمن القول	...	۱۱۰
عاد	معاد	...	۱۱۰
عان	عين حمئة	۱۱۹	...
	عين القطر	...	۱۱۰
	حورعين	۷۹	...
عثر	عثر	...	۱۱۰
عجز	عجوز	...	۱۱۰
عجل	عجلتم امرربكم	۷۹	...
عد	عدة	...	۱۱۱
	نعدلهم عدا	...	۱۱۱
عدن	عدن	...	۱۱۱
عذب	العذاب الادنى	...	۱۱۱
عرب	اعراب	...	۱۱۲
	عرب (بالكسرة)	...	۱۱۲

ماخذ	الفاظ	غريب القرآن صفحه	صحيحه صفحه
طبع	طبع	...	١٠٣
	طبع على قلوبهم	...	١٠٣
طبق	طبق	٧١	...
	طبقا عن طبق	...	١٠٥
	طباقا	٧١	...-
طرف	طرف	٧٢	١٠٦
طرق	الطارق	٧٢	...
	طرائق	٧٢	١٠٦
	سبع طرائق	...	١٠٦
طس	طس	٧٢	...
طسم	طسم	٧٣	...
طغى	تطغوا	...	١٠٦
	طاغوت	٧٣	...
طفق	طفق	...	١٠٦
طلع	مطلع الشمس	١١٦	...
طمس	طمس	٧٣	١٠٧
طود	طود	٧٣	١٠٧
طور	أطوارا	٧٤	...
طوى	كطى السجل للكتب	...	١٠٧
طه	طه	٧٤	...
ظفر	ذى ظفر	...	١٠٨

ماخذ	الفاظ	غریب القرآن صفحہ	ضمیمہ صفحہ
صلو	صلوان	...	۱۰۰
صاز	ضیزی	...	۱۰۱
ضحک	ضحک	۹۷	...
ضر	اولی الضرر	...	۱۰۱
ضرب	ضرب	۹۸	...
ضغث	ضغثا	۹۹	...
ضل	ضال	...	۱۰۲
	ضلال	...	۱۰۱
	اضلال	...	۱۰۱
	ضلالۃ	...	۱۰۲
ضہي	یضاھئون	...	۱۰۲
طاب	طوبی	...	۱۰۲
	طوبات	...	۱۰۲
طار	طیرا	۹۹	...
	طائر	۹۹	...
	منطق الطیر	۷۰	...
طاع	یستطیع	...	۱۰۳
طاف	طائف	...	۱۰۳
	طوفان	۷۱	...
طال	طولا	...	۱۰۳
	الطول	...	۱۰۳

ماخذ	الفاظ	غریب القرآن صفحہ	عمدہ صفحہ
صبغ	صبغۃ	...	۹۴
صحب	صاحب	...	۹۵
	اصحاب الفیل	...	۹۵
	اصحاب الاخدود	...	۹۵
	اصحاب الایکۃ	...	۹۶
	اصحاب الحجر	...	۹۶
	اصحاب الکہف والرقیم	...	۹۶
	اصحاب النار	...	۹۷
صد	صدید	۱ ...	۹۷
صدع	صدع	...	۹۷
	ذات الصدع	...	۹۷
صدق	صدق	...	۹۸
صعد	الصعود فی السماء	...	۹۸
صعق	صاعقۃ	...	۹۸
صفا	صفا	...	۹۹
صلا	صلوٰۃ	...	۹۹
	صلوات	...	۹۹
صلب	من بین الصلب والترائب	...	۱۰۰
صلم	صلم	۶۷	...
	صالم	۶۷	...
صمم	صم	...	۱۰۰

ماخذ	الفاظ	غریب القرآن صفحہ	قصیدہ صفحہ
شرب	اشربوافي قلوبهم العجل	...	۹۰
شرح	شرح صدر	۱۱۲	...
شرع	شرعة	...	۹۰
شرک	شرک في الاموال والاولاد	...	۹۰
شطن	شیطان	۹۲	۹۰
شعر	شعائر	...	۹۱
شغف	شغفها	...	۹۱
شفع	شفاعة	...	۹۱
شکل	شاکلہ	...	۹۲
شمز	اشمازت	...	۹۲
شنا	شانئک	...	۹۲
شهب	شهاب	...	۹۲
شهد	شاهد	...	۹۳
	شهيد	...	۹۳
	مشهود	...	۹۳
صاب	حيث اصاب	...	۹۳
صاح	صيحة	...	۹۴
صار	فصرهن اليک	۹۹	...
	صور	۹۹	...
صاع	صواع	...	۹۴
صهر	صهر	۹۹	...

ماخذ	الفاظ	غریب القرآن صفحہ	ضمیمہ صفحہ
سما	اسم (بالکسرہ)	۵۹	۸۶
	اسماء کلها	...	۸۶
	سماء	۵۹	۸۶
	سماوات	۹۰	...
	ابواب السماء	۹۱	...
	سمیا	۹۱	...
سمر	السامری	...	۸۷
سمع	واسمع غیر مسمع	...	۸۸
سلدس	سلدس	...	۸۸
سوی	استوی	...	۸۸
	استوی علی العرش	۹۱	...
	ساوی	...	۸۸
	سواء	...	۸۸
	سویا	۹۱	...
سهم	ساهم	۹۲	...
شاء	من یشاء	...	۸۹
شبه	شبه لهم	۹۲	...
	متشابه	۹۳	...
شجر	الشجرة	...	۸۹
شد	اشداء	...	۸۹
	شدادا	۹۴	...

ماخذ	الفاظ	غريب القرآن صفحه	ضميمه صفحه
سدر	سدرة المنتهى	٥٥	...
سر	سر	...	٨٣
سرب	سرب	..	٨٣
سردق	سرادق	...	٨٣
سرق	استرق السمع	...	٨٣
سعر	سعير	...	٨٤
سفح	مسافحات	...	٨٤
	مسافحين	...	٨٤
سفر	سفرة	...	٨٥
	اسفارا	...	٨٥
سقط	سقط في ايديهم	٥٦	...
سقف	سقفا محفوظا	٥٦	...
سقم	سقيم	٥٦	... ؟
سكر	سكرا	٥٧	٨٥
سكن	سكينة	٥٧	...
	سكن اليه	٥٧	٨٥
سلق	سلقوكم	...	٨٥
سلم	سلم	٥٨	...
	اسلام	٥٨	...
	اسلم لله	٥٨	...
	سلام	٥٨	...

ماخذ	الفاظ	غریب القرآن صفحہ	صحیحہ صفحہ
ساد	سوآة	...	٧٨
سبب	الاسباب	...	٧٨
سبح	يسبحون	٥٢	...
	مسبحين	٥٢	...
سبط	أسباط	...	٧٨
سبع	سبع	٥٣	...
سبل	ابن السبيل	...	٧٩
	في سبيل الله	٥٣	...
	في سبيل الطاغوت	٥٣	...
سجد	سجد	...	٧٩
	مسجد	...	٧٩
	المسجد الحرام	...	٧٩
سجر	سجر	٥٣	...
سجل	سجل	...	٨٠
	سجيل	٥٣	...
سحت	سحت	...	٨٠
	السحت	...	٨٠
سحر	سحر	...	٨٠
سطر	سطر	٥٣	٨١
سد	سد ذوالقرنين	...	٨١
سدر	سدر	٥٥	...

ماخذ	الفاظ	غریب القرآن صفحہ	ضمیمہ صفحہ
زال	زیلنا	...	۷۴
زان	زینۃ	...	۷۵
زبر	زبر (بالضمہ)	...	۷۵
زحف	زحف	...	۷۵
زکی	زکوۃ	۵۰	...
زلزل	زلزلۃ	...	۷۵
زمل	زمل	...	۷۵
	مزمل	۵۰	۷۶
زنم	زنیم	...	۷۶
س	س	...	۷۶
ساب	سائبۃ	...	۷۶
ساد	سود	...	۷۷
ساط	سوط	...	۷۷
ساع	ساعۃ	۵۱	...
	الساعۃ	۵۱	...
ساف	سوف	...	۷۷
ساق	کشف عن الساق	۵۱	...
سال	السائل	...	۷۷
	سولت لی نفسی	...	۷۷
سام	مسومۃ	۵۱	...
	مسومین	۵۲	...

ماخذ	الفاظ	غریب القرآن صفحہ	ضمیمہ صفحہ
رسل	رسول	۳۶	...
رشد	رشدا	...	۷۱
رصد	مرصد	۳۶	...
	بالمرصاد	...	۷۲
رعی	راعنا	...	۷۲
رغب	رغب	۳۷	...
رفق	مرافق	...	۷۲
رفث	رفث	۳۷	...
رفع	رفع	۳۸	۷۲
رقب	رقبة	...	۷۳
رقم	رقیم	۳۸	...
	اصحاب الکہف والرقیم	۱۱۵	۹۲
رکس	ارکسہم	...	۷۳
رکض	ارکض برجلک	۳۹	...
رکن	رکن	...	۷۳
رمی		۳۹	...
رھا	رھوا	...	۷۳
زاج	زوج	۳۹	۷۴
	زوجین	...	۷۴
	زوجین اثنین	...	۷۴
زاغ	زیغ	...	۷۴

ماخذ	الفاظ	غریب القرآن صفحہ	صفحہ صفحہ
خمر	خمر	۳۰	...
خمص	مخمصۃ	...	۵۸
خلق	مخلقۃ	...	۵۸
خوی	خاویۃ	...	۵۸
دار	دائرۃ	...	۵۸
دان	دین	۳۰	...
	مدینین	...	۵۹
دب	دابۃ الارض	...	۵۹
دبر	دابرۃ	...	۵۹
دثر	المدثر	۳۱	...
دحض	مدحضین	...	۵۹
دخن	دخان	۳۱	۵۹
درک	ادراک علمهم	...	۶۰
دسا	دسیها	...	۶۰
دع	یدع	...	۶۰
دفئی	دفء	...	۶۰
دهق	دهاقا	...	۶۰
دون	دون	...	۶۱
ذبح	ذبح عظیم	...	۶۱
ذرا	ذرانا	...	۶۲
ذرع	ذرع	...	۶۲

ماخذ	الفاظ	غریب القرآن صفحہ	ضمیمہ صفحہ
خد	تصعر خدک	...	۵۴
خرج	خرج	...	۵۴
	مخرج	...	۵۴
خرص	خراصون	...	۵۵
خسا	اخسؤا	...	۵۵
خسف	یخسف بہم الارض	۳۹	...
خشع	خشع	...	۵۵
خطف	خطف الخطفۃ	...	۵۵
خفا	إخفا	...	۵۶
خفض	إخفض جناحک	...	۵۶
خل	خلال	...	۵۶
خلد	خلد	۳۹	۵۶
	مخلدون	۴۹	...
	اخلد الی الارض	...	۵۷
خلف	اختلفوا فی الکتاب	...	۵۷
	آخلف	۴۰	...
	خلف	۳۹	...
	خلف	۳۹	...
خلق	اختلاق	...	۵۷
	خلق (بالفتحہ)	...	۵۸
	خلق (بالضمہ)	...	۵۷

ماخذ	الفاظ	غریب القرآن صفحہ	قصیدہ صفحہ
حل	یحل علیہ (حاے مکسورہ)	...	۵۰
حم	حم	۳۵	...
حما	حام	...	۵۱
حمد	حمد	...	۵۱
حمل	حمل	...	۵۱
	حمالة الحطب	۲۶	...
	حمل الامانة	۳۱	...
حنث	حنث	۳۶	...
حلف	حلیف	...	۵۲
حلک	احتلکن	...	۵۲
حي	احیاء	۳۷	...
خار	خیر	۳۷	۵۲
	خیرات	...	۵۳
خاط	خیط	۳۷	...
	الخیط الابیض	۳۸	...
	الخیط الاسود	۳۸	...
خاف	تخوف	...	۵۳
خان	خائنة الاعین	...	۵۳
ختر	ختار	...	۵۴
ختم	خاتم	۳۸	...
	خاتم (تا بالکسرہ)	۳۸	...

ماخذ	الفاظ	غریب القرآن صفحه	مفردات صفحه
حرف	علی حرف	...	۳۶
حرم	حرم (ضمه و تشدید)	...	۳۶
	حرام	...	۳۶
	المحروم	...	۳۶
حسب	حسبان	...	۳۷
حسر	حسرة	...	۳۷
حسن	حسان	...	۳۷
حصب	حاصب	...	۳۷
حصحص	حصحص.	...	۳۸
حصر	احصروهم	۳۳	...
	حصوراً	...	۳۸
حصن	احصان	۳۵	...
	محصنات	...	۳۸
حط	حطة	...	۳۸
حفد	حفدة	...	۳۹
حفر	حافرة	...	۳۹
حفظ	حفظه	...	۳۹
حق	حق علی کذا	...	۳۹
	بالحق	...	۵۰
حکم	حکم	...	۵۰
حل	حل (بالکسره)	...	۵۰

ماخذ	الفاظ	غریب القرآن صفحہ	ضمیمہ صفحہ
جلب	جلبا	...	۴۲
جنح	اجنحۃ	۳۳	...
	جناح (بالعمہ)	...	۴۲
جہد	جہاد	۳۳	...
جہل	جہولا	...	۴۲
حار	حور	۳۳	...
حاش	حاشا	...	۴۳
	حاش للہ	...	۴۳
حبر	تحبرون	...	۴۳
حبک	حبک	۳۳	...
حبل	حبل	۳۳	...
	حبل اللہ	...	۴۳
حتی	حتی	...	۴۳
حج	یحاجوکم	...	۴۴
حجر	حجر	۳۴	۴۴
	الحجر	۳۴	...
	حجارۃ	۳۴	...
	حجارۃ من سجیل	...	۴۵
	حجرا محجورا	...	۴۵
حد	حدود	...	۴۵
	حدود اللہ	...	۴۵

ماخذ	الفاظ	غریب القرآن صفحہ	قصیدہ صفحہ
جاس	جاسوا خلال الدیار	...	۳۷
جبت	جبت	۲۸	۳۸
جبر	جبار	...	۳۸
جبریل	جبریل	۲۸	...
جبل	جبل	۲۹	...
	جبل (بالکسرہ)	...	۳۸
	جبلۃ	...	۳۸
جثا	جثیا	...	۳۸
جد	جد ربنا	...	۳۸
جدل	جدال	...	۳۹
جرح	الجوارح	...	۳۹
	اجتراح	...	۳۹
جزیہ	جزیہ	۲۹	...
جعل	جعل	...	۳۹
جلبب	جلابیب	۳۰	...
جمع	جمع کیدہ	...	۴۰
جمل	جمل	۳۰	...
جن	جنۃ (بالفتحہ)	...	۴۰
جن	جن (بالکسرہ)	۳۰	۴۱
جنب	الجار بالجنب	...	۴۱
	الصاحب بالجنب	...	۴۱

ماخذ	الفاظ	غریب القرآن صفحه	ترجمه صفحه
ترف	مترفیها	...	۳۴
ترک	ترکناعلیه	...	۳۵
تعس	تعسالهم	...	۳۵
تلا	تلاوة	۲۷	...
	یتلواعلیه	۲۷	...
التنور	تنور	۲۷	...
التین	التین	۲۷	...
ثاب	ثیاب	...	۳۵
	مثابة	...	۳۵
ثخن	اثخان	۲۸	...
ثقب	الثاقب	...	۳۵
	النجم الثاقب	...	۳۶
ثقل	ثقلان	...	۳۶
ثم	ثم (بالفتحه)	...	۳۶
	ثم (بالضمه)	...	۳۶
ثمن	ثمانیة	...	۳۶
ثنی	مثنی	۲۸	...
	ثانی عطفه	...	۳۷
	یثنون صدورهم	...	۳۷
جار	الجارذی القربی	...	۳۷
	الجارالجنب	...	۳۸

ماخذ	الفاظ	غریب القرآن صفحہ	عمدہ صفحہ
بحر	بحر	۲۲	...
	بحار	۲۲	...
	بحیرۃ	...	۲۴
بدا	یبدئی الباطل	...	۲۵
بدع	بدع	...	۲۵
	بدیع	...	۲۵
بر	البر	...	۲۵
برج	بروج	۲۳	۲۵
برد	بردا	...	۲۶
برص	الابرص	...	۲۶
برک	تبارک	...	۲۶
بسط	البسط	...	۲۷
بسل	تبسل	...	۲۷
بشر	بشر	...	۲۷
بصر	بصر	۲۳	...
	ابصر به	...	۲۷
بضع	بضع	...	۲۸
	بضاعة	...	۲۸
بطن	بطن	...	۲۸
	بطائن	...	۲۸
	بطانة	...	۲۸

ماخذ	الفاظ	غريب القرآن صفحه	صحيحه صفحه
ام	أمة	١٣،	...
	أمى	١٥	...
امر	امارة	...	١١
	امر	١٥	١٦
	اولى الامر	١٦	...
امس	امس	١٧	...
آمن	آمن	١٧	...
	الامانة	...	١٧
أن	آن	١٧	١٧
إن	إن	١٨	١٨
ان	آن (فتحه وتشديد)	...	١٨
	إن (كسره وتشديد)	...	١٨
أنثى	أنثى	١٩	١٩
آنس	إنس	١٩	...
	الانس والجن	١٩	...
آنى	آن	...	١٩
انى	انى (فتحه وتشديد)	١٩	١٩
آه	آواه	...	١٩
آهل	اهل	٢٠	٢٠
	اهل البيت	٢١	...
	اهل الكتاب	٢١	٢٠

ماخذ	الفاظ	غریب القرآن صفحہ	ضمیمہ صفحہ
ازر	آزر	۱۰	...
ازف	آزفة	۱۰	...
استبرق	استبرق	...	۹
اسر	اسیر	...	۹
اسرائیل	اسرائیل	۱۰	...
اسف	آسف	...	۹
	آسفونا	...	۹
اصر	إصرا	...	۹
اصل	آصال	...	۷
اف	أف	...	۷
افق	أفق	...	۷
	الافق الاعلی	...	۷
افك	ائتفكت	...	۸
اكل	اكل	...	۸
	أكل	...	۸
ال	آل	...	۸
أل (مشدد)	الال	...	۹
آل	آل	۱۰	...
	الاولى	...	۹
الا	آلاء	۱۱	۱۰
الا	الا (بالفتحة)	...	۱۰

فہرست ماخذ الفاظ قرآنی

جن کے معنی کتاب غریب القرآن وضمیمہ مین آئے ہین

ماخذ	الفاظ	غریب القرآن صفحہ	ضمیمہ صفحہ
آاب	اوب	۱	...
	اواب	...	۱
ام	ایم	۱	...
اان	الان	...	۱
اب	ابا	۱	...
	آباء	۱	...۳
ابد	ابد	...	۷
	ابداً	۲	...۷
ابریق	ابریق	...	۱
ابل	ابل	۲	...
	ابابیل	۲	۱
اثر	اثر	۲	...
	اثرالرسول	۳	۲
اجر	اجر	۳	...
اجل	اجل	۴	۲
أخ	اخا	۴	...
	اخو	۴	...

من ۂملھم [س ۱۰ : ۱۰۲

و لقد ارسلنا موسی بایاتنا ان اخرج
قومک من الظلمات الی النور و ذکرھم
بایام اللہ ۔ ان فی ذالک لایات لکل
صبار شکور [س ۱۴ : ۵

قل للذین امنوا یغفروا للذین لایرجون
ایام اللہ لیجزی قوما بما کانوا یکسبون
[س ۴۵ : ۱۴

یئس

(۱) نا امید ھونا ۔

ولاتایئسوا من روح اللہ [س ۱۲ : ۸۷

(۲) جاننا ۔ (قبیلہ نخع کی لغت)

افلم یایئس الذین امنوا ان لو یشاء اللہ
لھدی الناس جمیعا ۔ [س ۱۳ : ۳۱
= یعلم (ابن عباس)

= عضوا علیکم الانامل من الغیظ
(س ۳ : ۱۱۸)

یوم

یوم (جمع ایام) (۱) دن -
(۲) دن اور رات - روز -
قال آیتک الا تکلم الناس ثلاثۃ ایام الا رمزا
[س ۳ : ۴۰
= ثلاث لیال - - - (س ۱۹ : ۱۰)
(۳) زمانہ -
یدبر الامر من السماء الی الارض ثم یعرج
الیہ فی یوم کان مقدارہ الف سنۃ مما
تعدون [س ۳۲ : ۵
تعرج الملائکۃ و الروح الیہ فی یوم کان
مقدارہ خمسین الف سنۃ [س ۷۰ : ۴
(۴) لحظہ -
کل یوم ھو فی شان [س ۵۵ : ۲۹
(۵) معرکہ - مشہور اور قابل یادگار واقعہ -
یا قوم انی اخاف علیکم مثل یوم الاحزاب
[س ۴۰ : ۳۰
= وقائع الامم الماضیہ (بیضاوی)
(۶) عذاب -
فھل ینتظرون الا مثل ایام الذین خلوا

یدای (غریب القرآن ص ۱۱۴)

ید[1] (۱) (الف) کرتوت ۔ کام ۔

تبت یدا ابی لھب وتب [س ۱۱۱ : ۱

باید = بقوۃ قوت سے ۔

والسماء بنینٰھا باید [س ۵۱ : ۴۷

بین ایدیھن وارجلھن یہ عرب کا ایک محاورہ معلوم ہوتا ہے جیسے ہمارے ہاں آنکھوں دیکھتے جس کا مطلب ہے جان بوجھ کر یا جیسے بددعا میں کہتے ہیں کہ تیرے دیدوں اور گھٹنوں کے آگے آئے تو مطلب یہ ہے کہ جان بوجھ کر کوئی بہتان کھڑا کریں اور ان کے ہاتھ پاؤں دیکھ رہے ہوں کہ جھوٹ بنا رہے ہیں ۔ (نذیر احمد) دیدہ ودانستہ ۔

۔ ۔ ۔ ولا یقتلن اولادھن ولا یاتین ببھتان یفترینہ بین ایدیھن وارجلھن [س ۶۰ : ۱۲

ردوا ایدیھم فی افواھھم وہ اپنے منہ میں اپنے ہاتھ ڈالے ۔ وہ غصے سے اپنے ہاتھ کاٹے ڈالتے تھے ۔

جاءتھم رسلھم بالبینٰت فردوا ایدیھم فی افواھھم وقالوا انا کفرنا بما ارسلتم بہ وانا لفی شک مما تدعوننا الیہ مریب [س ۱۴ : ۹

ولاتهنوا ولاتحزنوا وانتم الاعلون - - -
[س ۳ : ۱۳۸

= لاتضعفوا (ابن عباس)

وی

وی کان تندم اور تعجب کا کلمہ ہے - (کسائی)

واصبح الذین تمنوا مکانه بالامس یقولون
ویکان الله یبسط الرزق لمن یشاء من
عباده و یقدر - لولا ان من الله علینا
لخسف بنا - ویکانه لایفلح الکافرون
[س ۲۸ : ۸۲

ویل

ویل (۱) خرابی جس سے ڈرنا چاہئے -

ویل لکل همزة لمزة [س ۱۰۴ : ۱

فویل للمصلین الذین هم عن صلواتهم
ساهون الذین هم یراءون ویمنعون الماعون
[س ۱۰۷ : ۴ - ۷

(۲) بمعنی تعجب - (تاج العروس)

عورتوں کے محاورہ میں اکثر ایسے معنی
میں استعمال ہوتا ہے -

قالت یا ویلتی ءالد وانا عجوز وهذا بعلی
شیخا [س ۱۱ : ۷۲

وکا

متکا دسترخوان جس پر چھری کانٹے سے کھانا کھاتے ہیں - (زمخشری و رازی)

فلما سمعت بمکرھن ارسلت الیھن واعتدت لھن متکا وآتت کل واحدۃ منھن سکینا - - - [س ۱۲ : ۳۱

ولی

ولی (۱) حاکم - تدبیر کار کنندہ - خبرگیران -

لا یتخذ المؤمنون الکافرین اولیاء من دون المؤمنین [س ۳ : ۲۷

(۲) دوست -

(۳) وارث -

مولی (جمع موالی) وارث -

و لکل جعلنا موالی مما ترک الوالدان و الاقربون [س ۴ : ۳۳

ولایت میراث - (ابن عباس)

و الذین امنوا و لم یھاجروا ما لکم من ولایتھم من شئی حتی یھاجروا [س ۸ : ۷۲

اولی دھمکانے اور خوف دلانے کا کلمہ ہے - (صحاح)

اولی لک فاولی [س ۷۵ : ۳۴

وھن

وھن کمزور بننا -

يحلونه عاما و يحرمونه عاما ليواطئو
عدة ما حرم الله فيحلوا ما حرم الله
[س ۹ : ۳۲

مواطاة = عدة الفنا -

انما النسيء زيادة في الكفر يضل به
الذين كفروا يحلونه عاما و يحرمونه عاما
ليواطئوا عدة ما حرم الله فيحلوا ما حرم
الله [س ۹ : ۳۷
= يشبهوا (ابن عباس)

وقذ

الموقوذة التي تضرب بالخشب فتموت = وه جانور جو لکڑي کي چوٹ سے مارا گیاهے - (ابن عباس) [س ٥ : ٣

وقف

وقفوهم = حبسوهم ان کو قید کرو -

احشروا الذين ظلموا - - - فاهدوهم
الى صراط الجحيم - وقفوهم انهم
مسئولون [س ۳۷ ۰ ۲۲ - ۲۴

وقى

التقوى = ما نهيت عنه جس کام سے تجهکو منع کیا گیاهے - (ابن عباس)

المیزان (۱) قانون ۔ (بیضاوی)
(۲) عدل ۔ (ابوحیان)

لقد ارسلنا رسلنا بالبینات وانزلنا معهم
الکتاب والمیزان لیقوم الناس بالقسط
[س ۵۷ : ۲۵

وصل

وصیلة اس بکری کو کہتے تھے جو ایام جاهلیت میں
سات بچے جن چکتی اور اگر ساتواں بچہ نر یا
مادہ ہوتا تو اس بکری کو مرد اور عورت دونوں
کھاتے اور اگر نر اور مادہ دو بچے ایک ہی پیٹ
سے ہوتے تو اس بکری کو زندہ چھوڑ دیتے ۔
(ابن عباس) [س ۵ : ۱۰۳

وضع

تضع الحرب اوزارها لڑائی اپنے ہتھیار ڈال دے ۔
لڑائی کرنے والے ہتھیار رکھہ دیں ۔ لڑائی
موقوف ہوجائے ۔

واذا لقیتم الذین کفروا فضرب الرقاب
حتی اذا اثخنتموهم فشدوا الوثاق فاما
منا بعد واما فداء حتی تضع الحرب
اوزارها [س ۴۷ : ۴

وطی

یواطئوا ــ یشبهوا وہ مشتبہ کردیں (ابن
عباس)

النار يسحبون [س ۲۸ : ۲۳

وردا = عطاشا پیاسے (ابن عباس)

ونسوق المجرمین الی جہنم وردا

[س ۱۹ : ۸۶

ورى

وراء (۱) = امام آگے - سامنے -

من ورائہ جہنم [س ۱۴ : ۱۶

(۲) پیچھے -

فنبذوہ وراء ظہورہم [س ۳ : ۱۸۶

(۳) سوا -

و الذین ہم لفروجہم حافظون الا علی ازواجہم او ما ملکت ایمانہم فانہم غیر ملومین - فمن ابتغی وراء ذالک فاولئک ہم العادون [س ۲۳ : ۵ - ۷

وزن

الوزن (۱) = القضی فیصلہ (مجاہد)

والوزن یومئذ الحق [س ۷ : ۸

(۲) عدل -

موزون (جمع موازین) وہ چیز جو تولی جائے - (زمخشری)

فمن ثقلت موازینہ فاولئک ہم المفلحون [س ۲۳ : ۱۰۲

وجہ

وجہ (۲) حقیقت ۔

ذالک ادنی ان یاتوا بالشهادة علي وجهها
[س ۵ : ۱۰۸

وحی

اوحی (۱) الہام دل میں ڈالنا ۔

و اوحی ربک الي النحل ان اتخذي من
الجبال بیوتا ومن الشجر و ممایعرشون
[س ۱۶ : ۶۸

(۲) بتلانا ۔

واصنع الفلک باعیننا ووحینا [س ۱۱ : ۳۷

ودی

وادي (۱) لغوباتیں ۔ لغویت

الم ترانهم في كل واد يهيمون [س ۲۶ : ۲۲۵
= فی کل لغو یخوضون ہرطرح کی لغو
باتوں میں الجھے پڑتے ہیں ۔ (ابن عباس)

ورد

ورود (۱) داخل ہونا ۔

(۲) پہنچنا ۔ واردہونا ۔

ولما ورد ماء مدين وجد عليه امة من

- - - واللہ ربنا ماکنا مشرکین
[س ۶ : ۲۳

(۲) = مع

فاجمعوا امرکم وشرکاءکم [س ۱۰ : ۷۱

(۳) واؤ عاطفہ -

(۴) استئناف (آغاز کلام) کے لئے -

(۵) بمعنی یعنی

فصل لربک وانحر [س ۱۰۸ : ۲

(۶) زائدہ -

وتلہ للجبین و نادینٰہ ان یا ابراھیم
- - - [س ۳۷ : ۱۰۳ و ۱۰۴

وبق

موبق ھلاکت - جدائی - دشمنی -

وجعلنا بینھم موبقا [س ۱۸ : ۵۲

وتد

(غریب القرآن ص ۱۱۱)

ذوالاوتاد = Toten-Khamen مصر کے زبردست بادشاھوں موں سے تھا جس کے آثار ابھی ملے ھیں جن سے اس کے زمانہ کی حیرت انگیز مادی ترقی کا پتہ لگتا ھے - یہ بادشاہ سنہ عیسوی سے چھہ ہزار برس پہلے گزرا ھے -

کذبت قبلھم قوم نوح وعاد وفرعون ذوالاوتاد
[س ۳۸ : ۱۲

أنا ھاھنا قاعدون [س ۵ : ۲۴

(۲) اس پر لک داخل ھو تو یہ مکان بعید کی طرف اشارہ کرتا ھے ۔

ھنالک ابتلی المؤمنون [س ۳۳ : ۱۱

(۳) وسعت ظروف کے باعث اس سے زمانہ کی طرف اشارہ کیا جاتا ھے ۔

ھنالک دعا زکریا ربہ [س ۳ : ۳۷

ھوی

ومن یحلل علیہ غضبی فقد ھوی
[س ۲۰ : ۸۱
= شقی بدنصیب رھا ۔ (ابن عباس)

ھیت

ھیت لک = تھیات لک میں تیرے لیئے تیار ھوں (ابن عباس) [س ۱۲ : ۲۳

ھیھات

ھیھات ھیھات = بعید بعید دور ھے دور ھے (ابن عباس)

ھیھات ھیھات لما توعدون [س ۲۳ : ۳۶

(۱) قسم کے لیئے ۔

هضم

هضیم ایک دوسرے سے ملے ہوے - (ابن عباس)
وزروع ونخل طلعها هضيم [س ۲۶ : ۱۴۸

هطع

مهطعین (۱) فرمانبردار -
- - - مهطعین الی الداع [س ۵۴ : ۸
(۲) ناظرین - تماشائی -
فمال الذین کفروا قبلک مهطعین عن
الیمین و عن الشمال عزین
[س ۷۰ : ۳۶ و ۳۷

هل

هل حرف استفہام ہے -
هل اتی علی الانسان - - -
[س ۷۶ : ۱

هلع

هلوعا گھبرا جانے اور پریشان ہونے والا - (ابن عباس)
ان الانسان خلق هلوعا [س ۷۰ : ۱۹

هنا

هنا (۱) مکان قریب کے لیئے اسم اشارہ ہے -

ويخرجهم من الظلمات الى النور - - -
[س ٥ : ١٦]

ويهدي اليه من ينيب [س ٤٢ : ١٣]

كيف يهدي الله قوما كفروا بعد ايمانهم و
شهدوا ان الرسول حق وجاءهم البينات
[س ٣ : ٨٥

فان الله لا يهدي من يضل [س ١٦ : ٣٧

والله لا يهدي القوم الكفرين [س ٢ : ٢٦٤

والله لا يهدي القوم الفاسقين [س ٥ : ١٠٨

ان الله لا يهدي من هو كاذب كفار [س ٤٢ : ٣
ان الله لا يهدي من هو مسرف كذاب
[س ٤٠ : ٢٨

والله لا يهدي القوم الظالمين [س ٢ : ٢٥٨

الهدي جمع (واحد هديه) هديه - تحائف
[س ٥ : ٢

هزي

استهزاء حقير كرنا - حقير جاننا - اهانت
كرنا -

قالوا انا معكم انما نحن مستهزءون -
الله يستهزي بهم و يمدهم في طغيانهم
يعمهون [س ٢ : ١٤

سنفرغ لکم ایہ الثقلان [س ۵۵ : ۳۱

ھام

فی کل واد یھیمون [س ۲۶ : ۲۲۵
= فی کل لغو یخوضون ہر لغویات میں
الجھے پڑتے ہیں - (ابن عباس)

ھدی

الذی اعطی کل شئی خلقہ ثم ھدی
[س ۲۰ : ۵۰
جس نے ہر چیز کو اپنی مشیئت سے ایک خاص
طور پر بنایا اور پھر اس کو اس کے خاص کام
انجام دینے کے طریقے بتائے -
اھدوھم = وجھوھم ان کو روانہ کرو - (ابن
عباس)
احشروا الذین ظلموا و ازواجھم وماکانوا
یعبدون من دون اللہ فاھدوھم الی صراط
الجحیم [س ۳۷ : ۲۲ و ۲۳
ھدنا الیک ہم تیری طرف رجوع ہوئے - ہم نے تیرے
سامنے توبہ کی
انا ھدنا الیک [س ۷ : ۱۵۶
یھدی وہ (خدا) ہدایت کرتا ہے - راہ دکھاتا ہے -
یھدی بہ اللہ من اتبع رضوانہ سبل السلام

نكس

نكسوا على رؤسهم — ان كے سر نيچے هوئے — وه شرمنده هوئے —

قال بل فعله — كبيرهم هذا فسئلوهم ان كانوا ينطقون — — — — ثم نكسوا على رءوسهم — لقد علمت ما هولاء ينطقون
[س ۲۱ : ۶۳ - ۶۵

نهر

نهر (۱) دريا — ندي —
(۲) وسعت — آرام — آسودگی —

ان المتقين في جنات ونهر في مقعد صدق عند مليك مقتدر [س ۵۴ : ۵۴ و ۵۵

ها

ها (۱) اسم فعل بمعنى خذ (لے — پكڑ)
هاوم اقرءوا كتابيه [س ۶۹ : ۱۹
(۲) يه اسم اشاره پر داخل هوتا هے —
هولاء [س ۳ : ۶۵
هذان خصمان [س ۲۲ : ۱۹
هاهنا [س ۵ : ۲۴
بني اسد كی لغت میں ها كا الف حذف كرديا بهي جائز هے —

نقب

نقبوا فی البلاد وہ صفحہ ہستی سے مٹ گئے ۔
(یمن کی لغت)

و کم اھلکنا قبلھم من قرن ھم اشد منھم
بطشا فنقبوا فی البلاد ۔ [س ۵۰ : ۳۶

نقر

نقیرا = النقطۃ التی فی ظھر النواۃ (ابن عباس)

ام لھم نصیب من الملک فاذا لا یؤتون
الناس نقیرا [س ۴ : ۵۳

نقم

نقم = انکر ناخوش ہونا ۔

ھل تنقمون منا الا ان آمنا باللہ ۔ ۔ ۔
[س ۵ : ۵۹

انتقام مجرم کی سزا ۔ (راغب)
ذوانتقام سزا دینے والا ۔

، واللہ عزیز ذوانتقام [س ۳ : ۳

نکح

نکاح (۱) تعلقات زن و شوہر ۔ نکاح ۔
(۲) سن تمیز ۔

وابتلوا الیتمی حتی اذا بلغوا النکاح
[س ۴ : ۹

نفس

(غریب القرآن ص ۱۰۷)

نفس (۹) = عقوبۃ عذاب ۔ غضب ۔ سزا ۔
(تاج العروس)

ویحذرکم اللہ نفسہ] س ۳ : ۲۷

نفق

انفاق (۱) خیر کے کام میں خرچ کرنا ۔ خیرات کرنا ۔

وانفقوا فی سبیل اللہ و لا تلقوا بایدیکم الی التھلکۃ] س ۲ : ۱۹۵

(۲) خرچ کرنا ۔

وان کن اولت حمل فانفقوا علیھن حتی یضعن حملھن] س ۶۵ : ۶

(۳) مہر دینا ۔

فاتوا الذین ذھبت ازواجھم مثل ما انفقوا] س ۶۰ : ۱۱

انفقوا = تصدقوا صدقہ دو ۔ خیرات کرو ۔
(ابن عباس)

امنوا باللہ و رسولہ و انفقوا مما جعلکم مستخلفین فیہ ۔ فالذین امنوا منکم وانفقوا لھم اجر کبیر] س ۵۷ : ۷

نطح

النطیحۃ = الشاۃ التی تنطح الشاۃ وہ بکری جو دوسری بکری سے لڑنے میں سینگ لگ جانے کے صدمہ سے مری ہو۔ (ابن عباس)

[س ۵ : ۳

نطف

نطفۃ = الماء الصافی صاف پانی۔ (تاج العروس)

نظر

ینظرون = یؤخرون مہلت دیئے جائیں گے۔ (ابن عباس)

لا یخفف عنہم العذاب ولا ہم ینظرون

[س ۲ : ۱۶۲

نفا

(غریب القرآن ص ۱۰۹)

ینفوا من الارض [س ۵ : ۳۳

النفی من الارض ہو الحبس (ابوحنیفہ) وہو اختیار اکثر اہل اللغۃ (رازی) امام ابو حنیفہ نے اس کے معنی قید کئے جانے کے لیئے ہیں اور اکثر اہل لغت نے بھی یہی معنی اختیار کئے ہیں۔

و التی تخافون نشوزھن فعظوھن و
اھجروھن فی المضاجع واضربوھن
[س ۴ : ۳۴

(۲) مرد کا عورت پر ظلم کرنا ۔ بدسلوکی ۔

وان امرأة خافت من بعلھا نشوزا او اعراضا
فلا جناح علیھما ان یصلحا بینھما ان
صلحا [س ۴ : ۱۲۸

نصب

نصب (بالضمہ) دیوی اور دیوتاؤں کے قریب جو
پتھر ہوتے ھیں کہ ان پر قربانیاں دی جاتی
ھیں [س ۵ : ۳

نصب سفر کی تکان ۔

اذ نادی ربہ انی مسنی الشیطان بنصب و
عذاب [س ۳۸ : ۴۱

نصر

انتصر اپنی مدد آپ کرنا ۔ اپنے تئیں بچانا ۔

والذین اذا اصابھم البغی ھم ینتصرون
[س ۴۲ : ۳۹

انتصر منہ اس نے اس سے بدلا لیا ۔ اس کو سزا دی ۔

و لو یشاء اللہ لا نتصر منھم و لکن لیبلو
بعضکم ببعض [س ۴۷ : ۴

فالیوم ننسیھم کما نسوالقاءیومھم ھذا و
ماکانوابآیاتنایجحدون [س ۷ : ۵۱

فذوقوابمانسیتم لقاءیومکم ھذا انانسینٰکم وذوقواعذاب
الخلدبماکنتم تعملون ۔ [س ۳۲ : ۱۴
= ترکناکم (ابن عباس)

نساء (۱) عورت ۔
(۲) بیوی ۔ زوجہ ۔
(۳) بہن ۔

وان کانوااخوۃرجالاونساءفللذکرمثل حظ
الانثیین [س ۴ : ۱۷۶

(۴) لڑکیاں ۔

یوصیکم اللہ فی اولادکم ۔ ۔ ۔ فان
کن نساءفوق اثنتین فلھن ثلثاماترک
[س ۴ : ۱۱

نشا

ناشئۃاللیل = قیام اللیل رات کی عبادت ۔
(حبش کی لغت)

ان ناشئۃاللیل ھی اشدوطئاواقوم قیلا
[س ۷۳ : ۶

نشز

نشوز (۱) عورت کا شوہر کے خلاف کھڑا ہونا ۔ بد
چلنی ۔

نحل

نحلة (بالكسرة) فريضه ـ ضروري بالتيں واجب الادا (قيس غيلان كي لغت)

واتوا النساء صدقاتهن نحلة [س ۴ : ۴

ندا

يوم التناد مصيبت کادن ـ [س ۴۰ : ۳۲

نزغ

نزغ وسوسه

و اما ينزغنک من الشيطان نزغ فاستعذ بالله [س ۴۱ : ۳۶

نسک

منسكا = عيدا عيد ـ تهوار (ابن عباس)

ولكل امة جعلنا منسكا ليذكروا اسم الله على مارزقهم من بهيمة الانعام [س ۲۲ : ۳۴

نسي

(غريب القرآن ص ۱۰۶)

(۱) بهول جانا ـ

(۲) جان بوجهه كر بهلا دينا ـ چهوڑ دينا ـ غافل هونا ـ (راغب)

نبذ

نبذتها = اي طرحتها چھوڑ دیا ھم نے اس کو۔ (ابومسلم)

فقبضت قبضة من اثر الرسول فنبذتها

[س ۲۰ : ۹۶

نجد

النجدين = الضلالة و الهدي گمراھی اور ھدایت۔ (ابن عباس)

وهديناه النجدين [س ۹۰ : ۱۰

نحس

نحاس (۱) = دخان النار دھواں (ابن عباس)

يرسل عليكما شواظ من نار و نحاس ۔ ۔ ۔

[س ۵۵ : ۳۵

(۲) پگھلا ھوا تانبا ۔

نحس = شر (برائی)

ایام نحسات منحوس دن (ابن زید) سخت دن (ضحاک)

= ایام والله کانت مشؤمات علی القوم وہ دن اس قوم کے لئے برے تھے (قتادہ) ایام مشؤمات علیهم (السدي)

فارسلنا عليهم ريحا صرصرا فی ایام نحسات

[س ۴۱ : ۱۶

نبا

نبا (۱) خبر ۔

(۲) نبوت ۔ عہد نبوت ۔

لکل نبا مستقر [س ۹ : ۶۷

(۳) نبی کا پیغام ۔

قل انما منذر وما من الٰہ الا اللہ الواحد
القہار ۔ ۔ ۔ قل ھو نبؤا عظیم ۔ انتم
عنہ معرضون ۔ [س ۳۸ : ۶۵ ۔ ۶۷

لاینبئک مثل خبیر عربی کی ایک مثل ہے جس کو
ایسے محل میں استعمال کیا جاتا ہے کہ ایک
شخص نے کوئی بات کہی اور آخر میں یہ مثل
کہہ دی جس سے اس کا مقصود یہ ہوتا ہے کہ
مجھ سے بہتر اور کوئی کیا جانے گا ۔ کہ میں
اس کا بڑا واقف کار ہوں ۔ (نذیر احمد)
[س ۳۵ : ۱۴

نبت

انبتکم من الارض نباتا تم کو نبات کی طرح اگایا
[س ۷۱ : ۱۷

از جمادی مردم و نامی شدم
وز نما مردم بحیوان سرزدم
(مولینا روم)

اذا تمنى [س ۵۳ : ۳۹

تمنى اس نے تمنا کی - اس نے خواهش کی -

أمنية اس کی تمنا - اس کی خواهش -

وما ارسلنا من قبلک من رسول و لا نبي الا

اذا تمنى القى الشيطان في امنية

[س ۲۲ : ۵۲

مهد

مهد (۱) گهوارہ

فاشارت اليه - قالوا کیف نکلم من کان فی

المهد صبيا [س ۱۹ : ۲۹

(۲) صغرسنی کا زمانہ -

ويكلم الناس في المهد وکهلا [س ۳ : ۳۵

نار

(غریب القرآن ص ۱۰۳)

(۲) نار الله الخ

= کذالک یریهم الله اعمالهم حسرات

عليهم - ما هم بخارجين من النار

(س ۲ : ۱۶۷)

ناش

تناوش انى لهم التناوش [س ۳۴ : ۵۲

= فکیف لهم بالرد وہ کیونکر رد کر سکتے

هیں (ابن عباس)

منن

غیر ممنون (۱) جو کبھی منقطع ہونے والا نہیں ۔
(۲) یہ منت کے کہ منت رکھنے سے لینے والے کو ایذا ہوتی ہے ۔

ان الذین امنوا وعملوا الصالحات لهم اجر غیر ممنون [س ۴۱ : ۸

منی

امانی (۱) آرزوئیں ۔

لیس بامانیکم ولا امانی اهل الکتب
[س ۴ : ۱۲۳

(۲) = احادیث باتیں (ابن عباس)

و قالوا لن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصری ۔ تلک امانیهم قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین [س ۲ : ۱۱۱

و منهم امیون لا یعلمون الکتب الا امانی وان هم الا یظنون [س ۲ : ۷۸

و غرتکم الا مانی حتی جاء امر الله وغرکم بالله الغرور [س ۵۷ : ۱۴

تمنی (بالضمة) = تقدر (راغب)

منی = قدر

وانه خلق الزوجین الذکر والانثی من نطفة

ولو نشاء لجعلنا منکم ملائکۃ فی الارض
یخلفون [س ۴۳ : ۶۰

(۷) عموم کی تخصیص کے لئے ۔

ومامن الٰہ الا اللہ [س ۳ : ۶۱

(۸) = حرف با ۔

ینظرون من طرف خفی [س ۴۲ : ۴۵

(۹) = علیٰ

و نصرناہ من القوم الذین کذبوا بایاتنا
[س ۲۱ : ۷۷

(۱۰) = فی

اذا نودی للصلوۃ من یوم الجمعۃ
[س ۶۲ : ۹

(۱۱) = عن

یاویلنا قد کنا فی غفلۃ من ھذا [س ۲۱ : ۹۷

(۱۲) = عند

لن تغنی عنھم اموالھم ولا اولادھم من اللہ
[س ۵۸ : ۱۷

(۱۳) تاکید کے لئے ۔ (زائدہ)

وما تسقط من ورقۃ الا یعلمھا [س ۶ : ۵۹

ما تری فی خلق الرحمان من تفاوت ۔
فارجع البصر ھل تری من فطور [س ۶۷ : ۳

الله علیکم اذ جعل فیکم انبیاء وجعلکم
ملوکا وآتیکم مالم یؤت احدا من العالمین
[س ۵ : ۲۰

من

من حرف جر -

(۱) ابتداء غایت بلحاظ مکان یا زمانہ

من المسجد الحرام [س ۱۷ : ۱

انہ من سلیمان [س ۲۷ : ۳۰

(۲) = بعض بمعنی تبعیض

- - - حتی تنفقوا مما تحبون
[س ۳ : ۹۱

(۳) بمعنی تبیین - (بیانیہ)

ما یفتح الله للناس من رحمة [س ۳۵ : ۲

(۴) تعلیلیہ (سببیہ)

یجعلون اصابعهم فی آذانهم من الصواعق
[س ۲ : ۱۹

(۵) فصل بالمہملہ کے لئے -

والله یعلم المفسد من المصلح
[س ۲ : ۲۲۰

(۶) بدل کے واسطے -

ارضیتم بالحیاة الدنیا من الآخرة
[س ۹ : ۳۸

کلثوم مرضی - .. - [س ۴ : ۱۰۲

مع

(۱) = عند (پاس)

ان اللہ مع الصابرین [س ۸ : ۹۹

(۲) اجتماع - مکان یا وقت کے لحاظ سے -

(۳) اشتراک محض بلالحاظ مکان یا زمانہ

وکونوا مع الصادقین [س ۹ : ۱۱۹

ھذا ذکر من معي وذکر من قبلي

[س ۲۱ : ۲۴

مکر

(غریب القرآن ص ۹۹)

مکر (۲) لگاوٹ کی باتیں -

فلما سمعت بمکرھن ارسلت الیھن - -

[س ۱۲ : ۳۱

= قولھن (رازی)

مکر = کید حکمت کے ساتھ کسی کام کا انتظام کرنا - یہ لفظ بھی کید کي طرح اچھے اور برے دونوں معنوں میں استعمال ھوتا ھے -

(تاج العروس) [س ۳ : ۵۴

ملک

ملوکا آزاد (کنانہ کی لغت)

و اذ قال موسی لقومہ یا قوم اذکروا نعمۃ

مسح

(غریب القرآن ص ۹۹)
فطفق مسحا الخ = جعل یمسح (ابن عباس)
= یمسح راسها و اعناقها اکرامالها و اظهار
الشدة شفقة علیها (شرح مواقف)
المسیح حضرت عیسی کا لقب ہے کہ وہ بہت سیرو
سیاحت کیا کرتے تھے - (راغب)

مسخ

مسخ حالت بری کردینا -
ولونشاء لمسخناهم علی مکانتهم - - -
[س ۳۶ : ۶۶

مشج

امشاج مرد اور عورت کے نطفہ کا رحم میں پڑ کر مل
جانا - (ابن عباس)
انا خلقنا الانسان من نطفة امشاج
[س ۷۶ : ۲

مطر

مطر (۱) عذاب - (زمخشری)
و امطرنا علیهم مطرا - فساء مطر
المنذرین [س ۲۶ : ۱۷۳
(۲) بارش - پانی -
و لا جناح علیکم ان کان بکم اذی من مطر او

مرج

امرمریج امرباطل (ابن عباس)

بل کذبوا بالحق لما جاءھم فھم فی امر مریج [س ۵۰ : ۵

مرد

مارد } جس سے کسی اچھی بات کی امید نہ ہو ۔
مرید } (راغب) جو بالکل گیا گزرا ہوگیا ۔ مردود ۔

وان یدعون الا شیطانا مریدا [س ۴ : ۱۱۷

مس

مس وسوسہ

الذین یاکلون الربا لا یقومون الا کما یقوم الذی یتخبطہ الشیطان من المس
[س ۲ : ۲۷۵

مساس چھونا ۔

قال فاذھب فان لک فی الحیوٰۃ ان تقول لا مساس - - - [س ۲۰ : ۹۷

= لا تخالط و لا تخالط (ابن عباس)
ملنے جلنے کی ممانعت ہے ۔

فما استمعام والکم فاستقیموالھم
[س ۹ : ۷

(۴) بمعلی تعجب -

فما اصبرھم علی النار [س ۲ : ۱۷۵

قتل الانسان ما اکفرہ [س ۸۰ : ۱۷

(۵) حرفیہ - مصدریہ زمانیہ یا غیرزمانیہ

فاتقوا اللہ ما استطعتم [س ۶۴ : ۱۹

(۶) = لیس (نافیہ)

وقلن حاش للہ ما ھذا بشرا [س ۱۲ : ۳۱

ماھن امھاتھم [س ۵۸ : ۲

(۷) زائدہ (تاکید کے لئے)

انما اللہ الہ واحد [س ۴ : ۱۷۱

کانما اغشیت وجوھھم قطعا من الیل
مظلما [س ۱۰ : ۲۷

ربما یود الذین کفروا - - - [س ۱۵ : ۲

ایا ما تدعوا فلہ الاسماء الحسنی
[س ۱۷ : ۱۱۰

ایما الاجلین قضیت - - - [س ۲۸ : ۲۸

ماذا = ما (استفہامیہ) + ذا (موصولہ)
استفہامیہ

ویسئلونک ماذا ینفقون [س ۲ : ۲۱۵

لیل

لیل (۱) رات ۔

واللیل اذا یغشی [س ۹۲ : ۱

(۲) رات اور دن ۔

قال آیتک الا تکلم الناس ثلاث لیال سویا
[س ۱۹ : ۱۰

= ثلاثۃ ایام (س ۳ : ۴۰)

لئلا

= ل + أن + لا ایسا نہ ہوکہ ۔
مبادا ۔

ما

ما (۱) = الذی

ما عندکم ینفد وما عند اللہ باق
[س ۱۶ : ۹۶

والسماء وما بنیها [س ۹۱ : ۵

(۲) = ای شئی (استفہامیہ)

وما تلک بیمینک یا موسیٰ [س ۲۰ : ۱۷

قالوا وما الرحمن [س ۲۵ : ۶۰

(۳) شرطیہ

ما ننسخ من آیۃ او ننسها ۔ ۔ ۔
[س ۲ : ۱۰۶

فلولا کانت قریۃ آمنت فنفعھا ایمانھا الا قوم یونس [س ۱۰ : ۹۸

= ما کانت قریۃ (ابن ابی حاتم کی روایت)

لوما = لو + ما = لولا

لوی

یلوون السنتھم بالکتاب وہ لوگ اپنی زبان سے کتاب پڑھتے ہیں ۔

و ان منھم لفریقا یلوون السنتھم بالکتاب لتحسبوہ من الکتاب وما ھو بالکتاب ۔ و یقولون ھو من عند اللہ وما ھو من عند اللہ ۔ و یقولون علی اللہ الکذب وھم یعلمون [س ۳ : ۷۷

لیا بالسنتھم اپنی زبانوں کو مروڑ کر ۔ ٹھٹھا کرنے کے لئے ۔

من الذین ھادوا یحرفون الکلم من مواضعہ و یقولون سمعنا و عصینا و اسمع غیر مسمع و راعنا لیا بالسنتھم و طعنا فی الدین [س ۴ : ۴۶

لیت

لیت حرف ہے ۔

= تمنی (کاش)

(۴) بمعنی تقلیل

کونوا قوامین بالقسط شہداء للہ و لو علی انفسکم - - - [س ۴ : ۱۳۵

لولا = لو + لا

(۱) کسی وجود کے امتناع کا حرف - اس حالت میں جملہ اسمیہ پر داخل ہوتا ہے اور اگر وہ مثبت ہو تو اس کا جواب فعل مقرون باللام (لام پر مالھوالفعل) ہوتا ہے -

فلولا انہ کان من المسبحین للبث فی بطنہ الی یوم یبعثون [س ۳۷ : ۱۴۴

اور جب فعل منفی ہو تو وہ بغیر لام آتا ہے -

ولولا فضل اللہ علیکم و رحمتہ ما زکی منکم من احد ابدا [س ۲۴ : ۲۱

اور جب اس سے مل کر کوئی ضمیر آئے تو رفع کی ضمیر ہو -

لولا انتم لکنا مؤمنین [س ۳۴ : ۳۱

(۲) = ھلا (استفہامیہ)

لولا انزل الیہ ملک [س ۲۵ : ۷

لولا تستغفرون اللہ [س ۲۷ : ۴٦

فلولا اذا بلغت الحلقوم - - - [س ۵٦ : ۸۳

(۳) = ما بمعنی نفی (ہروی)

لھا

لھوا = بیوی بابچہ (یمن کی لغت ۔ رازی)

لواردنا ان نتخذ لھوا لاتخذناہ من لدنا ۔
ان کنا فاعلین ؛ [س ۲۱ : ۱۷

لھم

الھمھا اس نے اس کو بتایا ۔

ونفس وما سویھا فالھمھا فجورھا وتقویھا
[س ۹۱ : ۷ و ۸

لو

(۱) = لیت بمعنی تمنی ۔

۔ ۔ ۔ یودوا لو انھم بادون فی الاعراب
[س ۳۳ : ۲۰

فلو ان لنا کرۃ فنکون من المؤمنین
[س ۲۶ : ۱۰۲

(۲) = اِن شرطیہ

(۳) = اَن مصدریہ ۔

ودکثیر من اھل الکتاب لویردونکم من
بعد ایمانکم کفارا ۔ ۔ ۔
[س ۲ : ۱۰۹

یود احدھم لو یعمر الف سنۃ [س ۲ : ۹۶

حملنا اوزارا من زینة القوم فقذفناها
فکذالک القی السامری [س ۲۰ : ۸۷

لقیتم = تم سے لڑائی میں سامنا ہو (زمخشری)
فاذا لقیتم الذین کفروا فضرب الرقاب
[س ۴۷ : ۴
= إذا لقیتم الذین کفروا زحفا
(س ۸ : ۱۵)

لم

لما = لم + ما (زمخشری)
(جہاں اثبات میں قد کو زاید کردیتے ہیں
وہاں نفی میں ما کو زاید کردیتے ہیں)
(۱) = إذ جب۔
(۲) = إلا حرف استثناء
ان کل نفس لما علیہا حافظ [س ۸۶ : ۴
وان کل ذالک لما متاع الحیوٰة الدنیا
[س ۴۳ : ۳۵
وان کلا لما لیوفینھم ربک اعمالھم
[س ۱۱ : ۱۱۱

لن

لن حرف نفی۔ یہ تاکید نفی کے لئے آتا ہے۔
قال لن ترانی [س ۷ : ۱۴۳

(۳) تعلیلیہ۔

فقولالہ قولالینالعلہیتذکراویخشی

[س ۲۰ : ۴۴

(۴) بمعنی استفہام

لاتدری لعل اللہیحدثبعدذالکامرا

[س ۶۵ : ۱

(۵) بمعنی تشبیہ

اتبنون بکل ریع آیۃتعبثون وتتخذون
مصانع لعلکم تخلدون

[س ۲۶ : ۱۲۸ و ۱۲۹

= کانکم تخلدون (ابن عباس)

لغا

(۱) غل شور کرنا۔
(۲) بے ہودہ بکنا۔

و قال الذین کفروا لاتسمعوالھذاالقران
والغوافیہ [س ۴۱ : ۲۶

لقی (غریب القرآن ص ۹۵)

القی بکایا۔ سمجھایا۔
(القاہ علیہ = اس نے اس کے دل میں یہ
بات ڈالی۔ اس کو سمجھایا۔)

قالوا مااخلفنا موعدک بملکنا ولکنا

(۳) = تقویٰ

یا بنی آدم لا یفتننکم الشیطان کما اخرج ابویکم من الجنۃ ینزع عنھما لباسھما لیریھما سواتھما [س ۷ : ۲۷

(۴) گھبراہٹ ۔ شدت ۔

فاذاقھا اللہ لباس الجوع والخوف بما کانوا یصنعون [س ۱۶ : ۱۱۲

لسن

لسان صدق علیا = الثناء الحسن اچھی تعریف کرنے کے لئے (ابن عباس)

وجعلنا لھم لسان صدق علیا [س ۱۹ : ۵۰

واجعل لی لسان صدق فی الاخرین [س ۲۶ : ۸۴

لعل

لعل حرف عامل ہے ۔

(۱) = کے (تاکہ) توقع ۔

واتقوا اللہ لعلکم تفلحون [س ۲ : ۱۸۹

(۲) ناپسند چیز سے ڈرنا ۔

وما یدریک لعل الساعۃ قریب [س ۴۲ : ۱۷

فلعلک تارک بعض ما یوحی الیک و ضائق بہ صدرک - - - [س ۱۱ : ۱۲

لام

ملیم گنہگار ۔

وھوملیم [س ۳۷ : ۱۴۲

لب

الباب جمع (واحدلب) (۱) دل ۔

(۲) دماغ ۔ عقل ۔

اولوالالباب (۱) اہل دل ۔ (۲) عقلمند ۔

لبس (غریب القرآن ص ۹۴)

لبس (۲) آمیزش کرنا ۔ ملانا ۔

ولاتلبسوا الحق بالباطل [س ۲ : ۴۲

الذین آمنوا و لم یلبسوا ایمانھم بظلم

اولٰئک لھم الامن وھم مھتدون [س ۹ : ۸۳

(۳) گھبرادینا ۔ گھبراھٹ میں ڈالنا ۔

قل ھوالقادر علی ان یبعث علیکم عذابا

من فوقکم او من تحت ارجلکم أو یلبسکم

شیعا ویذیق بعضکم باس بعض [س ۶ : ۶۵

لباس (۱) پوشاک ۔

ولباسھم فیھا حریر [س ۲۲ : ۲۳

(۲) پردہ پوش ۔

وھوالذی جعل لکم اللیل لباس ۔ ۔ ۔

[س ۲۵ : ۴۷

و لا اصغر من ذالک و لا اکبر الا في کتاب مبين [س ۱۰ : ۶۱

(۳) تاکید کے لئے - (زائدہ)

قال یا هارون ما منعک اذ رایتهم ضلوا الا تتبعن [س ۲۰ : ۹۲ و ۹۳

لئلا يعلم اهل الکتاب الا يقدرون علي شئ من فضل الله [س ۵۷ : ۲۹

لا اقسم بيوم القيامة [س ۷۵ : ۱

لات (لا نافیہ + تائے تانیث)

فنادوا و لات حين مناص [س ۳۸ : ۳

لاجرم = حقاً لابد
= بلیٰ (ابن عباس)

لاح

لواحة = معرضة پهن آنے الي (ابن عباس)

لواحة للبشر [س ۷۴ : ۲۹

لوح محفوظ وہ لوح جو هر طرح کے بیرونی اثرات سے محفوظ هے -

(۱) قلب مؤمن -
(۲) جریدہ عالم -

بل الذين كفروا في تكذيب والله من وراءهم محيط - بل هو قرآن مجيد في لوح محفوظ [س ۸۵ : ۱۹ - ۲۲

خبرپربهي آتاهے -

ان ربي لسميع الدعاء [س ۱۴ : ۳۹

وانک لعلي خلق عظيم [س ۶۸ : ۴

(۲) لام زائده - ان مفتوحه کي خبرمیں -

(۳) وه لام جو قسم یا لو یا لولا کے جواب میں آتاهے -

قالوا تالله لقد آثرک الله علینا

[س ۱۲ : ۹۱

و لولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت الارض - - - [س ۲ : ۲۵۱

(۴) لام موطئه (المؤذنه) - یه لام کسي حرف شرط پراس بات کا علم دینے کے لئے داخل هوتاهے که جواب شرط اس کے بعدمع اس کے ایک مقدر قسم پرمبني هے -

لئن اخرجوا لا یخرجون معهم - و لئن قوتلوا لاینصرونهم - ولئن نصروهم لیولن الادبار ثم لاینصرون [س ۵۹ : ۱۲

لا

۱ نافیه -

(۱) == إن (لاتبرئه)

لااله الاهوالرحمن الرحیم [س ۲ : ۱۶۳

(۲) == لیس

(۱۳) لام تاکید اور زائدہ یا ضعیف عامل کو قوت دینے کے لئے اور یہی لام فاعل یا مفعول کی تبیین (واضح کرنے) کے لئے بھی آتا ہے ۔

قل عسى أن يكون ردف لكم بعض الذى تستعجلون [س ۲۷ : ۷۲

يريد الله ليبين لكم [س ۴ ; ۲۹

وكنا لحكمهم شاهدين [س ۲۱ : ۷۸

هيهات هيهات لما توعدون [س ۲۳ : ۳۹

(ب) ناصبہ لام تاکید ۔ یہ لام تعلیلیہ ہے ۔

(ج) (ا) جازمہ لام (طلب) امر ۔

فليستجيبوا لى وليؤمنوا بى [س ۲ : ۱۸۹

لينفق ذو سعة من سعته [س ۶۵ : ۷

ونادوا يا مالك ليقض علينا ربك [س ۴۳ : ۷۷

(۲) بمعنی تہدید (دھمکی)

ومن شاء فليكفر [س ۱۸ : ۲۹

(د) مہملہ (غیر عاملہ)

(ا) لام ابتدا ۔ مضمون جملہ کی تاکید ۔ فعل مضارع کو زمانہ حال کے لئے مخصوص کر دیتا ہے ۔

لأنتم أشد رهبة فى صدورهم من الله [س ۵۹ : ۱۳

واذا مس الانسان الضر دعانا لجنبہ ا
[س ۱۰ : ۱۲

وتلہ للجبین [س ۳۷ : ۱۰۳

وان اساتم فلہا [س ۱۷ : ۷

ولہم اللعنت [س ۴۰ : ۵۲

(۷) = فی

ونضع الموازین القسط لیوم القیامۃ
[س ۲۱ : ۴۷

(۸) == علی

(۹) == بعد

اقم الصلوۃ لدلوک الشمس - - -
[س ۱۷ : ۷۸

(۱۰) == عن

وقال الذین کفروا للذین آمنوا لوکان خیرا
ماسبقونا الیہ [س ۴۶ : ۱۱

(۱۱) تبلیغ کے لئے - یہ کسی قول کے سامع کے اسم یا اس چیز کو جر دیا کرتا ہے جو اسی اسم کے معنی میں ہو - مثلاً اذن -

(۱۲) بمعنی صیرورۃ اور انجام کار - اسی کو لام عاقبت بھی کہتے ہیں -

فالتقطہ آل فرعون لیکون لہم عدوا وحزنا
[س ۲۸ : ۸

(الف) جارہ ۔ اسم ظاہر کے ساتھہ مکسور اور ضمیر کے ساتھہ مفتوح آتا ہے ۔ مگر یائے متکلم کی ضمیر کے ساتھہ ہمیشہ لام مکسور ہی آتا ہے ۔

(۱) استحقاق ۔

الحمد للہ [س ۱ : ۱

ویل للمطففین [س ۸۳ : ۱

(۲) اختصاص ۔

فان کان لہ اخوۃ ۔ ۔ ۔ [س ۴ : ۱۱

(۳) بمعنی ملک ۔

لہ ما فی السموت وما فی الارض [س ۳۴ : ۱

(۴) تعلیلیہ ۔

وانہ لحب الخیر لشدید [س ۱۰۰ : ۷

یقول یالیتنی قدمت لحیاتی
[س ۸۹ : ۲۴

(۵) = الی

بان ربک اوحی لہا [س ۹۹ : ۵

کل یجری لاجل مسمی [س ۱۳ : ۲
= کل یجری الی اجل مسمی (س ۳۱ : ۲۹)

(۶) = علی (شافعی)

ویخرون للاذقان یبکون [س ۱۷ : ۱۰۹

جس نے اپنے بعد ماں باپ یا بیٹا بیٹی کچھ
نه چھوڑا هو - [س ۴ : ١٧٧

کلب

مکلبین = ضواري درندہ جانور (ابن عباس)
[س ٥ : ۴

کلم (غریب القرآن ص ٩٣)

کلمة (١) کام - معامله (راغب)
الکلم الطیب = ذکر الله والعمل الصالح خدا کی
یاد اور نیک عمل (ابن عباس) [س ٣٥ : ١٠
کلمات عجائب صنع باری تعلی - تمام چیزین
خدا نے پیدا کی هین - (رازي)

کي

حرف هے -
(١) تعلیلیه -
کے لایکون دولة بین الاغنیاء منکم
[س ٥٩ : ٧
(٢) = أن (مصدریه)
لکیلا تاسوا علی ما فاتکم ولا تفرحوا بما
آتیکم [س ٥٧ : ٢٣

ل

ل اس کی چار قسمین هین -

فعلت و انت من الکافرین
[س ۲۶ : ۱۸ و ۱۹

(۲) بے دین - منکر حق -
(۳) کاشتکار -

- - - کمثل غیث اعجب الکفار
نباته - - - [س ۵۷ : ۲۰

کل

کلا (بالفتحه) (۱) حرف ہے
= ردع جھڑکنا اور باز رکھنا
= ذم مذمت کرنا
(سیبویہ)
(۲) بمعنی حقا - (کسائی)
(۳) استفتاحیہ - (ابو حاتم)

کلا - ان الانسان لیطغی [س ۹۶ : ۶

کلما = کل + ما (مصدریہ)
= کل وقت جب جب - جب کبھی -

کلا (مذکر) } دو اسم ہیں لفظاً مفرد اور معناً
کلتا (مونث) } مثنیٰ
یہ دونوں تثنیہ میں وہی خصوصیت رکھتے
ہیں جو لفظ کل کو جمع میں حاصل ہے -
(راغب)

کلتا الجنتین آتت اکلها [س ۱۸ : ۳۳
کلالہ = من لم یترک والدا ولا ولدا (ابن عباس)

كذب

كذب (۱) جهوٹ ۔ (۲) = خطا غلط (رازي)

كسف

كسف (۱) ٹکڑا ۔ (راغب)

و أن يروا كسفا من السماء ساقطا يقول سحاب مركوم [س ۵۲ : ۴۴

(۲) عذاب ۔

فاسقط علينا كسفا من السماء ان كنت من الصادقين [س ۲۶ : ۱۸۷

كف

كافة = جميعا سب كے سب (ابن عباس)

و قاتلوا المشركين كافة كما يقاتلونكم كافة [س ۹ : ۳۶

كفر

كفر (ه) (الف) بري ذمه هونا ۔

اذ قالوا لقومهم انا برءؤا منكم و مما تعبدون من دون الله كفرنا بكم [س ۶۰ : ۴

كافر (۱) ناشكرا ۔

قال الم نربك فينا وليدا و لبثت فينا من عمرك سنين ۔ و فعلت فعلتك التي

کاین (اسم کاف تشبیه + آی تنوین) تعداد میں زیادتی ظاهر کرنے کے لئے آتا ہے -

کاین من نبی قاتل معه ربیون کثیر
[س ۳ : ۱۴۵

اس کا تلفظ کئی طرح پڑھا ہے -

(۱) کائن تابع کے وزن پر -

(۲) کاى بروزن کعب -

کدر

انکدرت = تغیرت تغیر ہوجائیں گی - (ابن عباس)

واذا النجوم انکدرت [س ۸۱ : ۲

کدی

اکدی خود ہی احسان جتا کر اپنی دی ہوئی چیز اور بخشش کو مکدر بنا دیا - (ابن عباس)

افرءیت الذی تولی واعطی قلیلا واکدی
[س ۵۳ : ۳۴

کذا

قرآن میں محض اشارہ کے لئے آیا ہے -

فلما جاءت قیل اهکذا عرشک [س ۲۷ : ۴۲

ماكان لكم ان تنبتوا شجرها [س ٢٧ : ٦٠

مايكون لنا ان نتكلم بهذا [س ٢٤ : ١٦

(٧) = حصر اور وجد

ان كان ذو عسرة فنظرة الي ميسرة

[س ٢ : ٢٨٠

وان تك حسنة يضاعفها [س ٤ : ٤٠

(٨) تاكيد کے معنی میں - یہی زائدہ بھی ہوتا ہے -

قال وما علمي بما كانوا يعملون

[س ٢٦ : ١١٢

قالوا سبحانك ما كان ينبغي لنا ان
نتخذ من دونك من اولياء [س ٢٥ : ١٨

كأن (كاف والف بالفتحه و نون مشدد)
= كاف تشبيه + ان موكده
تشدید کے ساتھ تشبیہ موکد کا حرف ہے -
اس کا استعمال اسی موقع پر ہوتا ہے جہاں
مشابہت بہت قوی ہو -

قالت كانه هو [س ٢٧ : ٤٢

کبھی اس کی تشدید کو دور بھی کردیتے
ہیں -

مر كان لم يدعنا الي ضر مسه [س ١٠ : ١٢

اذا الشمس كورت [س ۸۱ : ۱

کان

فعل ناقص متصرف ہے - اسم کو رفع اور خبر کو نصب دیا کرتا ہے -

(۱) بمعنی ازل و ابد - دوام و استمرار -

وکان اللہ علیما حلیما [س ۳۳ : ۵۱

ان الشیطان کان للانسان عدوا مبینا [س ۱۷ : ۵۳

ان الباطل کان زھوقا [س ۱۷ : ۸۱

(۲) ماضی منقطع (گئی گزری بات) کے معنی میں - تاریخی واقعات کے بیان میں کان انہیں معنوں میں آیا ہے -

قالوا کیف نکلم من کان فی المھد صبیا [س ۱۹ : ۲۹

ان ابراھیم کان امۃ قانتا للہ [س ۱۶ : ۱۲۰

(۳) بمعنی حال -

کنتم خیر امۃ اخرجت للناس [س ۳ : ۱۰۹

(۴) بمعنی استقبال -

ویخافون یوما کان شرہ مستطیرا [س ۷۶ : ۷

(۵) بمعنی صار (ہوگیا)

ابی واستکبر وکان من الکافرین [س ۲ : ۳۴

(۶) = ینبغی (سزاوار ہے)

وابارِیق - - - [س ۵۶ : ۱۷ و ۱۸

کاد

کاد فعل ناقص ھے - اس سے صرف ماضي اور مضارع کے افعال آئے ھیں۔ کاد فعل کے بدقت واقع ھونے پر دلالت کرتا ھے -

(۱) = قارب (قریب ھوا)

(۲) = اراد اراده کیا -

ان الساعۃ آتیۃ اکاد اخفیھا لتجزی کل نفس بما تسعی [س ۲۰ : ۱۵

کذالک کدنا لیوسف [س ۱۲ : ۷۶

و ان کادوا لیفتنونک عن الذي اوحینا الیک لتفتري علینا غیره - - - [س ۱۷ : ۷۳

کید = مکر حکمت کے ساتھ کسی کام کا انتظام کرنا - یہ لفظ بھي مکر کي طرح اچھے اور برے دونوں معنوں میں استعمال ھوتا ھے - (لسان العرب)

واملی لھم - ان کیدی متین [س ۷ : ۱۸۳

کار

کورت (۱) = اظلمت تاریک اور سیاہ ھوجائے گي - (ابن عباس)

(۲) = عورت غائب ھوجائے گي (فارسي کي لغت)

سالبقہ ۔ (ابن عباس)

خذواما اتیناکم بقوۃ [س ۲ : ۹۳

المقوین = المسافرین مسافر ۔ (ابن عباس)

افرءیتم النار التی تورون ۔ ءانتم انشاتم شجرتها ام نحن المنشئون ۔ نحن جعلنٰها تذکرۃ ومتاعا للمقوین
[س ۵۶ : ۷۱ - ۷۳

ک

ک حرف جر ہے ۔
(۱) بمعنی تشبیہ ۔
(۲) تعلیل ۔

کما ارسلنا فیکم رسولا منکم [س ۲ : ۱۵۱
= لاجل ارسلنا (اخفش)

واذکروہ کما ھدیکم [س ۲ : ۱۹۸

(۳) توکید کے معنی میں اور زائدہ

لیس کمثلہ شئی [س ۴۲ : ۱۱

کاب

اکواب (جمع) بے دستوں کے مٹی کے پختہ کوزے ۔ پیالے (انجاز لغت)

یطوف علیهم ولدان مخلدون باکواب

قلب

تقلب فی البلاد خود رائی کرنا ۔ آوارگی کرنا ۔
(تاج العروس)

لایغرنک تقلب الذین کفروا فی البلاد
[س ۳ : ۱۹۵

یقلب کفیہ وہ اپنا ہاتھ ملنے لگا ۔ افسوس کرنے لگا ۔

واحیط بثمرہ فاصبح یقلب کفیہ علی ما
انفق فیہا وھی خاویۃ علی عروشہا ۔ ۔ ۔
[س ۱۸ : ۴۲

قلد

القلائد جمع (واحد قلادۃ) جانور جو حج کے وقت
قربانی دیئے جاتے ھیں ۔ [س ۵ : ۲

قنت

قانتون مقر (ابن عباس)

قنی

اغنی واقنی ۔۔ اعطی وارضی اس نے دیا اور خوش
کیا ۔ تنگدستی سے غنی بنایا اور مال بھرپور
دیا ۔

وانہ ھو اغنی واقنی [س ۵۳ : ۴۸

قوی

بقوۃ ۔۔ بجد و حزم کوشش اور ھوشیاری کے

(۶) خلق کرنا ۔ بنانا ۔

فقضہن سبع سموات [س ۴۱ : ۱۲

(۷) واجب ہونا ۔

وقضی الامر [س ۲ : ۲۱

قضی منہا وطرا اس نے اپنی خواہش کے مطابق اس کا فیصلہ کردیا ۔

فلما قضی زید منہا وطرا زوجنا کہا [س ۳۳ : ۳۷

قط

قطنا = العذاب عذاب (ابن عباس)

و قالوا ربنا عجل لنا قطنا قبل یوم الحساب [س ۳۸ : ۱۶

قطع

قطع = سواد رات کی سیاہی (ابن عباس)

فاسر باھلک بقطع من اللیل [س ۱۱ : ۸۱

قطمیر

قطمیر وہ جھلی جو کھجور کی گٹھلی کی پشت پر ہوتی ہے ۔ (ابن عباس) عرب کے محاورے میں یہ حقیر چیز کے لئے بولا جاتا ہے ۔

والذین تدعون من دونہ مایملکون من قطمیر [س ۳۵ : ۱۳

وعندهم قاصرات الطرف عين [س ۳۷ : ۴۸

قضیٰ

(۱) حکم کرنا ۔

واذا قضى امرا فانما يقول له كن فيكون

[س ۲ : ۱۱۷

وقضى ربك الا تعبدوا الا اياه ۔ ۔ ۔

[س ۱۷ : ۲۳

(۲) فیصلہ کرنا ۔

قل لو ان عندي ما تستعجلون به لقضي

الامر بيني وبينكم [س ۶ : ۵۸

(۳) مقرر کرنا ۔

هو الذي خلقكم من طين ثم قضى اجلا

[س ۶ : ۲

(۴) بتلانا ۔ وحی کرنا ۔

اذ قضينا الى موسى الامر [س ۲۸ : ۴۴

وقضينا الى بني اسرائيل ۔ ۔ ۔

[س ۱۷ : ۴

(۵) پورا کرنا ۔

فلما قضى موسى الاجل [س ۲۸ : ۲۹

كلا لما يقض ما امره [س ۸۰ : ۲۳

فاذا قضيتم مناسككم [س ۲ : ۲۰۰

اس میں نقب لگائی۔ اس فغفور نے
سینتیس برس سلطنت کی اور سنہ ۲۱۰
قبل مسیح وفات پائی۔

ویسئلونک من ذی القرنین - - -
انامکناله فی الارض واتیناه من کل شئی
سببا [س ۱۸ : ۸۳ و ۸۴

قالوایا ذا القرنین ان یاجوج و ماجوج
مفسدون فی الارض فهل نجعل لک خرجا
علی ان تجعل بیننا وبینهم سدا
[س ۱۸ : ۹۴

قسطاس

قسطاس (بالکسرہ) (۱) عدل (رومی زبان کی
لغت)
(۲) = قسطاس (بالضمۃ) ترازو (رومی)

واوفوا الکیل اذا کلتم وزنوا بالقسطاس
المستقیم [س ۱۷ : ۳۵

قصر

قاصرات الطرف نیچی نگاہ والی - نیچی اور جھکی
ہوئی نگاہ بھی خوبصورتی کی ایک ادا ہے اور
اسی کو فارسی شاعر چشم نیم باز اور چشم نیم
خواب کہتے ہیں یا یہ مراد ہے کہ شرم وحیا کی
وجہ سے وہ آنکھیں نیچی کئے رہیں گی -
(نذیر احمد)

سلطنت نہایت وسیع تھی - تبت اور تمام ملک جو اس کے قریب واقع تھے جیسے برھما انام سیام وملایا سب اس میں شامل اور فغفور چین کے باجگزار تھے - فغفور چوسی انگ کے زمانہ میں اکثر صوبے اور باجگذار ملک باغی ہوگئے تھے - جب ای چن تخت نشین ہوا تو اس نے بعض کو شکست دی مگر کل ملک پر تسلط نہ کرسکا - جب چی وانگ تی بادشاہ ہوا تو اس نے ان کو سر کیا اور ان پر پورا تسلط جمایا - یہ فتوحات کرتا ہوا برھما اور ملایا کے کنارہ پر اس کے جانب غرب خلیج بنگالہ (مغرب الشمس) تک پہنچا - اس کے بعد اس نے مشرق کی طرف حملہ کیا اور مشرقی کنارہ (مطلع الشمس) پر پہنچا - پھر یہ مملکت چین کی شمالی حد پر پہنچا - وہاں قدیم سایتھیا (Scythia) کی رہنے والی تاتاری قوم (یاجوج وماجوج) سے اس کا سامنا ہوا - یہ غارتگری اور لوٹ مار میں طاق تھے اور ان کی زبان بھی چینیوں سے مختلف تھی - سرحد چین کے لوگوں نے جو فغفور کی رعایا تھے تاتاریوں کے لوٹ مار اور غارتگری سے بچنے کے لئے اس سے درخواست کی کہ ان کے درمیان ایک دیوار کھینچ دے - یہ مشہور دیوار بن کر تیار ہوگئی اور پھر نہ اس پر سے کوئی چڑھ کر حملہ آور ہوسکا اور نہ کسی نے

قرد

قردۃ جمع (واحد قرد) بندر ۔ لنگور ۔ ذلیل ۔ ملعون ۔

فقلنا لھم کونوا قردۃ خاسئین [س ۲ : ۶۵
و قال مجاھد ما مسخت صورتھم و لکن قلوبھم فمثلوا بالقردۃ کما مثلوا بالحمار فی قولہ کمثل الحمار یحمل اسفارا (بیضاوی)

قرع

القارعۃ = الحادثۃ العظیمۃ (ابن عباس)
[س ۱۰۱ : ۱

قرن

ذوالقرنین یہ ملک چین کا مشہور خاقان چی وانگ ٹی (Che-hwang-te) تھا جو فغفور ای چن کے بعد تیرہ برس کی عمر میں تخت پر بیٹھا ۔ اس کی سلطنت دو زمانوں میں منقسم ہوتی ہے ۔ پہلا زمانہ وہ تھا جب اس نے اپنی تمام ہمت اپنے لائق وزیر لی زی کی مدد سے سازوسامان اور اسباب قوت اور سطوت سلطنت کے اکٹھا کرنے میں صرف کی اور دوسرا زمانہ وہ ہوا جب اس نے ملک گیری اور فتوحات نمایاں حاصل کیں ۔ چین کی

دبھم • [س ۱۰ : ۲

قَذف

(۱) پھینکنا - پھینک مارنا -
(۲) ملامت کرنا -

لایسمعون الی الملا الاعلی ویقذفون من کل
جانب دحورا و لہم عذاب واصب
[س ۳۷ : ۸ و ۹

قر

(غریب القرآن ص ۸۵)

مستقر (۲) والشمس تجری لمستقرلہا
[س ۳۶ : ۳۸
= و سخر الشمس و القمر - کل یجری
لاجل مسمی (س ۱۳ : ۲
ذات قرار - خصب سرسبز و شاداب (ابن
عباس)

واونیاھما الی ربوۃ ذات قرار ومعین
[س ۲۳ : ۵۰

قرا

قرا بیان کرنا - واضح کرنا - سمجھانا -
فاذا قرانٰہ فاتبع قرانہ [س ۷۵ : ۱۸
== بینٰاہ (ابن عباس)
فاتبع قرانہ ــــ اعمل بہ (ابن عباس)
[س ۷۵ ۱۸

و جعل الیل سکنا و الشمس و القمر
حسبانا ۔ ذالک تقدیر العزیز العلیم
[س ۶ : ۹۷

و الشمس تجری لمستقر لها ۔ ذالک
تقدیر العزیز العلیم [س ۳۶ : ۳۸

و زینا السماء الدنیا بمصابیح وحفظا ۔
ذالک تقدیر العزیز العلیم [س ۴۱ : ۱۲

قدر علیہ اس کو تنگی میں ڈالا ۔
لن نقدر علیہ = لن نضیق علیہ ہم اس کو تنگی
میں نہ ڈالیں گے ۔ [س ۲۱ : ۸۷

لیلۃ القدر مبارک رات

انا انزلناہ فی لیلۃ القدر [س ۹۷ : ۱
= فی لیلۃ مبارکۃ (س ۴۴ : ۳)

قدم

لا تقدموا بین یدی اللہ و رسولہ [س ۴۹ : ۱
= لا تقولوا خلاف الکتاب و السنۃ (ابن
عباس) قرآن اور سنت رسول کے خلاف نہ
کہو ۔
= تتقدموا (رازی)

قدم صدق = سبق لهم السعادۃ فی الذکر الاول
ان لوگوں کو ازلی سعادت نصیب ہو چکی ۔
(ابن عباس)

و بشر الذین امنوا ان لهم قدم صدق عند

کسی ناصب اور جازم عامل سے اور حرف تنفیس سے خالی ہو - خواہ یہ فعل ماضی ہو خواہ مضارع -

(۱) فعل ماضی کے ساتھ تحقیق کے معنی میں -

قد افلح المؤمنون [س ۲۳ : ۱

قد افلح من زکیھا [س ۹۱ : ۹

(۲) اس ماضی پر جوکہ حال واقع ہوتا ہے قد کا لفظ داخل ہونا واجب ہے خواہ ظاہری طور پر یا مقدر -

قالوا وما لنا ان لا نقاتل فی سبیل اللہ وقد اخرجنا من دیارنا [س ۲ : ۲۴۶

(۳) مضارع کے ساتھ تقلیل کے لئے -

قد یعلم ما انتم علیہ [س ۲۴ : ۶۴

(۴) تکثیر کے معنی میں -

قد نری تقلب وجھک فی السماء [س ۲ : ۱۴۴

== ربما نری (زمخشری)

(۵) بمعنی توقع جس طرح اس شخص سے جو کسی غائب کا منتظر اور اس کے آنے کا راستہ دیکھتا ہو -

قدر

تقدیر انتظام -

یقول الرجل فلان یقفوا اثر فلان ویقبض اثرہ اذا کان یمتثل رسمہ (ابومسلم)

قبل

قبلۃ (۱) جس طرف منھہ پھیر کر لوگ نماز پڑھتے ھیں -

وما جعلنا القبلۃ التي کنت علیھا الا لنعلم من یتبع الرسول ممن ینقلب علی عقبیہ [س ۲ : ۱۴۳

(۲) عبادتگاہ - مسجد -

و اوحینا الی موسی و اخیہ ان تبوا لقومکما بمصر بیوتا و اجعلوا بیوتکم قبلۃ واقیموا الصلوٰۃ [س ۱۰ : ۸۷

قبیلا = عیانا روبرو - علانیہ (ابن عباس)

او تاتي باللہ والملائکۃ قبیلا [س ۱۷ : ۹۲

قتل (غریب القرآن ص ۸۳)

قتل وکل شئي في القرآن قتل فھو لعن جہاں کہیں قرآن میں قتل کا لفظ آیا ہے اس سے لعنت ھي مراد ہے - (ابن عباس)

قد

حرف ہے - اس فعل کے ساتھہ خصوصیت رکھتا ہے جو متصرف خبري اور مثبت ھو اور

(۹) مقایست (باهم اندازہ گرفتن)

فمامتاع الحیوۃ الدنیا فی الاخرۃ الا قلیل

[س ۹ : ۳۸

(۱۰) توکید یا زائدہ

وقال ارکبوا فیها [س ۱۱ : ۴۱

قاب

قاب = قدر مقدار

فکان قاب قوسین او ادنی [س ۵۳ : ۹

قات

مقیتا صاحب قدرت - (ابن عباس)

وکان اللہ علی کل شئ مقیتا [س ۴ : ۸۵

قام (غریب القرآن ص ۸۳)

قام استقامت کے ساتھ پیروی کرنا - پورا کرنا -

واقیموا الصلوۃ [س ۲ : ۴۳

ولو انهم اقاموا التوراۃ والانجیل - - -

[س ۵ : ۶۶

قبض

فقبضت قبضۃ من اثر الرسول [س ۲۰ : ۹۶

-- و قد کلمت قبضت قبضۃ من اثرک

ایها الرسول ای شیئا من سنتک ودینک فقد

في

حرف جر ہے ۔

(۱) ظرفیت ۔ مکان یا زمانہ کے لحاظ سے ۔
خواہ حقیقی ہو یا مجازی ۔

(۲) = مع ۔

قال ادخلوا فی امم [س ۷ : ۳۸

فلما جاءھا نودی أن بورک من فی النار
ومن حولها [س ۲۷ : ۸

(۳) بمعنی تعلیل ۔

قالت فذالکن الذی لمتننی فیہ [۱۲ : ۳۲

(۴) = علی (استعلاء)

ولاصلبنکم فی جذوع النخل [س ۲۰ : ۷۱

(۵) = ب (حرف با)

(۶) = الی

فردوا ایدیهم فی افواههم [س ۱۴ : ۹

(۷) = من

ویوم نبعث في کل امة شهیدا علیهم من
انفسهم [س ۱۶ : ۸۹
= من کل امة شهیدا (س ۱۶ : ۸۴)

(۸) = عن

فمن کان في هذہ اعمی فهو في الاخرة اعمی ۔
[س ۱۷ : ۷۲

فضل

فضل (۱) اچهي چيزون کي زيادتي -

ليس عليکم جناح ان تبتغوا فضلا من ربکم
[س ۲ : ۱۹۸

ويؤت کل ذي فضل فضله [س ۱۱ : ۳
(۲) احسان -

ولا تنسوا الفضل بينکم [س ۲ : ۲۳۷

فطر

فطور = اختلال بے قاعدگي (راغب)

فارجع البصر هل ترى من فطور [س ۶۷ : ۳

فعل

فعله = فعله من فعله (رازي) کہا ھے يہ جس نے کہا ھے - کسي نے يہ کہا ھے -

قالوا أانت فعلت هذا بالهتنا يا ابراهيم - قال بل فعله - کبيرهم هذا فسئلوهم ان کانوا ينطقون - [س ۲۱ : ۶۲ و ۶۳

فند

تفندون تم ھلسي اُڑاؤ گے - (قيس غيلان کي لغت)

و لما فصلت العير قال ابوهم اني لاجد ريح يوسف لولا ان تفندون [س ۱۲ ۰ ۹۴

فاوحی الی موسیٰ ان اضرب بعصاک
البحر ۔ فانفلق فکان کل فرق کالطود
العظیم [س ۲۶ : ۶۳
فافرق = فیصلہ کردے ۔ (مدین کی لغت)
فافرق بیننا وبین القوم الفاسقین
[س ۵ : ۲۵
فرقانا بلا سے نکلنے کا راستہ = المخرج (ابن عباس)
یایھا الذین امنوا ان تتقوا اللہ یجعل
لکم فرقانا ویکفر عنکم سیاتکم ویغفر لکم
[س ۸ : ۲۹

فرہ

فارھین = حاذقین کاریگری کے ساتھ ۔ (ابن عباس)
وتنحتون من الجبال بیوتا فارھین
[س ۲۶ : ۱۴۹

فز

استفزہ من الارض اُس نے اُس کو ملک سے نکال دیا ۔
اس نے اس کو دنیا سے ناپید کردیا ۔
فاراد ان یستفزھم من الارض فاغرقناہ ومن
معہ جمیعا [س ۱۷ : ۱۰۳

فرض

فريضة (۱) مهر = الصداق (ابن عباس)

لا جناح عليكم ان طلقتم النساء مالم تمسوهن اوتفرضوالهن فريضة [س ۲ : ۲۳۶

(۲) حكم -

للذكر مثل حظ الانثيين - - -
فريضة من الله [س ۴ : ۱۱

فرعون

فرعون پرانے زمانہ میں شاهان مصر کا لقب تھا -
قرآن میں موسی کے ساتھ جس فرعون کا ذکر ہے
وہ رعمسس ثاني (Rameses II.) تھا -
فرعون ذي الاوتاد ديکھو تحت وتد -

فرغ

واصبح فؤاد ام موسی فارغا اور موسی کی ماں کا دل ڈر سے
سن ہوگیا - [س ۲۸ : ۱۰
سنفرغ لكم هذا وعيد من الله لعباده وليس بالله
شغل يہ خدا کی طرف سے بندوں کو دھمکی
ہے ورنہ خدا کے لئے شغل کیا - (ابن عباس)
[س ۵۵ : ۳۱

فرق

فرق (بالكسرة) فرقہ - جماعت -

مدبها سبلا فجاجا [س ۷۱ : ۱۹ و ۲۰

فحش

فاحشۃ بدچلنی - بےحیائی -
= الزنا (ابن عباس)

و التی یاتین الفاحشۃ من نساءکم
فاستشهدوا علیهن اربعۃ منکم - - -
[س ۴ : ۱۵

فرج

فرج (جمع فروج) ستر -
حفظ الفرج ستر پوشی کرنا - پاکدامن رهنا -
والذین هم لفروجهم حافظون [س ۲۳ : ۵

فردوس

فردوس (۱) باغ - (رومی و فارسی زبان کی لغت)
- - - اولئک هم الوارثون الذین
یرثون الفردوس [س ۲۳ : ۱۰ و ۱۱
(۲) انگور کی ٹٹیاں - (نبطی زبان کی
لغت)
ان الذین امنوا وعملوا الصالحات کانت
لهم جنات الفردوس نزلا خالدین فیها
[س ۱۸ : ۱۰۷ و ۱۰۸

فتل

فتيلا = الذي فی الشق الذی في بطن النواة (ابن‌عباس) کھجور کی گٹھلی کے شگاف میں جو جھلی کی طرح ریشہ ہوتا ہے -

ولایظلمون فتیلا [س ۴ : ۴۹

فتن

(غریب القرآن ص ۸۱)

فتنہ (۲) عذاب -

- - - جعل فتنة الناس کعذاب الله [س ۲۹ : ۱۰

ان هی الافتنتک [س ۷ : ۱۵۵

(۶) جلانا -

یومهم علی النار یفتنون [س ۵۱ : ۱۳

(۷) جنون -

وبیصرون بایکم المفتون [س ۶۸ : ۵ و ۶

فاتنین = مضلین گمراہ کرنے والے - (ابن‌عباس)

فانکم وماتعبدون ما انتم علیه بفاتنین [س ۳۷ : ۱۶۱ و ۱۶۲

فج

فجاجا = مختلفة مختلف (ابن‌عباس)

و الله جعل لکم الارض بساطا لتسلکوا

فتح (۱) = العدد خدا کی مدد ۔ (ابن عباس)

انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفرلک
اللہ ما تقدم من ذنبک وما تاخرویتم
نعمتہ علیک ویہدیک صراطا مستقیما
وینصرک اللہ نصرا عزیزا [س ۴۸ : ۱ - ۳

(۲) فیصلہ ۔

ان تستفتحوا فقد جاءکم الفتح [س ۸ : ۱۹

ویقولون متی ھذا الفتح ان کنتم صادقین
قل یوم الفتح لا ینفع الذین کفروا ایمانہم
ولاھم ینظرون [س ۳۲ : ۲۸ و ۲۹

فافتح بینی وبینہم فتحا ونجنی ومن
معی من المومنین [س ۲۶ : ۱۱۸

(۳) فتح ۔ کامیابی ۔

نصر من اللہ وفتح قریب [س ۶۱ : ۱۳

الفتاح = القاضی فیصلہ کرنے والا ۔ (ابن عباس)

قل یجمع بیننا ربنا ثم یفتح بیننا
بالحق وھو الفتاح العلیم [س ۳۴ : ۲۶

بما فتح اللہ علیکم [س ۲ : ۷۶
= بما اکرمکم بہ جس چیز سے خدا نے تم کو
شرف بخشا ھے ۔ (ابن عباس)

فام

فوم (۱) = ثوم -
(۲) گندم -

فاء

فئی غیر مسلم بغیر لڑائی کے جو کچھ دیں وہ فئی ہے -
الفئی ما حصل للمسلمین من اموال الکفار من غیر حرب ولا جہاد واصلہ الرجوع (بحار الانوار)

فتا

تفتؤا = لا تفتؤا (رازی)
= لا تزال تو نہیں باز آئیگا - تو ہمیشہ یوں ہی رہیگا - (ابن عباس)
قالوا تاللہ تفتؤا تذکر یوسف حتی تکون حرضا او تکون من الھالکین [س ۱۲ : ۸۵

فتح

فتح (۱) کھولنا - (۲) ظاہر کرنا -
(۳) فیصلہ کرنا -
ربنا افتح بیننا وبین قومنا بالحق وانت خیر الفاتحین [س ۷ : ۸۹
(۴) امداد کرنا - (۵) فتح دینا -

انزل من السماء ماء فتصبح الارض مخضرۃ
[س ۲۲ : ۶۳

ثم خلقنا النطفۃ علقۃ فخلقنا العلقۃ
مضغۃ فخلقنا المضغۃ عظاما [س ۲۳ : ۱۴

(۳) سببیہ ۔

فتلقی آدم من ربہ کلمات فتاب علیہ
[س ۲ : ۳۷

(ب) بلا عطف ۔

(۱) سببیت ۔

انا اعطیناک الکوثر فصل لربک وانحر
[س ۱۰۸ : ۱ و ۲

(۲) بطور رابطہ ۔

ان تعذبھم فانھم عبادک [س ۵ : ۱۱۸

(۳) زائدہ ۔

بل اللہ فاعبد [س ۳۹ : ۶۶

(۴) استیناف (آغاز کلام) کے لئے ۔

کن فیکون [س ۲ : ۱۱۷

فاض

تفیضون = تفعلون کرتے ہو ۔ (ابن عباس)

وما تکون فی شان وما تتلوا منہ من قرآن
و لا تعملون من عمل الا کنا علیکم شھودا اذ
تفیضون فیہ [س ۱۰ : ۶۱

(۲) گمراهي کي سزا دينا ۔ (تاج العروس)
ولا ينفعكم نصحي ان اردت ان انصح لكم
ان كان الله يريد ان يغويكم ۔ ۔ ۔
[س ۱۱ : ۳۴
= يحد كم عليكم بغيكم (تاج العروس)
(۳) هلاک کرنا ۔ برباد کرنا ۔ (رازي)

غوى برباد هونا ۔
وعصي آدم ربه فغوى ۔ | س ۲۰ : ۱۲۱
= خاب ۔ (تاج العروس و لسان العرب)
فسد عليه عيشة ۔ (راغب)

ف

ف (الف) عاطفه ۔
(۱) ترتيب ۔ معنوي هو يا ذکري ۔
[فراء کے ترتيب سے انکار کيا هے ۔ چنانچه وه
و كم من قرية اهلكنا ها فجاء ها باسنا
(س ۷ : ۴) سے استدلال کرتا هے ۔]
(۲) تعقيب (که وه هر شئی میں مطابق اس شئے کے دوری ظاهر کرتی هے ۔ اس میں صرف اتنی هی مدت کا فاصله هوتا هے جو شئے معقب کے لئے ضروری هوتا هے ۔
فراغ الي اهله فجاء بعجل سمين فقربه
اليهم [س ۵۱ ' ۲۷

فليس له اليوم ههنا حميم ولا طعام الا من
غسلين لا ياكله الا الخاطئون
[س ۶۹ : ۳۵ - ۳۷

غطش

اغطش = اظلم اندھیرا کیا (ابن عباس)

واغطش ليلها واخرج ضحيها [س ۷۹ : ۲۹

غل

اغلال زنجیریں -

اغلال في اعناقهم ان (کافروں) کی گردنوں میں زنجیریں - اُن کے محبوب طریقے جو ان کو جکڑے ہوے ہیں -

اولئك الذين كفروا بربهم - و اولئك الاغلال فى اعناقهم - و اولئك اصحاب النار
[س ۱۳ : ۵

غلظ

واغلظ عليهم = اذهب الرفق عنهم ان پر سے نرمی اُٹھالے (ابن عباس)

يا ايها النبي جاهد الكفار والمنافقين واغلظ عليهم
[س ۹ : ۷۳

غوي

اغوى (۱) بهکانا - گمراه کرنا -

غرا

نغرینک بهم = نسلطنک علیهم ہم تجھکو ان پر غلبہ دیں گے۔ (ابن عباس)

لئن لم ینته المنافقون والذین فی قلوبهم مرض والمرجفون فی المدینة لنغرینک بهم [س ۳۳ : ۶۰

غرم

غراما سخت پیچھا کرنے والا۔

ان عذابها کان غراما [س ۲۵ : ۶۵

مغرم محض مال کا نقصان ۔ (راغب)

ومن الاعراب من یتخذ ماینفق مغرما ۔ [س ۹ : ۹۸

غسق

غساق = الزمهریر نہایت ٹھنڈ ۔ (ابن عباس)

هذا ۔ فلیذوقوه حمیم وغساق [س ۳۸ : ۵۷

لایذوقون فیها بردا ولا شرابا الا حمیما وغساقا [س ۷۸ : ۲۴ و ۲۵

غسل

غسلین حد درجہ کا گرم ابلتا ہوا پانی ۔ (اردو کی لغت)

الذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه
[س ۲ : ۲۷

غار

غیر (۱) مجرد نفی کے لئے آتا ہے جس سے کسی اثبات کا ارادہ ہی نہ کیا گیا ہو۔

و من اضل ممن اتبع هواہ بغیر هدی من الله
[س ۲۸ : ۵۰

- - - وهو فی الخصام غیر مبین
[س ۴۳ : ۱۸

(۲) = إلا

مالکم من اله غیرہ [س ۷ : ۵۹

هل من خالق غیر الله یرزقکم من السماء والارض [س ۳۵ : ۳

(۳) مادہ کے سوا صرف صورت کی نفی کرنے کے لئے آتا ہے۔

کلما نضجت جلودهم بدلنا هم جلودا غیرها
[س ۴ : ۵۶

(۴) کسی ذات کو شامل ہو۔

- - - بما کنتم تقولون علی الله غیر الحق - - - [س ۶ : ۹۳

قال الذین لا یرجون لقاءنا ائت بقرآن غیر هذا
[س ۱۰ : ۱۵

عندها جنة المأوی [س ۵۳ : ۱۵

قال الذی عنده علم من الکتاب
[س ۲۷ : ۴۰

عهد

عہد حکم دینا -

ولقد عهدنا الی آدم من قبل فنسي ولم
نجدله عزما [س ۲۰ : ۱۱۵

الم اعهد الیکم یابنی آدم ان لا تعبدوا
الشیطان انه لکم عدو مبین - و ان
اعبدونی - هذا صراط مستقیم
[س ۳۶ : ۶۰ و ۶۱

عہداً -- شہادۃ ان لا الہ الا اللہ اس بات کی تصدیق
کہ خدا ایک ہے - (ابن عباس)

عہداللہ اس کی قدرت کی نشانیاں جو دنیا میں اور
خود انسان میں ہیں اور جو عقل و تمیز
انسان میں بالواسطہ یا بلا واسطہ ان کے
سمجھنے کی موجود ہے اس کے خدا ہونے پر موثق
عہد ہے - - - خود انسان کی فطرت
اور جو قوائے محرک اور قوت مانع یا معتدل
کرنے والی ان قوی کی اس میں رکھی ہے وہ
تھے اس کے دین یا شریعت کے بجالانے کا جو
عین فطرت ہے پر عہد ہے - (سید احمد)

ومن یبخل فانما یبخل عن نفسہ
[س ۴۷ : ۳۸

لترکبن طبقا عن طبق [س ۸۴ : ۱۹

(۵) = بعد -

یحرفون الکلم عن مواضعہ [س ۵ : ۱۳

= من بعد مواضعہ (س ۵ : ۴۱)

(۶) = من

وھو الذی یقبل التوبۃ عن عبادہ
[س ۴۲ : ۲۵

= فتقبل من احدھما (س ۵ : ۲۷)

عنت

العنت (۱) = إثم گناہ - (ھذیل کی لغت)
(۲) = الزنی زنا - (ابن عباس)

- - - ذلک لمن خشی العنت منکم
[س ۴ : ۲۵

عنت (۱) جھک جانا -

وعنت الوجوہ للحی القیوم [س ۲۰ : ۱۱۱

(۲) گراں گذرنا - ضیق میں پڑنا -

عند

ظرف مکان ہے اور حضور اور قرب دونوں موقعوں پر استعمال ہوتا ہے خواہ یہ امور حسی ہوں یا معنوی -

ان ربک لذو مغفرۃ للناس علی ظلمھم
[س ١٣ : ٦

علی شئی مطابق کسی چیز کے یا کسی اصول کے ۔

و قالت الیھود لیست النصاریٰ علی شئی و قالت النصاریٰ لیست الیھود علی شئی ۔ وھم یتلون الکتاب
[س ٢ : ١١٣

عن

حرف جر ہے ۔

(١) متجاوز ۔ تجاوز کرنا ۔ حد سے بڑھنا ۔

فلیحذر الذین یخالفون عن امرہ
[س ٢٤ : ٦٣

(٢) بدل ۔ عوض ۔ بجائے ۔

واتقوا یوما لا تجزی نفس عن نفس شیئاً
[س ٢ : ٤٨

(٣) تعلیل ۔ بوجہ ۔ بسبب (دیکھو غریب القرآن ص ٧٩)

و ما کان استغفار ابراھیم لابیہ الا عن موعدۃ وعدھا ایاہ
[س ٩ : ١١٤

ما نحن بتارکی الھتنا عن قولک
[س ١١ ٥٣

(٤) ۔ علی

علیٰ

حرفِ جر ہے

(۱) اوپر۔ (استعلاء حسیاً یا معنیً)

(۲) = مع (مصاحبت)

واتی المال علی حبہ [س ۲ : ۱۷۷

(۳) = من (ابتداء)

الذین اذا اکتالوا علی الناس یستوفون

[س ۸۳ : ۲

و الذین ہم لفروجہم حافظون الا علی ازواجہم - - - [س ۲۳ : ۵ و ۶

(۴) = لام تعلیلیہ۔

ولتکبروا اللہ علی ما ھدیکم [س ۲ : ۱۸۵

(۵) = فی (ظرفیت)

و دخل المدینۃ علی حین غفلۃ من اھلہا

[س ۲۸ : ۱۵

(۶) = ب (حرف با)

حقیق علی ان لا اقول علی اللہ الا الحق

[س ۷ : ۱۰۵

(۷) = ل (واسطے)

وصل علیہم [س ۹ : ۱۰۳

(۸) باوجودیکہ۔

شوہر والی ہی ہے اور نہ شوہر والی ۔ (ابن عباس)

ولن تستطیعوا ان تعدلوا بین النساء ولو حرصتم فلا تمیلوا کل المیل فتذروھا کالمعلقۃ [س ۴ : ۱۲۹

عالم

عالمین (۱) دنیا جہان ۔ (۲) تمام مخلوق ۔

الحمد للہ رب العالمین [س ۱ : ۱

(۳) قوموں ۔

یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التی انعمت علیکم وانی فضلتکم علی العالمین [س ۲ : ۴۷

علم آدم انسان میں ان قوا کا مخلوق کرنا مراد ہے جن سے انسان تمام چیزوں کو جانتا اور سمجھتا اور خیال کرتا اور سوچتا اور نئی باتیں ظاہر کرتا اور چند باتوں کے ملانے سے ایک نتیجہ نکالتا ہے ۔

و المعنی انہ تعالی خلقہ من اجزاء مختلفۃ و قوی متباینۃ مستعد الا ادراک انواع المدرکات من المعقولات و المحسوسات و المتخیلات و الموھومات و الھمہ معرفۃ ذوات الاشیاء وخواصھا واسمائھا واصول العلم وقوانین الصناعۃ وکیفیۃ الاتھا (بیضاوی)

بسلسطهن واسم امرأة والرجل الكامل ضابط
القرى - (قاموس)

عقد

العقود (۱) = ما احل الله وما حرم وما فرض وما
حد فی القرآن کله (ابن عباس)
خدا نے قرآن میں جوکچھہ حلال حرام اور حد
مقرر کی ھے -
(۲) معاھدے - (بلی حلوفہ کی لغت)
یاایها الذین امنوا اوفوا بالعقود [س ۵ : ۱

عقم

عقیم (۱) جس عورت کے ایک زمانہ تک جو بہ
نسبت عام عادت کے زیادہ ھو اولاد نہیں ھوتی
اور جس کو لوگ بانجھہ تصور کرنے لگتے
ھیں -
وقالت عجوز عقیم [س ۵۱ : ۲۹
(۲) ھلاک کرنے والا -
- - - حتی تاتیهم الساعة بغتة او
یاتیهم عذاب یوم عقیم [س ۲۲ : ۵۵
وفی عاد اذ ارسلنا علیهم الریح العقیم
[س ۵۱ : ۴۱

علق

کالمعلقة = لاهی ایم ولاهی ذات زوج نہ تو وہ

عفا اللہ عنک ۔ لم اذنت لھم حتی
یتبین لک الذین صدقوا وتعلم الکاذبین
[س ۹ : ۴۳

العفو (۱) الفضل ضرورت سے زاید مال ۔
(ابن عباس)

ویسئلونک ماذا ینفقون ۔ قل العفو
[س ۲ : ۲۱۹

(۲) عفو ۔ بخشش ۔

خذ العفو و امر بالمعروف و اعرض عن
الجاھلین [س ۷ ۱۹۹

(۳) اپنی مرضی سے احسان کرنا ۔

وان طلقتموھن من قبل ان تمسوھن وقد
فرضتم لھن فریضۃ فنصف مافرضتم الا ان
یعفون اویعفوا الذی بیدہ عقدۃ النکاح ۔
وان تعفوا اقرب للتقوی [س ۲ : ۲۳۷

عفو = کثروا وکثرت سے بڑھے ۔ (ابن عباس)

ثم بدلنا مکان السیئۃ الحسنۃ حتی عفوا
[س ۷ : ۹۵

عفر

عفریت جنگلی قوموں میں سے (یعنی جنوں
میں سے) جو حضرت سلیمان کے دربار میں تھے
ایک شخص K نام ۔ اسم ارض و قلعۃ

للذين يؤلون من نساء هم تربص اربعة
اشهر - فان فاء وفان الله غفور رحيم - وان
عزموا الطلاق فان الله سميع عليم
[س ۲ : ۲۲۶ و ۲۲۷

عسعس

عسعس آدبر پیٹھ پھیری -
واللیل اذا عسعس [س ۸۱ : ۱۷

عسي

عسیٰ (فعل جامد ہے) قریب ہے - غالب ہے -

عضل

تعضلوھن = تقھروھن قہر کرو ان پر (ابن عباس)

- - - فلا تعضلوھن ان ینکحن ازواجھن
اذا تراضوا بینھم بالمعروف
[س ۲ : ۲۳۲

عطا

اعطی کل شئی خلقہ ہر چیز کو اپنی مشیئت سے
ایک خاص طور پر بنایا - [س ۲۰ : ۵۰

عفا

عفا اللہ عنک یہ جملہ دعائیہ ہے - اس سے مقصد
محض محبت کے ساتھ نصیحت کرنا ہے -

تریدون عرض الدنیا [س ۸ : ۶۷

عرف

بالعرف = بالمعروف اچھی باتیں ۔ (ابن عباس)

وامر بالعرف واعرض عن الجاھلین
[س ۷ : ۱۹۹

عرم

العرم = المسناۃ ۔ بند جو بارش کا پانی پہاڑ کی گھاٹیوں میں روکنے کے لئے بنائے جاتے ھیں اور پھر ان کے پیچھے پانی جمع ھوکر آبشار کی طرح گرتا اور بالائی زمینوں کو سیراب کرتا ھے ۔
سیل العرم زوروں کا سیلاب ۔ (ابن عباس)
فارسلنا سیل العرم [س ۳۴ : ۱۶

عری

عراء ساحل ۔ کنارہ دریا ۔

فنبذناہ بالعراء وھو سقیم [س ۳۷ : ۱۴۵
= بالساحل (ابن عباس)

عزم

عزموا الطلاق = حققوا الطلاق انھوں نے طلاق دے دی ۔ (ھذیل کی لغت)

و لنذيقنهم من العذاب الادني دون العذاب الاكبر لعلهم يرجعون [س ۳۲ : ۲۱

عرب

اعراب جمع (واحد اعرابي) بدوي عرب -
[س ۹ : ۹۹

عرب (بالضمه) جمع واحد { عروب (مونث) پيار كرنے والي عورت - عريب (مذكر) پاكباز مرد -

عربا اترابا [س ۵۶ : ۳۷

عرج

ذي المعارج = العلو و الفواضل برتر اور بلند (ابن عباس)

ليس له دافع من الله ذي المعارج
[س ۷۰ : ۲ و ۳

عرش

(غريب القرآن ص ۷۹)
عرش و كني به عن العز و السلطان و المملكة (راغب)

عرض

عرض عارضي چيزيں-

الم انشابة كانت اوشيخة (قاموس)

فانجيناه و اهله اجمعين الا عجوزا في الغابرين [س ٢٦ : ١٧٠ و ١٧١

عد

عدده اس نے اس کو آئندہ کے لئے سامان بنایا ۔ (راي)

- - - الذي جمع مالاوعدده
[س ١٠٣ : ٢

نعداهم عدا -- انما سهم التي يتنفسون في الدنيا تهه نجهم جو سانس وہ دنیا میں لیتے ہیں هم ان کا بے شمار رکھتے ہیں - (ابن عباس)

فلاتعجل عليهم - انما نعدلهم عدا
[س ١٩ : ٨٤

= لقداحصيهم وعدهم عدا (س ١٩ : ٩٤)

عدن

عدن انگور کی ٹہنیاں اور انگور کے خوشے - (سریانی زبان کي لغت) -

جنات عدن تجري من تحتها الانهار خالدين فيها [س ٢٢ : ٨٩

عذب

العذاب الادنى، فوري سزا - فوري مؤاخذه -

بظاہر من القول محض جھوٹ کو ۔ (اردشناؤ کی لغت)

ام تنبئونہ بما لا یعلم فی الارض ام بظاہر من القول
[س ۱۳ : ۳۳

عاد

معاد (۱) ٹھکانا ۔ (۲) کمال ۔ کامیابی ۔

ان الذین فرض علیک القرآن لرادک الی معاد
[س ۲۸ : ۸۵

عان

عین القطر تانبا ۔ (ابن عباس)

واسلنا لہ عین القطر
[س ۳۴ : ۱۲

عثر

عثر مطلع ہونا ۔

فان عثر علی انہما استحقا اثما فاخران یقومان مقامہما من الذین استحق علیہم الاولیان فیقسمان باللہ ۔ ۔ ۔
[س ۵ : ۱۰۷

عجز

عجوز شیخۃ بڑھیا عورت ۔ جوان عورت پر بھی اس کا اطلاق ہوتا ہے ۔ والعجوز ۔ ۔ ۔

ظلم

ظلمات (١) رات کی تاریکی ۔
(٢) گمراهی ۔ کفر ۔
و لقد ارسلنا موسیٰ بایاتنا ان اخرج
قومک من الظلمات الی النور [س ١٤ : ٥
(٣) مصائب ۔ تکلیف ۔
و ذا النون اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن
نقدر علیه فنادی فی الظلمات ۔ ۔ ۔
[س ٢١ : ٨٧
ظلموا بها = کفروا ان سے کفر کئے ۔ ان کی تکذیب
کی ۔ ان کو نه مانا ۔ (تاج العروس)
فاولئک الذین خسروا انفسهم بما کانوا
بآیاتنا یظلمون [س ٧ : ٩

ظهر

الا ما ظهر منها = الا ماجرت العادة والجبلة علی
ظهوره (زمخشری) یعنی جس کے ظاهر
کرنے کا عادةً اور فطرةً دستور هے ۔ رازی قفال
کا قول یوں نقل کرتے هیں الا ما یظهره الانسان
فی عادة الجاریة وذالک فی النساء الوجه
والکفان یعنی جسم کا وه حصه جو انسان
موافق رواج کے ظاهر کرتا هے ۔ اور (عرب میں)
عورتوں کے لئے یه حصه ان کے منه اور دونوں
ها تھ هیں ۔

جس طرح کتاب پر ورق لپیٹا جاتا ہے ۔ (ابن عباس) [س ۲۱ : ۱۰۴

ظفر

ذی ظفر = اونٹ یا اونٹ اور شطرمرغ (ابن عباس)

وعلی الذین ہادوا حرمنا کل ذی ظفر
[س ۶ : ۱۴۷

ظل

(غریب القرآن ص ۷۴)

ظلت = اقامت توقائم رہا ۔ (ابن عباس)

وانظر الی الھک الذی ظلت علیہ عاکفا
[س ۲۰ : ۹۷

ظلۃ (۱) سایہ ۔ الظلۃ کل ما اظلک من سقف بیت او سحابۃ او جناح حائطۃ ظلۃ ہر اس چیز کو کہتے ہیں جو سایہ ڈالے گھر کی چھت ہو یا ابر یا احاطہ کا بازو یعنی دیوار (رازی)

واذ نتقنا الجبل فوقھم کانہ ظلۃ و ظنوا انہ واقع بھم [س ۷ : ۱۷۱

(۲) مصیبت جو اوپر سے آن پڑے ۔ جو انسان کو ڈھانک لے ۔ جس کے آگے اس کو اور کچھ نہ دکھائی دے ۔

فکذبوہ فاخذھم عذاب یوم الظلۃ [س ۲۶ : ۱۸۹

فطفق مسحا بالسوق والاعناق [ص ۳۸ : ۳۳
(۲) ارادہ کرنا ۔ (رومی لغت)

فلما ذاقا الشجرۃ بدت لهما سوأتهما و
طفقا یخصفان علیهما من ورق الجنۃ
[ص ۷ : ۲۲

طمس (غریب القرآن ص ۷۳)

طمس (۳) دھواں دھار کردینا ۔ آتشیں پہاڑوں
کا اور زمین کی گندھک و نفط میں آتش پیدا
کرکے آنکھوں کا بیکار کردینا ۔ جیسا کہ اُن
پہاڑوں کی آتشفشانی کے وقت ھوا کرتا ہے ۔

ولقد راودوہ عن ضیفه فطمسنا اعینهم
فذوقوا عذابی ونذر [ص ۵۴ : ۳۷

طود

طود (۱) پہاڑ ۔ (۲) اونچی زمین ۔
(۳) کسی اونچی چیز کو بھی طود کہتے ھیں
یہانتک کہ اونٹ کی پیٹھ کی اونچائی کو
بھی ۔

فانفلق فکان کل فرق کالطود العظیم
[ص ۲۶ : ۶۳

طوی

کطی السجل للکتب -- کاغذ صحیفہ کی طرح لپیٹ

پس عدم گردم عدم چون ارغنون
گویدم کانا الیہ راجعون
(مولینا روم)

طرف

(غریب القرآن ص ۷۲)
(۳) حصہ ۔ (راغب)

و ما النصر الا من عند اللہ العزیز الحکیم
لیقطع طرفا من الذین کفروا ۔ ۔ ۔
[س ۳ : ۱۲۶

طرق

طرائق (۱) طریقے ۔ راستے ۔
(۲) مذاہب ۔

كنا طرائق قددا [س ۷۲ : ۱۱
سبع طرائق (ظرف سے مظروف) سات کواکب ۔

و لقد خلقنا فوقکم سبع طرائق [س ۲۳ : ۱۷

طغی

تطغوا = تظلموا ظلم کرو (ابن عباس)
و وضع المیزان الا تطغوا فی المیزان
[س ۵۵ : ۸

طفق

طفق (۱) شروع کرنا ۔

- - - و نطبع علی قلوبھم فھم لا
یسمعون [س ۷ : ۱۰۰

- - - کذالک یطبع اللہ علی قلوب
الکافرین [س ۷ : ۱۰۱

- - - کذالک نطبع علی قلوب
المعتدین [س ۱۰ : ۷۴

- - - کذالک یطبع اللہ علی قلوب
الذین لایعلمون [س ۳۰ : ۵۹

- - - کذالک یطبع اللہ علی کل
قلب متکبر جبار [س ۴۰ : ۳۵

طبق

طبقاعن طبق درجہ بدرجہ - زینہ بزینہ -

لترکبن طبقاعن طبق [س ۸۴ : ۱۹

از جمادی مردم و نامی شدم
وز نما مردم بحیوان سرزدم
مردم از حیوانی و آدم شدم
پس چہ ترسم کے ز مردن کم شدم
حملۂ دیگر بمیرم از بشر
تا بر آرم از ملائک بال و پر
بار دیگر از ملک قربان شوم
آنچہ اندر وھم نآید آن شوم

الطول = السعة والغنى کشادگی اور بے نیازی -
(ابن عباس)

غافر الذنب وقابل التوب شديد العقاب
ذی الطول [س ۴۰ : ۳

طبع

طبع . مہر کرنا ۔ بند کرنا ۔

فبما نقضهم ميثاقهم وكفرهم بآيات الله
و قتلهم الانبياء بغير حق و قولهم قلوبنا
غلف بل طبع الله عليها بكفرهم - - -
[س ۴ : ۱۵۵

طبع علی قلوبهم اس نے ان کے دلوں پر مہر کردیا -
اس نے ان کو بند کردیا - ان کے دل کام نہیں دے
سکتے -

من شرح بالكفر صدرا فعليهم غضب من
الله - - - ذالک بانهم استحبوا
الحيات الدنيا على الاخرة - - -
اولئک الذين طبع الله على قلوبهم و
سمعهم وابصارهم - اولئک هم الغافلون
[س ۱۶ : ۱۰۶ - ۱۰۸

- - - فطبع الله على قلوبهم فهم
لا يفقهون [س ۶۳ : ۳
- - - وطبع الله على قلوبهم فهم لا يعلمون
[س ۹ : ۹۳

طاع

یستطیع (۱) وہ استطاعت نہیں رکھتا ۔ نہیں کرسکتا ۔ [س ۲ ۔ ۲۸۲

(۲) ۔ = یطیع وہ راضی ہوگا ۔ وہ خوشی پوری کرے گا ۔ (راغب)

اذ قال الحواریون یا عیسی ابن مریم هل یستطیع ربک ان ینزل علینا مائدة من السماء [س ۵ : ۱۱۲

طاف

طائف (۱) = اللمة وسوسہ (ثقیف کی لغت ۔ ابن عباس)

ان الذین اتقوا اذا مسهم طائف من الشیطان تذکروا فاذا هم مبصرون

[س ۷ : ۲۰۱

(۲) غضب ۔

فطاف علیها طائف من ربک وهم نائمون

[س ۶۸ : ۱۹

طال

طولاً = سعة (بخاری)

و من لم یستطع منکم طولا ان ینکح المحصنات المؤمنات ۔ ۔ ۔

[س ۴ ۲۵

ضلالۃ (۱) = عقوبۃ الضلالۃ گمراہی کی سزا ۔
(راغب)

ضال (۱) گمراہ ۔
(۲) = غافل (ابن عباس)

ووجدک ضالا فہدیٰ [س ۹۳ : ۷
= ما کنت تدری ما الکتاب ولا الایمان و
لکن جعلناہ نورا نہدی بہ من نشاء من
عبادنا [س ۴۲ . ۵۲

ضهي

یضاہئون = یشبہون نقل کرتے ہیں ۔ (ابن عباس)

. یضاہئون قول الذین کفروا من قبل
[س ۹ : ۳۰

طاب

طوبیٰ جنت (حبش کی لغت)

الذین امنوا وعملوا الصالحات طوبیٰ لہم
وحسن ماٰب [س ۱۳ : ۲۹

طیبات مزےدار خوشگوار بے ضرر چیزیں ۔
ان الطیب فی اصل اللغۃ عبارۃ من
المستلذ المستطاب (رازی)

کلوا من طیبات ما رزقناکم [س ۲ : ۱۷۲

ضاز

ضیزیٰ حیرت انگیز - تعجب خیز (ابن عباس)

تلک اذاً قسمۃ ضیزیٰ [س ۵۳ : ۲۲

ضر

اولی الضرر = العذر جو معذور ہیں - (ابن عباس)

لا یستوی القاعدون من المؤمنین غیر اولی الضرر والمجاہدون فی سبیل اللہ باموالہم وانفسہم [س ۴ : ۹۵

ضل

ضلال (۱) بہک جانا - بھٹک جانا -
(۲) غلطی کرنا -
(۳) مخبوط ہونا -
(۴) گھبرا جانا اور راہ نہ پانا - (رازی)

قال فعلتہا اذاً وانا من الضالین [س ۲۶ : ۲۰

(۵) = خذلان چھوڑ دینا - (زمخشری)

اضلال (۱) گمراہ کرنا -
(۲) ہلاک کرنا - (تاج العروس)
(۳) ضایع کرنا - (جوہری)

الذین کفروا وصدوا عن سبیل اللہ اضل اعمالہم [س ۴۷ : ۱

(۳) رحمتیں ۔ برکتیں ۔

اولئک علیھم صلوات من ربھم و رحمۃ

[س ۲ : ۱۵۷]

(۴) یہودیوں کے عبادتخانے ۔

و لولا دفع اللہ الناس بعضھم ببعض
لھدمت صوامع و بیع و صلوات و مساجد
یذکر فیھا اسم اللہ کثیرا [س ۲۲ : ۴۰

صلب

من بین الصلب والترائب مرد کے صلب (پیٹھہ) اور
عورت کے ترییہ (سینہ) کے مس ہونے سے ۔
مرد اور عورت کے اکٹھے ہونے سے ۔

فلینظر الانسان مم خلق ۔ خلق من ماء
دافق یخرج من بین الصلب والترائب
[س ۸۶ : ۵ - ۷

صم

صم (۱) وہ بہرا پن جو ایمان کی بات سننے میں
عارض ہو ۔

صم بکم عمی فھم لا یرجعون [س ۲ : ۱۸

(۲) بہرا پن محض ۔

صنو

صنوان = مجتمع اکٹھا ۔ (ابن عباس)

وزرع و نخیل صنوان و غیر صنوان [س ۱۳ : ۴

(۴) غشی طاری هونا ۔

فلما تجلی ربه للجبل جعله دکا و خر موسی صعقا
[س ۷ : ۱۴۳

صفا

صفا پاک صاف کرنا یا رکھنا ۔

ولقد اصطفینٰه فی الدنیا
[س ۲ : ۱۳۰

صلا

صلوٰۃ (۱) نماز ۔

فصل لربک وانحر
[س ۱۰۸ . ۲

(۲) دعا ۔

ان اللہ و ملائکتہ یصلون علی النبی ۔ یا ایها الذین امنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما
[س ۳۳ : ۵۶

(۳) دین ۔ مذہب ۔ پرہیزگاری ۔

قالوا یاشعیب اصلوتک تامرک ان نترک مایعبد آباءنا
[س ۱۱ : ۸۷

صلوات (جمع) (۱) نمازیں ۔

حافظوا علی الصلوات والصلوٰۃ الوسطی
[س ۲ : ۲۳۸

(۲) دعائیں ۔

وصل علیهم ۔ ان صلوتک سکن لهم
[س ۹ : ۱۰۳

ہوئے کھینچتا ہے اور زمین اس کی کشش سے
کھنچی آتی ہے تو فضا میں اس کی آمد و رفت
اور گردش کے لئے ایک راستہ بن جاتا ہے -]

صدق

صدق (۱) سچ -
(۲) = صواب ٹھیک - (رازی)
(۳) سعادت -

وبشر الذین امنوا ان لھم قدم صدق عند ربھم
[س ۱۰ : ۲
= سبق لھم السعادۃ فی الذکر الاول (ابن عباس)

صعد

الصعود فی السماء آسمان پر چڑھ جانا - مزاج آسمان پر ہونا - تکبر کرنا -

فمن یرد اللہ ان یھدیہ یشرح صدرہ للاسلام -
و من یرد ان یضلہ یجعل صدرہ ضیقا حرجا
کانما یصعد فی السماء [س ۶ : ۱۲۶

صعق

صاعقۃ (۱) بجلی کی کڑک - زوروں کی آواز جو سے آتشفشانی کے وقت کسی آتشین پہاڑ کی -

اخذتکم الصاعقۃ [س ۲ : ۵۵
(۲) = رجفۃ
(۳) مہلک سزا - عذاب -

گرچه میں موجود نہیں ۔
اصحاب النار (۱) دوزخ والے ۔ دوزخی ۔
(۲) داروغہ دوزخ ۔[1]
وماجعلنا اصحاب النار الاملائکة [س ۷۴ : ۳۱

صد

صدید نہایت کھولتا ہوا ۔ (لسان العرب ۔ تاج العروس)
من ورائه جهنم ويسقى من ماء صديد
[س ۱۴ : ۱۶
= وسقوا ماء حميما فقطع امعاءهم
(س ۴۷ : ۱۵)

صدع

صدع (۱) شق کرنا ۔ فرق کرنا ۔ جدا کرنا ۔
يومئذ يصدعون [س ۳۰ : ۴۳
= يتفرقون (ابن عباس)
(۲) ظاہر کرنا ۔
فاصدع بما تؤمر [س ۱۵ : ۹۴
(۳) پاؤں کی ٹکر سے زمین میں راستے پیدا کرنا ۔
ذات الصدع چل کر راستے بنانے والی (کرۂ زمین)
والارض ذات الصدع [س ۸۶ : ۱۲
[جب زمین کو آفتاب اپنے گرد اگرد چکر لگانے

جلادياجاےگا - تهين يهوديون لے جو اس كے
هاں ملازم بهي تهے اس بت پرستي سے انكاركيا -
چنانچه وہ اگ كي خندق مهں ڈالے گئے مگر
خداكي شان سے وہ كسي طرح بچ نكلے اوران كو
اگ مهں گرفتار كرلے والے هي اگ مهں گركر
خاک هوے - [س ۸۵ : ۴

اصحاب الايكه اهل مدين جن مهں شعيب مبعوث
هوئے تهے - [س ۱۵ : ۷۸

اصحاب الحجر قوم ثمود [س ۱۵ : ۸۰

اصحاب الكهف والرقيم يه چند عيسائی نوجوان
تهے كه ايک بت پرست بادشاه (Decius
نامي) كے ظلم سے بهاگ كرايک پهاڑ كي كهوه
مهں جا چهپے تهے - اوركچهه روز اس كهوه
مهں رهنے كے بعداسي مهں بندكرديئے گئے اور
جاں بحق هوے - اس كے كئي سو برس بعد
كهوه كا منهه جو بندكياگياتها اتفاقاً كهل گيا
اوراس كهوه مهں ان كی لاشهں جو صرف هڈياں
باقي تههں دكهائي دیں - اس وقت لوگوں نے
ان كي زيارت كي اورآپس مهں مشورہ كے بعد طے
پاياكه ان كے اوپر ايک مقبرہ بنائهں - آخركار
ان كے علماء (پادريوں) لے ايک عبادتخانه
(Chapol) بنالے كي تجويز كي - ان كي
هڈياں پتهر كے ايک بڑے صندوق مهں بندكركے
مارسيلز (Marsoilles) كو بهيجي گئهں
اور اب بهي سينٹ وكٹر (St. Victor) كے

صبغۃ اللہ ۔ ومن احسن من اللہ صبغۃ
[س ۲ : ۱۳۸

صحب

صاحب (جمع اصحاب) ساتھی
اصحاب الفیل یمن کا مسیحی بادشاہ ابرہۃ الاشرم متعصب جبر اعربوں کو دین مسیحی میں لانا چاہتا تھا ۔ اس نے اسی غرض سے خانۂ کعبہ پر (جو ان دنوں بتخانہ تھا اور جس کی زیارت کے لئے دور دور سے عرب آیا کرتے تھے) چڑھائی کی اور اس کو منہدم کرنا چاہا کہ بت پرست عربوں کا نیر تھہ برباد ہوجائے ۔ وہ اپنے ساتھہ بڑا لشکر لایا جس میں ہاتھی بھی تھے ۔ مگر خدا کو ظلم پسند نہیں چنانچہ اس کے مکہ پہنچتے ہی اس کی فوج میں چیچک پھیل گئی اور سارا لشکر دیکھتے ہی دیکھتے تباہ ہوگیا ۔ یہ واقعہ آنجناب کی پیدائش سے بیس روز پہلے کا ہے ۔ [س ۱۰۵
اصحاب الاخدود ان کا ذکر عہد عتیق کی کتاب دانی ایل (دانیال) باب ۳ میں آیا ہے ۔ (بغوی) مختصر قصہ یوں ہے کہ بخت نصر یہودیوں پر بڑا ظلم کرتا تھا یہاں تک کہ اس نے دورہ نام ایک بستی میں ایک سونے کی مورت بنواکر رکھادی اور اعلان کردیا کہ خاص خاص وقت پر ہر خاص و عام اس کی پرستش کرے ورنہ زندہ

فسخرنا له الريح تجري بامره رخاء حيث
اصاب [س ۳۸ : ۳۶

صاح

صیحۃ (۱) آتشفشاں پہاڑ کے آس پاس آتشفشانی سے پہلے جوکڑکڑاہٹ کی آواز ہوتی ہے ۔

انا ارسلنا عليهم صيحة واحدة فكانوا
كهشيم المحتظر [س ۵۴ : ۳۱

= فاخذتهم الرجفة فاصبحوا في دارهم
جاثمين (س ۷ : ۷۸)

= فتلك بيوتهم خاوية بما ظلموا
(س ۲۷ : ۵۲)

(۲) عذاب ناگہانی ۔

ان كانت الا صيحة واحدة فاذا هم خامدون
[س ۳۶ : ۲۹

صاع

صواع چاے یا لسوہ پینے کی چینی کی چھوٹی پیالی ۔ (لغت حمیر)

قالوا نفقد صواع الملك [س ۱۲ : ۷۲

صبغ

صبغة بپتسمہ

دورتک چلاجاتاھے اورجس کو اردومیں تارہ
ٹوٹنابولتےھیں - عرب جاھلیت میں اس
سےبدفالی اور کسی حادثہ عظیم کے واقع ہونے
کایقین کرتےتھے -

شھد

مشہود حضورقلب کاوقت -

ان قرآن الفجر کان مشہودا [س ۱۷ :

شاھد = حاکم فیصلہ کرنےوالا -

وشھدشاھد من اھلھا ان کان قمیصہ قدمن
قبل فصدقت وھومن الکاذبین - - -
[س ۱۲ : ۲۶

= حکم حاکم (ابن عباس)

شہید (۱) قوم کاسخی -

فکیف اذا جئنا من کل امۃ بشہید و
جئنابک علی ھوءلاء شہیدا [س ۴ : ۴۱

(۲) ساتھی - سردار - فیصلہ کرنےوالا -

- - - فاتوابسورۃ من مثلہ - وادعوا
شہداءکم من دون اللہ ان کنتم صادقین
[س ۲ : ۲۳

صاب

حیث اصاب جدھرکاارادہ کیا - (عماں کی لغت)

کفل منہا [س ۴ : ۸۵

شکل

شاکلۃ طور طریقہ ۔ طبیعت کا میلان ۔ (لسان العرب) ۔ سجیہ یعنی طبیعت ۔ (راغب)۔ خلقت اور ملکہ جو انسان کے مقام اور مرتبہ کے موافق اس پر غالب ہوتا ہے ۔
ای خلیقتہ وملکتہ الغالبۃ علیہ من مقامہ (ابن العربی) ۔ وہ طریقہ جس پر انسان مجبول ہے ۔ طریقتہ التی جبل علیہا (فراء)

قل کل یعمل علی شاکلتہ [س ۱۷ : ۸۴

شمز

اشمازت نفرت کرتی ہے ۔ (ابن عباس)

واذا ذکراللہ وحدہ اشمازت قلوب الذین لایومنون بالاخرۃ [س ۳۹ : ۴۵

شنا

شانئک = عدوک تیرا دشمن (ابن عباس) ۔

ان شانئک ھو الابتر [س ۱۰۸ : ۳

شہب

شہاب وہ آتشیں شعاع جو کائنات الجو میں اسباب طبعی سے پیدا ہوتا ہے اور جو کسی جرم سے میں

وحفظا من کل شیطان مارد [س ۳۷ : ۶ و ۷
و لقد زینا السماء الدنیا بمصابیح و
جعلناها رجوما للشیاطین واعتدنا لہم
عذاب السعیر [س ۶۷ : ۵
(۸) مخالف اور دشمن خواہ وہ حقیقی وجود ہو جیسے آدمی یا حیوان خواہ کوئی ذہنی بات ہو جیسے کوئی تکلیف ۔
کل عات متمرد من الجن والانس والدواب فہو شیطان ۔ (صراح و قاموس)

شعر

شعائر جمع (واحد شعیرۃ)
لاتحلوا شعائر اللہ ۔ ۔ ۔ [س ۵ : ۲

شغف

شغفہا = غلبہا اس پر غلبہ کر لیا ۔ (ابن عباس)
قد شغفہا حبا [س ۱۲ : ۳۰

شفع

شفاعۃ کسی کے ساتھ شریک ہونا اور اس کی امداد کرنا ۔ (راغب)
من یشفع شفاعۃ حسنۃ یکن لہ نصیب منہا ۔ ومن یشفع شفاعۃ سیئۃ یکن لہ

محمد رسول اللہ ـ و الذین معہ اشداء
علی الکفار رحماء بینھم ـ ـ [س ۴۸ : ۲۹

شرب

اشربوا فی قلوبھم العجل [س ۲ : ۹۳
ان کے دلوں میں بچھڑے کی محبت پلادی
گئی تھی یعنی پیوست کرگئی تھی ـ

شرع

شرعۃ و منھاجا = سبیلۃ وسنۃ

شرک

شرک فی الاموال والاولاد لوگوں کے مال اور اولاد میں
حصہ لینا ـ لوگوں کو گمراہ کر کے ان سے برے
کاموں میں مال صرف کرانا اور ان کے ذریعہ سے
ان کی اولاد کو بھی برے کاموں میں لگا رکھنا ـ
لوگوں کو بہکا کر ان سے مال خرچ کرانا اور ان کے
لڑکوں اور لڑکیوں کو اپنے بھینٹ چڑھوانا ـ

و استفزز من استطعت منھم بصوتک
واجلب علیھم بخیلک ورجلک وشارکھم
فی الاموال والاولاد وعدھم ـ و مایعدھم
الشیطان الاغرورا [س ۱۷ : ۹۴

شطن

(غریب القرآن ص ۱۲)
شیطان (۳) (الف) کاھن ـ نجومی ـ (رازی)
انا زینا السماء الدنیا بزینۃ الکواکب

شاء

من يشاء جس کووه (خدا) بمقتضائے عدل چاہے -

يهدي من يشاء [س ۲ : ۱۴۲

== يهدي به الله من اتبع رضوانه
(س ۵ : ۱۹)

== ويهدي اليه من ينيب (س ۴۲ : ۱۳)

ان الله يضل من يشاء [س ۱۳ : ۲۷

== يضل الله من هو مسرف مرتاب
(س ۴۰ : ۳۴)

- ويضل الله الظالمين (س ۱۴ : ۲۷)

- - يضل الله الكافرين (س ۴۰ : ۷۴)

== ومايضل به الا الفاسقين (س ۲ : ۲۱)

== وماكان الله ليضل قوما بعد اذ هديهم
حتي يبين لهم مايتقون (س ۹ : ۱۱۵)

شجر

هذه الشجرة [س ۲ : ۳۵

== شجرة الخلد وملك لا يبلي
(س ۲۰ : ۱۲۰)

شد

اشداء جمع (واحد شديد) مستحکم - مضبوط -
قوي - شجاع - (قاموس)

سمع

واسمع غیر مسمع [س ۴ : ۴۲
= یقولون اسمع لا سمعت کفار کہتے تھے
کہ سن - خدا کرے تو نہ سنے - تو بہرا
ہوجائے - (ابن عباس)

سندس

سندس باریک ریشمی کپڑا - (فارسی سے معرب)
عالیہم ثیاب سندس خضر و استبرق
[س ۷۶ : ۲۱

سوی

(غریب القرآن ص ۹۱)
استوی = بلغ اشدہ وہ اپنی پوری طاقت کو
پہنچا - وہ کمال کو پہنچا -
فاستوی وھو بالافق الاعلی [س ۵۳ : ۶ و ۷
سواء = وسط بیچ (ابن عباس)
خذوہ فاعتلوہ الی سواء الجحیم [س ۴۴ : ۴۷
ساوی بین الصدفین دونوں پہاڑوں کے درمیان دیوار
کی بنیاد برابر کی - کیونکہ بنیاد کو برابر
کرکے اس پر ردہ لگایا جاتا ہے - صاف مطلب یہ
ہوا کہ اس نے دونوں پہاڑوں کے درمیان دیوار کو
برابر یعنی مواقق متصاورہ عمارت لیول
(level) میں یعنی پنسال میں کیا -
[س ۱۸ :

ان قوی کو جو اسماء کے لفظ سے تعبیر کیا ھے اس میں بڑا دقیقہ یہ ھے کہ انسان کسی چیز کی حقیقت و ماھیت کو نہیں جانتا - جو کچھہ وہ جانتا ھے وہ صرف اسماء ھی اسماء ھیں - پس علم ادم الاسماء کلھا کہنا بالکل انسان کی فطرت کے مطابق اور اس کے بیان کے نہایت ھی مناسب ھے - (سید احمد)

ھر شئی کا علم بالقوۃ جو انسان کی فطرت میں ھے اسی کو علم ادم الاسماء کلھا سے تعبیر کیا ھے -

فاعلم ان الله جل اسمہ اوجد فی آدم ما یحتاج الیہ من کون خلقتہ علی ما ھو علیہ من القوۃ الناطقۃ وھذا ھا بنور العقل واشھدہ بذالک القوۃ مایجب لکل مسمی من اسم و قد علمت ان کل منطوق بہ اسم فعلہ علی الا جھل معہ وھذا العلم فی جبلۃ ذریتہ موجود لا یزول فھو علم کل شئی بالقوۃ وکانہ بزر اذا جھدت فلاحۃ صار کل شئی بالفعل علم الانسان مالم یعلم' ظھر من ھذا العلم فی کل زمن و قوم یکتسب ما اراد الله (تفسیر کشف الاسرار)

سمو

السامری ایک مصری جو حضرت موسیٰ پر ایمان لایا تھا اور ان کے ساتھہ مصر سے ھجرت کی تھی حالانکہ بعد کو مرتد ھو گیا - (ابن عباس)

[س ۲۰ : ۹۱

سما (غریب القرآن ص ۵۹)

سماء (۱) (الف) اُوپر - اُونچائی - چھت -

من کان یظن ان لن ینصرہ اللہ فی الدنیا
والاخرۃ فلیمدد بسبب الی السماء ثم
لیقطع [س ۲۲ : ۱۵

(۲) = کسفا من السماء آسمانی عذاب -

وقالوا لن نؤمن لک حتی - - -
- - - تسقط السماء کما زعمت
علینا کسفا - - - [س ۱۷ : ۹۰ و ۹۲
= فاسقط علینا کسفا من السماء ان
کنت من الصادقین (س ۲۶ : ۱۸۷

اِسم (غریب القرآن ص ۵۹)

والاسم باعتبار الاشتقاق ما یکون علامۃ
لشئی ، ودلیلا یرفعہ الی الذھن من الالفاظ
والصفات والافعال (بیضاوی)

اسماء کلھا جو قوی انسان میں پیدا کئے ھیں اور جن
کے سبب اس کا ذھن ایک نشان یا دلیل سے
دوسری طرف منتقل ھوتا ھے اور نتیجہ پیدا
کرتا ھے اس کو اسماء کے لفظ سے بیان کیا ھے - اور
چونکہ یہ قوی ایسے تھے جن سے انسان تمام
چیزوں محسوسات و معقولات کو جان سکتا
ھے اسی لئے کلھا کے لفظ سے اس کی تاکید کی ھے
جس سے اس بات کا اشارہ ھے کہ تمام چیزوں کے
جاننے کا مادہ انسان میں ودیعت کیا گیا ھے -

سفر

سفرة پڑھنےوالے - (نبطي لغت)

كلا انها تذكرة فمن شاء ذكره - في صحف
مكرمة مرفوعة مطهرة بايدي سفرة كرام
بررة [س ٨٠ : ١١ - ١٦
= هم اصحاب رسول الله صلي الله عليه
وسلم وقول هم القراء (رازي)

اسفاراً كتابيں - (كنانه كي لغت)

مثل الذين حملوا التوريۃ ثم لم يحملوها
كمثل الحمار يحمل اسفارا [س ٦٢ : ٥

سكر

(غريب القرآن ص ٥٧)

سكراً سركه (حبش كى لغت)

ومن ثمرات النخيل والاعناب تتخذون
منه سكرا ورزقا حسنا [س ١٦ : ٦٧

سكن

(غريب القرآن ص ٥٧)

سكن اليه (٢) اس نے اس پر بھروسه كيا - اس نے اس
سے اطمينان حاصل كيا - [س ٣٠ :

سلق

سلقوكم = استقبلوكم وه تمهارا استقبال كرتے
هيں - (ابن عباس)

فاذا ذهب الخوف سلقوكم بالسنة حداد اشحة علي الخير [س ٣٣ : ١٩

پردہ کے ہیں ۔ قرآن مجید میں اس کے معنی لو اور لپٹ کے آئے ہیں ۔

انا اعتدنا للظالمین نارا احاط بہم سرادقہا [س ۱۸ : ۲۹

سرق

استرق السمع [س ۱۵ : ۱۸
= خطف الخطفۃ (س ۳۷ : ۱۰)
(دیکھو تحت خطف)

سعر

سعیر (۱) آگ اور اس کی سوزش ۔
(۲) پاگلپنا ۔ بیوقوفی ۔

فقالوا ابشرا منا واحدا نتبعہ انا اذا لفی ضلال وسعر [س ۵۴ : ۲۴

سفح

مسافحات کھلے خزانے بدکاری کرنے والی عورتیں ۔
مسافحین کھلے خزانے بدکاری کرنے والے مرد ۔

فانکحوھن باذن اھلھن - - -
محصنات غیر مسافحات ولامتخذات اخدان [س ۴ : ۲۵

- - - ذالکم ان تبتغوا باموالکم محصنین غیر مسافحین [س ۴ : ۲۴

دفع کرتی ہوئی یہ دیوار اپنی منزل مقصود تک پہنچی ہے - اور کئی مقام پر آدھہ آدھہ کوس اونچے پہاڑوں کی چوٹی پرسے یہ دیوار کھنچی ہے اور بعض جگہ بڑے بڑے دریا پر پلوں کے اوپرسے ہوکر یہ گئی ہے اور زیادہ تکلف یہ کہ سمندر کے بیچ سے شروع اس طرح پر ہوئی ہے کہ صدھا جہاز پتھروں سے لدے ہوئے ڈبائے گئے اور اس پر اس کی بنیاد قائم ہوئی - (دیکھو ذوالقرنین تحت قرن)

سر

(۱) چھپانا - (۲) ظاہر کرنا -

و لو ان لکل نفس ظلمت ما فی الارض لافتدت بہ - واسرالندامة لما راوالعذاب
[س ۱۰ : ۵۴

سرب

سرب چلنا -

فاتخذ سبیلہ فی البحر سربا [س ۱۸ : ۶۱
= سرب فی البحر سربا وہ (مچھلی) سمندر میں چلی گئی - (رازی)

سرادق

سرادق (جمع) فارسی سے معرب ہے - اس کی اصل سراپردہ ہے - اس کے معنی گھر کے آگے بڑے ہوئے

پاؤں لگائے گئے تاکہ سب جڑ جائیں اور نکالنے سے
نہ نکلیں اور لوہے کے پاؤں کو جس کا ایک سرا
ایک چٹان کے چھید میں اور دوسرا سرا دوسرے
چٹان کے چھید میں رکھا آگ سے لال کر کے ان
چھیدوں میں لگائے اور پگھلا تانبا یا پیتل ان
چھیدوں میں ڈال دیئے تاکہ پاؤں کے سرے
چھیدوں میں جم جائیں اور پھر نکلنے نہ
پائیں اور کسی طرح بغیر دیوار کے منہدم کئے
نہ دیوار میں چھید ہو سکے اور نہ کوئی پتھر
ٹل سکے -

یہ دیوار ھوانگ ھو (Huang-ho) دریا کی
غربی موڑ سے جو ایک پہاڑ کے قریب ۳۷ درجہ
۱۵ دقیقہ عرض بلد اور ۱۰۷ درجہ طول بلد پر
واقع ہے بنانی شروع ہوئی اور پھر اس دریا کے
دوسرے موڑ کو قریباً ۹۳ درجہ عرض بلد اور
۱۱۱ درجہ طول بلد پر کاٹ کر اور خلجان
پہاڑوں کے جنوبی سلسلہ کے نیچے ہو کر خلیج
لیاؤتنگ (Liau-Tung) کے کنارہ پر ٹھیک
۴۰ درجہ عرض بلد اور ۱۲۰ درجہ طول بلد پر
ختم ہوئی ہے - طول اس دیوار کا ۱۵۰۰ یا
۱۹۰۰ میل ہے - اونچائی ۳۰ گز اور اس قدر
چوڑی کہ چھ سوار پہلو بہ پہلو فراغت سے اس
پر گھوڑے دوڑا سکتے ہیں - سو سو قدم پر
دو منزلہ اور سہ منزلہ برج بنے ہیں آٹھ سو
کوس تک جو کچھ موانع سامنے آئے سب کو

فقال ان هذا الا سحر یؤثر ان هذا الا قول البشر [س ۷۴ : ۲۴ و ۲۵

سخر

(۱) ہنسی اڑانا -

فاتخذتموهم سخریا حتی انسوکم ذکری [س ۲۳ : ۱۱۰

(۲) تسخیر اور استخدام سے ماخوذ ہے - اس کے معنی قابو میں رکھنے اور خدمت لینے کے ہیں -

ورفعنا بعضهم فوق بعض درجات لیتخذ بعضهم بعضا سخریا [س ۴۳ : ۳۲

سد

سد ذوالقرنین یہ وہی مشہور دیوار ہے جو چین اور تاتار یا سایتھیا (Scythia) کی سرحد پر بنائی گئی ہے اور جس کو چی وانگ تی (Che-hwang-te) فغفور چین نے درمیان سنہ ۲۴۰ و ۲۳۵ قبل مسیح میں بنایا تھا - (سید احمد)

یہ دیوار پہاڑی ملک میں پتھروں کی چٹانوں سے بنائی گئی اور پتھروں کی چٹانوں کے مضبوط کرنے اور ایک کو دوسرے سے جوڑنے کو لوہے ملگائے - چٹانوں کو برابر رکھہ کر ان کے سروں کے پاس سوراخ کئے گئے اور ان میں لوہے کے

(۲) وہ مسجد جس کے اندر خانۂ کعبہ واقع ہے -
(۳) شہر مکہ -

ذالک لمن لم یکن اھلہ حاضری المسجد الحرام [س ۲ : ۱۹۶

سجل

السجل = الرجل مرد - شخص - (حبش کی لغت)

یوم نطوی السماء کطی السجل للکتب [س ۲۱ : ۱۰۴

سحت

سحت کوئی مال جس کا لینا حرام ہے - (تاج العروس)

سماعون للکذب اکالون للسحت - - - [س ۵ : ۴۲

السحت مال حرام -

- - - واکلھم السحت - - - [س ۵ : ۶۲

سحر

(غریب القرآن ص ۵۴)
(۱) (الف) جادو بھانی -

سبل

ابن السبیل (۱) راهگیر ۔ مسافر ۔
(۲) لامکان ۔ راستہ راستہ مارا پھرنے والا ۔

و اٰتی المال علی حبہ ذوی القربیٰ و
الیتمیٰ و المساکین و ابن السبیل
والسائلین وفی الرقاب [س ۲ : ۱۷۷

سجد

(۱) سر جھکانا ۔
(۲) تعظیم و تکریم کرنا ۔

واذ قلنا للملائکۃ اسجدوا لاٰدم فسجدوا
الا ابلیس [س ۲ : ۳۴
ورفع ابویہ علی العرش وخروا لہ سجدا
[س ۱۲ : ۱۰۰

(۳) غایت انکسار و تذلل و فرمانبرداری ۔

والنجم والشجر یسجدان [س ۵۵ : ۶
= ای ینقادان لہ تعلی فیما یرید بھما
طبعا انقیاد الساجدین من المکلفین
طوعا (ابن جریر)

(۴) خدا کی عبادت میں سرجھکانا ۔

مسجد سجدہ کرنے کی جگہ ۔ معبد ۔
المسجد الحرام (۱) خانۂ کعبہ ۔

فول وجھک شطر المسجد الحرام
[س ۲ : ۱۴۴

= فعلت ما دعتلی الیه نفسی - و سولت ماخوذ من السوال فالمعنی لم یدعنی الی ما فعلته احد غیری بل اتبعت هوای نفسه (رازی)

ساء

سوآة جمع (واحد سوءة)
(۱) شرمگاه -
(۲) اعمال قبیحہ - اخلاق قبیحہ - برائیاں - السوءة الفرج والفاحشة والخلة القبیحة (قاموس)

فوسوس لهما الشیطان لیبدی لهما ما وری عنهما من سواتهما - - - [س ۷ : ۲۰

سب

الاسباب = السماء آسمان (ابن عباس)

ام لهم ملک السموات والارض وما بینهما - فلیرتقوا فی الاسباب [س ۳۸ : ۱۰

سبط

اسباط = قبائل قبیلے

- - - و ما انزل الی ابراهیم واسمعیل واسحق ویعقوب والاسباط [س ۲ : ۱۳۶

پيٺي - (ابن عباس) [س ۵ : ۱۰۳

ساد

سيد (۱) سردار -
(۲) شوهر - (قبطي لغت)

والفيا سيدها لدا الباب - قالت ما جزاء من اراد باهلک سوء الا ان يسجن او عذاب اليم [س ۱۲ : ۲۵

ساط

سوط (۱) کوڙا -
(۲) حصه (قاموس)

فصب عليهم ربک سوط عذاب [س ۸۹ : ۱۳

ساف

سوف سين کي طرح يه بهي حرف هے اور ان هي معنون مين آتا هے -

ولسوف يعطيک ربک فترضی [س ۹۳ : ۵

سال

السائل = من يسال العلم (رازي) جو علم کي بات پوچهے - جو کچهه جاننا چاهے -

واما السائل فلا تنهر [س ۹۳ : ۱۰

سولت لي نفسي ميرے جي مين آيا -

= قولاثقیلا (س ۷۳ : ۵)

مزمل جس کے ذمه کوئی بڑا کام دیا گیا هو - (عکرمه)

یا ایها المزمل قم اللیل الا قلیلا

[س ۷۳ : ۱ و ۲

زنم

زنیم = ظلوم ظالم (علی بن ابی طلحه کی روایت)

ولا تطع کل حلاف مهین هماز مشاء بنمیم مناع للخیر معتد اثیم عتل بعد ذالک زنیم ان کان ذا مال وبنین [س ۶۸ : ۱۰ - ۱۴

س

حرف هے - جب یه کسی فعل پر داخل هوتا هے تو اس بات کا فائده دیتا هے که وه فعل لامحاله واقع هوگا - (زمخشری) یا وعده اور وعید کا فائده دیتا هے -

فسیکفیکهم الله [س ۲ : ۱۳۷

اولئک سیرحمهم الله [س ۹ : ۷۱

ساب

سائبة وه چرپایه جانور جن کو ایام جاهلیت میں دیوتاؤں کے نام پر آزاد کر دیا کرتے تھے اور ان سے کسی طرح کا فائده نهیں اٹھاتے نه ان پر چڑھتے نه مال لادتے نه ان کا اُون اتارتے اور نه ان کا دودھ

زان

زينة (۱) خوبصورتی - روحانی جسمانی و اخلاقی (راغب)

یابنی آدم خذوا زینتکم عند کل مسجد
وکلوا واشربوا ولا تسرفوا [س ۷ : ۳۱

(۲) زینت کی چیزیں - آرائش -

قل من حرم زینة الله التی اخرج لعبادہ
طیبات من الرزق [س ۷ : ۳۲

زبر

زبر (جمع) واحد { زبرة لوہے کا ٹکڑا - / زبور لکھی ہوئی چیز، کتاب -

زحف

زحفا لڑائی کے لئے کوچ -

یا ایھا الذین امنوا اذا لقیتم الذین کفروا
زحفا فلا تولوھم الادبار [س ۸ : ۱۵

زلزل

زلزلة گھبراہٹ

ان زلزلة الساعة شئي عظیم [س ۲۲ : ۱

زمل

زمل — عمل (رازی)

(۲) = سمتاً ایک طرف (ابن عباس)

واترک البحر رھوا] س ۴۴ : ۲۴

زاج

زوج جوڑے میں سے نر ھو یا مادہ ھر ایک کو زوج کہتے ھیں ۔

زوجین ایک جوڑا ۔

زوجین اثنین ایک نر اور ایک مادہ ھر جوڑے کا ۔
(رازی)] س ۱۱ : ۴۰

زاغ

زیغ (۱) مائل ھونا ۔ ٹیڑھا ھونا ۔ منحرف ھونا ۔

(۲) ڈر سے آنکھیں پھار کر دیکھنا ۔

اذ جاؤکم من فوقکم و من اسفل منکم
و اذ زاغت الابصار و بلغت القلوب
الحناجر و تظنون باللہ الظنونا
] س ۳۳ : ۱۰

زال

زیلنا ھم فرق بتائیں گے ۔ (حمیر کی لغت)

ویوم نحشر ھم جمیعا ثم نقول للذین
اشرکوا مکانکم انتم و شرکاؤکم ۔ فزیلنا
بینھم] س ۱۰ : ۲۸

و اذ یرفع ابراھیم القواعد من البیت واسمعیل

[س ۲ : ۱۲۷

واذ اخذنا میثاقکم و رفعنا فوقکم الطور

[س ۲ : ۹۳

رقب

رقبۃ (جمع رقاب) (۱) گردن -
(۲) گردن کا بوجھ - بار -

وما ادراک ما العقبۃ - فک رقبۃ

(۳) غلام -

[س ۹۰ : ۱۲ و ۱۳

رکس

ارکسھم اوقعھم ان کو مصیبت میں ڈالا -
(ابن عباس)

واللہ ارکسھم بما کسبوا

[س ۴ : ۸۸

رکن

رکن (۱) قوت - (۲) سردار

فتولی برکنہ وقال ساحر او مجنون

[س ۵۱ : ۳۹

رھا

رھواً (۱) ٹھہرا ہوا - ساکن - بغیر جوش و خروش کا دریا -

۔ ۔ ۔ فان انستم منهم رشدا فادفعوا
الیهم اموالهم [س ۴ : ۶

رصد

بالمرصاد = یسمع یعنی سنتا ہے اور دیکھتا ہے ۔

ان ربک لبالمرصاد [س ۸۹ : ۱۴

رعی

راعنا آنحضرت کو مخاطب کرتے وقت یہود راعنا کہا کرتے ۔ مخاطب کرنے کے لئے تو یہ لفظ بالکل درست تھا ۔ اور اسی سے مسلمان بھی آپ کو اس سے مخاطب کرتے ۔ مگر یہود آپ سے عناد کی وجہ سے زبان کو دبا کر راعنا کے بدلے رعن کہتے ۔ اس آخر جملہ کے معنی ہیں یہ الو ہے ۔

یا ایها الذین امنوا لا تقولوا راعنا وقولوا
انظرنا واسمعوا [س ۲ . ۱۰۴

رغم

مراغما پناہ کی جگہیں ۔

ومن یهاجر فی سبیل الله یجد فی الارض
مراغما کثیرا وسعة [س ۴ : ۱۰۰

رفع

رفع (۱) (الف) دیوار اٹھانا یا دیوار کی طرح اونچا کرنا ۔

جاءتهم رسلهم بالبینات فردوا ایدیهم فی
افواههم وقالوا انا کفرنا بما ارسلتم به ۔ ۔
[س ۱۴ : ۹

ردف

ردف ۔= قرب نزدیک ہوا ۔ (ابن عباس)

ویقولون متی هذا الوعد ان کنتم صادقین ۔
قل عسی ان یکون ردف لکم بعض الذی
تستعجلون [س ۲۷ : ۷۱ ; ۷۲

رادفة (۱) قریب آنے والی بات ۔
(۲) ستمجه ۔ ا ۔ نام ۔

یوم ترجف الراجفة تتبعها الرادفة

[س ۷۹ : ۶ , ۷

ردی

المتردیة ۔۔ التی تتردی من الجبل والجانور
جو پہاڑ سے گرنے کے صدمہ سے مرا ہو ۔ [س ۵ ۳

رسا

رواسی ۔ جبال پہاڑ ۔ (ابن عباس)

والقی فی الارض رواسی ان تمید بکم

[س ۱۱ ۱۵

رشد

رشدا صلاحا ہدایت (ابن عباس)

رجم (غریب القرآن ص ۳۹)

رجوما اٹکل پچو باتوں کرنے کے لئے -

و لقد زینا السماء الدنیا بمصابیح وجعلناها رجوما للشیاطین [س ۶۷ : ۵

= رجوما للشیاطین ای انا جعلنا ها ظنونا ورجوما للغیب لشیاطین الانس وهم الاحکامیون من المنجمین (رازی)

رجیم = ملعون (قیص عیلان کی لغت)

[س ۳۸ : ۷۷ و ۷۸

رحم

ارحام جمع (واحد رحم)

(۱) رحم مادر -

(۲) عورتوں کی ذات کہ رهی دنیا میں رحم مادر هیں -

واتقوا الله الذی تساءلون به والارحام

[س ۴ : ۱

رد

ردوا ایدیهم فی افواههم = عضوا علیهم الانامل من الغیظ وہ (کافر لوگ) غصے سے اپنی ہونٹهاں کاٹنے ڈالتے ہے -

الم یاتکم نبؤا الذین من قبلکم قوم نوح و عاد و ثمود والذین من بعدهم - - -

کانوا ینطقون ۔ فرجعوا الی انفسہم ۔ ۔ ۔
[س ۲۱ : ۹۳ و ۹۴

رجف

رجفۃ (۱) زلزلہ
فاخذتہم الرجفۃ فاصبحوا فی دارہم جاثمین [س ۷ : ۷۸
= فتلک بیوتہم خاویۃ بما ظلموا
(س ۲۷ : ۵۲)
(۲) تہلکہ کی حالت ۔
راجفہ ہلنے والی زمین ۔

رجل

رجل (۱) آدمی ۔ شخص ۔
وانہ کان رجال من الانس یعوذون برجال من الجن [س ۷۲ : ۹
(۲) مرد ۔
(۳) شوہر ۔
و لہن مثل الذی علیہن بالمعروف ۔ وللرجال علیہن درجۃ [س ۲ : ۲۲۸
(۴) بھائی ۔
وان کانوا اخوۃ رجالا ونساء ۔ ۔ ۔
[س ۴ : ۱۷۷

ان میں تاحال زائل نہیں ہوئی اور باہمی
تجاذب کا عمل ان میں برابر جاری ہے - وہ
ایک دوسرے کو ہر وقت کھینچے رہے ہیں اور
اس طرح نظام عالم کا توازن بلا کم و کاست قائم ہے -

آسمان گوید زمین را مرحبا
با توام چون آهن و آهن ربا
گفت سائل چون بماند این خاکدان
در میان این محیط آسمان
همچو قندیل معلق در هوا
نے بر اسفل میرود نے بر علا
آن حکیمش گفت کز جذب سما
از جهات شش بماند اندر هوا
چون ز مقناطیس قبه ریخته
در میان ماند آهنے آویخته

(مولینا روم)

والسماء ذات الرجع [س ۸۶ : ۱۱

ارجعون = ارجعنی ارجعنی واپس جانے دے
مجھکو - واپس جانے دے مجھکو - (بیضاوی)

حتی اذا جاء احد هم الموت قال رب
ارجعون لعلی اعمل صالحا فیما ترکت -
[س ۲۳ : ۹۹ و ۱۰۰

رجعوا الی انفسهم وہ اپنے جی میں سوچنے لگے -

قال بل فعله - کبیرهم هذا فسئلو هم ان

رجز

رجز (بالكسرة) (١) پلیدي - ناپاکي -

اولئک لهم عذاب من رجز اليم [س ٣٤ : ٥

- - - ويذهب عنكم الرجز الشيطان
[س ٨ : ١١

(٢) عذاب -

فارسلنا عليهم رجزا من السماء بما كانوا
يظلمون [س ٧ : ١٦٢

ولما وقع عليهم الرجز - - - [س ٧ : ١٣٤

رجس

رجس (بالكسرة) - = سخط ناراضي (ابن عباس)

قال قد وقع عليكم من ربكم رجس وغضب
[س ٧ : ٧١

- - - ويجعل الرجس علي الذين
لايعقلون [س ١٠ : ١٠٠

رجع

ذات الرجع — ذات الرجوع بالجذب كشش
کرنےوالي - (عبدالله يوسف علی)
سماوات اور ارض کا پہلے ایک هی جسم بسیط
تها اور رفتہ رفتہ اس سے مختلف کرے جدا
هوتے گئے لیکن رجوع الی الاصل کی خواهش

وکاین من نبی قاتل معہ ربیون کثیر
[س ۳ : ۱۴۵

ربانیین (بالفتحہ) علماء اور فقہاء

و لکن کونوا ربانیین بما کنتم تعلمون
الکتاب وبما کنتم تدرسون [س ۳ : ۷۸

ربا

ربوۃ = المکان المرتفع اونچی جگہ ۔ (ابن عباس)

وآوینا ھما الی ربوۃ [س ۲۳ : ۵۰

رجا

رجا گویہ امید کے معنوں میں مشہور ہے مگر اصل وضع میں معنی امید وبیم دونوں کے ہیں اور لغات اضداد میں سے ہے ۔

لاترجون للہ وقارا [س ۷۱ : ۱۳
= لاتخافون لہ عظمۃ خدا کی عظمت سے نہیں ڈرتے ۔ (ابن عباس)
یا اس کے معنی یہ بھی ہو سکتے ہیں کہ تم خدا سے کسی بڑی بات کی امید نہیں رکھتے ۔ اس کی شان بڑی ہے کیونکہ اسی نے تو تم کو درجہ بدرجہ ترقی یافتہ کرکے آدمی بنایا ہے ۔ چنانچہ فرمایا ہے

وقد خلقکم اطوارا (س ۷۱ : ۱۴)

یا بنی آدم قد انزلنا علیکم لباسا یواری سواتکم وریشاً [س ۷ : ۲۶

رآي

(۱) دیکھنا ۔
(۲) خواب میں دیکھنا ۔

اذقال یوسف لابیه یا ابت انی رایت احد عشرکوکبا والشمس والقمر رایتهم لي ساجدین [س ۱۲ : ۴

(۳) خیال کرنا ۔ غورکرنا ۔

اریت الذي یکذب بالدین [س ۱۰۷ : ۱

ولقد همت به وهم بها لولا ان رابرهان ربه [س ۱۲ : ۲۴

= فالمرادبالرویة حصول تلک الاخلاق و تذکیرالاحوال الرادعة لهم عن الاقدام على المنکرات (رازی)

رب

ربما حرف ہے ۔
(۱) بہت جلد ۔ (۲) بکثرت ۔

ربما یودالذین کفروالوکانوامسلمین [س ۱۵ : ۲

ربیون (بالکسرہ) = جموع جماعتیں (ابن عباس)

کلمتہ القیہا الیٰ مریم و روح منہ [س ۴ : ۱۷۱

روح القدس = روح الامین انبیاء علیہم السلام کی خلقت میں جو ملکۂ نبوت ہے اور جو ذریعہ مبدء فیاض سے ان امور کے اقتباس کا ہے جو نبوت یا رسالت سے علاقہ رکھتے ہیں ۔ (سید احمد)
خدا کی طرف سے نبیوں اور مؤمنوں کی تقویت کے لئے فرشتہ رحمت ۔ (۵۸ : ۲۲)

ریح (۳) بڑائی ۔ عظمت ۔

و لما فصلت العیر قال ابوھم انی لاجد ریح یوسف لولا ان تفندون [س ۱۲ : ۹۴

راد

راودتہ من نفسہ اس عورت نے اس مرد کو اس (مرد) کی خواہش کے خلاف بھسلانا چاہا ۔

وراودتہ التی ھو فی بیتہا عن نفسہ و غلقت الابواب [س ۱۲ : ۲۳

روید رود کی تصغیر ہے جس کے معنی مہلت دینے کے ہیں ۔

وامہلہم رویدا [س ۷۹ : ۱۷

راش

ریشا (۱) پرندوں کے پر ۔ مجازاً عمدہ خوبصورت چمکیلے کپڑے ۔ (۲) خوشحالی ۔

أذلة على المؤمنين أعزة على الكافرين
[س ۵ : ۵۴

ذم

ذمة = عهد (ابن عباس)

كيف و إن يظهروا عليكم لا يرقبوا فيكم إلا و لا ذمة
[س ۹ : ۸

ذنب

ذنوبا - عذاب (هذيل كي لغت)

فإن للذين ظلموا ذنوبا مثل ذنوب أصحابهم
[س ۵۱ : ۵۹

راب

ريب (۱) شک

الم ذلك الكتاب لا ريب فيه [س ۲ : ۱ و ۲

(۲) حوادث - گردش -

أم يقولون شاعر نتربص به ريب المنون
[س ۵۲ : ۳۰

ريب المنون - الموت (ابن عباس) [س ۵۲ : ۳۰

راح (غريب القرآن ص ۴۲)

روح (بالضمه) = روح (بالفتحه) رحمت (ازهری)

إنما المسيح عيسى ابن مريم رسول الله و

ذرأ

ذرانا (۱) ہم نے پھیلایا۔

(۲) = خلقنا ہم نے پیدا کیا۔ (ابن عباس)

ولقد ذرانا لجهنم كثيرا من الجن والانس
[س ۷ : ۱۷۹

ذرع

ذرع قوت۔استطاعت (زمخشری)

ضاق بہم ذرعا وہ ان کے بارے میں مجبور تھا۔

ولما جاءت رسلنا لوطا سئی بہم وضاق بہم
ذرعا وقال هذا یوم عصیب [س ۱۱ : ۷۷

ذكر (غریب القرآن ص ۴۲)

(۳) (الف) شرف (ابن عباس)

(۳) (ب) بدگوئی کرنا۔ عیب جوئی کرنا۔

اهذا الذي يذكر آلهتكم [س ۲۱ : ۳۶

اهل الذكر وحی کے ماننے والے۔ اهل کتاب

وما ارسلنا من قبلک الا رجالا نوحي اليهم
فسئلوا اهل الذكر ان كنتم لا تعلمون
[س ۱۶ : ۴۳

ذل

اذلة = رحماء رحم کرنے والے۔ (ابن عباس)

وكا سادهانا [س ٧٨ : ٣٤

(٢) چهلكتاهوا - بهراهوا -

دون

(١) برخلاف -

وانامنا الصالحون ومنادون ذالك
[س ٧٢ : ١١

(٢) غير -

واتخذوامن دونه آلهة [س ٢٥ : ٣

ذبح

ذبح عظيم زبردست قرباني جو ابراهيم نے اپنے نفس كي خداكي راه ميں كى كه وه اپنے پاره جگر كوذبح كرنے كے لئے تيارهوگئے اور خدانے اسى قربانى كو قبول كركے لڑكے كى جان بخش دي -

اذجاء ربه بقلب سليم - - - فلما بلغ معه السعى قال يابني اني اراك في المنام اني اذبحك فانظر ماذاتري - قال ياابت افعل ماتومر - ستجدني ان شاء الله من الصابرين - فلما اسلما وتله للجبين - و ناديناه ان يا ابراهيم قد صدقت الرء يا - انا كذالك نجزي المحسنين - ان هذالهوالبلاء المبين - وفديناه بذبح عظيم
[س ٣٧ : ٨٤ و ١٠٢ - ١٠٧

درک

ادارک علمہم = غاب علمہم ان کا علم غایب ہو گیا - (ابن عباس)

بل ادارک علمہم فی الاخرۃ [س ۲۷ : ۶۶

دسا

دسیہا اس کو (نفس کی خباثت کو) دبا دیا - اس کے عیوب کی اصلاح نہیں کی بلکہ اس پر خاک ڈال دی تاکہ وہ ظاہر نہ ہو -

قد افلح من زکیہا وقد خاب من دسیہا
[س ۹۱ : ۹ و ۱۰

دع

دھکے دے کر نکال دینا - کسی کو اس کے حق سے محروم رکھنا - (ابن عباس)

ارءیت الذی یکذب بالدین - فذالک الذی یدع الیتیم - - - [س ۱۰۷ : ۲

دفئ

دفء اون اور بال کے گرم کپڑے -

والانعام خلقہا لکم فیہا دفء - - -
[س ۱۶ : ۵

دھق

دھاقا (۱) صاف - پاک - (عکرمہ) -

دائرۃالسوء [س ۹ ۹۸

دان (غریب القرآن ص ۴۰)

(۳) مدینین -- مملوکین (رازی)

دب

دابۃالارض - الارضۃ (دیمک)

فلما قضینا علیہ الموت ما دلھم علی موتہ الا دابۃ الارض تاکل منساتہ [س ۳۴ : ۱۴

دبر

دابر اخیر شخص - (رازی)

فقطع دابر القوم الذین ظلموا [س ۶ : ۴۵

دحض

مدحضین باطل کئے ہوے - رد کئے ہوے - نکالے ہوے -

فساھم فکان من المدحضین [س ۳۷ : ۱۴۱

دخن (غریب القرآن ص ۴۱)

دخان (۲) = الجدب (خشکسالی)

(۳) = الجوع (بھوک)

فارتقب یوم تاتی السماء بدخان مبین یغشی الناس [س ۴۴ : ۱۰ و ۱۱

ومانحن بمعذبين [س ۲۹ : ۱۳۹ و ۱۳۷

خلاق (بالفتحه) حصه (ابن عباس)

- - - فاستمتعوا بخلاقهم فاستمتعتم بخلاقکم کما استمتع الذین من قبلکم بخلاقهم [س ۹ : ۹۹

خمص

مخمصة (۱) بھوک [س ۹ : ۱۲۰
(۲) قحط اور خشک سالی -

- - - فمن اضطر فی مخمصة غیر متجانف لاثم فان الله غفور رحیم [س ۵ : ۳

خنق

المنخنقة = التی تختنق فتموت وہ جانور جو گردن مروڑ کر یا گلا دبا کر مار اگیا ہو - (ابن عباس) [س ۵ : ۳

خوي

خاویة = سقط اعلیہا علی اسفہا گر کے الٹا اوپر ہو گیا - (ابن عباس)

فھی خاویة علی عروشها [س ۲۲ : ۳۵

دار

دائرة (جمع دوائر) مصیبت کا دور -

- - - ویتربص بکم الدوائر - علیهم

اخلدالی الارض اس نے دنیا پر تکیہ کیا۔ ٹھیک
لگائی۔ [س ۷ : ۱۷۶

خالف (غریب القرآن ص ۴۹)
اختلفوا فی الکتاب کتاب کے خلاف کرتے یا اس میں
خلاف باتیں داخل کرتے ہیں (راغب)

اولٰئک الذین اشتروا الضلالۃ بالھدی
والعذاب بالمغفرۃ ۔ ۔ ۔ ذالک
بان اللہ نزل الکتاب بالحق ۔ وان الذین
اختلفوا فی الکتاب لفی شقاق بعید
[س ۲ : ۱۷۶

ولقد اتینا موسی الکتاب فاختلف فیہ
[س ۱۱ : ۱۱۰

خلق
اختلاق = تخریص جھوٹی بات بنانا ۔ (ابن
عباس)

ان ھذا الا اختلاق [س ۳۸ : ۷

انما تعبدون من دون اللہ اوثانا و
تخلقون افکا [س ۲۹ : ۱۷
۔۔ تصلحون (ابن عباس)

خلق (خا و لام ضمہ) جھوٹی باتیں ۔ بنائی ہوئی
باتیں ۔

قالوا ۔ ۔ ۔ ان ھذا الا خلق الاولین

کرتے ھیں ۔ اس سے سمع کا اچک لینا ھرگز
مراد نہیں ہے کیونکہ لا یسمعون
(س ۳۷ : ۸) میں نہایت شدت سے سمع کے
سین اور میم کو مشدد کرکے اس کی نفی کی
گئی ہے ۔

خفا

اخفا (۱) چھپانا ۔ (۲) ظاھر کرنا ۔

ان الساعة آتية اکاد اخفیها لتجزي کل
نفس بما تسعي [س ۲۰ : ۱۵

خفض

اِخفض جناحک لفظي معنی ھیں اپنے بازو یا پہلو
جھکادے ۔ اس سے مراد ہے تواضع خاطر
مدارات ۔

واخفض جناحک للمؤمنین [س ۱۵ : ۸۸

خل

خلال (۱) درمیان ۔
(۲) آبر (لغت جرهم)

۔ ۔ ۔ فتری الودق یخرج من خلاله
[س ۲۴ : ۴۳

خلد

(غریب القرآن ص ۳۹)
الخلد والخلود في الاصل الثبات المدید
دام او لم یدم (بیضاوی)

خرص

خراصون سخت جھوٹے لوگ ۔ (کنانہ کي لغت)

قتل الخراصون [س ۵۱ : ۱۰]

خسا

خسا دتکارنا جس طرح کتے کو دتکارتے ھیں ۔

قال اخسوء افیھا ولا تکلمون [س ۲۳ : ۱۰۸]

خشع

وخشعت الاصوات للرحمان [س ۲۰ : ۱۰۸]
== سکنت تھہر جائیں گي ۔ (ابن عباس)

خطف

خطف الخطفة (بات اُچک لینا)

[س ۳۷ : ۱۰]

== استرق السمع چوري سے سن لینا

(س ۱۵ : ۱۸)

یہ دونوں نجومیوں (کاھنوں) کے محاورے ھیں ۔ ان کي عادت تھي کہ وہ اونچے مکانوں پر بیٹھہ کر ستاروں کي حرکت اور ھبوط وعروج اور منازل بروج اور کواکب کے سعد و نحس پر غور کیا کرتے تھے اور یہ بھي مشہور کر رکھا تھا کہ ان کو ملا اعلیٰ کی باتیں سنائي دیتي ھیں اور اسي سے وہ پیشین گوئیاں کیا

ختر

ختار دغا باز سخت بدکار اوربد اطوار - (ابن عباس) غدار -

ومایجحدبایاتنا الاکل ختار کفور
[س ۳۱ : ۳۲

خد

ولاتصعر خدک للناس [س ۳۱ : ۱۸
اس قدر غرور نہ کرو کہ لوگوں کو حقیر سمجھو اور جب وہ تم سے بات کریں تو ان کی طرف سے منہ پھیرلو - (ابن عباس)

خرج

خرجا = جعلا خراج - محصول - ٹیکس - (لغة حمیر)

وقالوا یا ذ القرنین ان یاجوج وماجوج مفسدون فی الارض فھل نجعل لک خرجا علی ان تجعل بیننا وبینھم سدا
[س ۱۸ : ۹۴

مخرج یجعل لہ مخرجا = ینجیہ من کل کرب فی الدنیا والاخرة خدا اس کو دنیا اور آخرت کے ہر رنج سے نجات دے گا - (ابن عباس)

ومن یتق اللہ یجعل لہ مخرجا [س ۶۵ : ۲

ان علمتم فیهم خیراً = ان علمتم لهم حیلة
اگر تم کو ان کے لئے کوئی حیلہ یا تدبیر معلوم ہو (ابن عباس) - اگر تم ان میں خوش سلیقگی پاؤ -

و الذین یبتغون الکتاب مما ملکت ایمانکم فکاتبوهم ان علمتم فیهم خیرا
[س ۲۴ : ۳۳

خیرات جمع مؤنث (واحد خیرة) اچھی چیزیں - اچھی باتیں - اچھی صفتیں - اچھی خصلتیں -

فیهن خیرات حسان [س ۵۵ : ۷۰

خاف

تخوف آهسته آهسته تباهی کی طرف جانا - (قاموس)

افامن الذین مکروا السیات ان یخسف الله بهم الارض - - - اویاخذهم علی تخوف
[س ۱۶ : ۴۵ - ۴۷

خان

خائنة الاعین آنکھ کی چوری - نگاہ بدیا آنکھ کے اشارے -

یعلم خائنة الاعین و ما تخفی الصدور
[س ۴۰ : ۱۹

جب کسی کو کسی شے کا حامل کہتے ھیں اس سے اس کا ظہور لازمی تصور کیا جاتا ھے ۔ حاملان توراۃ اسی لئے کہتے تھے کہ ان سے احکام توراۃ ظاھر اور معلوم ہوتے تھے اور حاملان شریعت سے احکام شریعت ۔ اسی طرح جس چیز سے جو چیز ظاھر ھو اس کو اس کا حامل کہتے ھیں ۔ خدا کی مخلوق سے جو خدا کی سلطنت و بادشاھت ظاھر ھوتی ھے ان پر حاملان عرش کا اطلاق ھوتا ھے ۔

حنف

حنیف سیدھی راہ پر چلنے والا ۔ آنجناب کی بعثت سے کچھ قبل عربوں میں ایک گروہ کا نام جو طلب حق کے لئے سرگرداں تھا ۔

وقولوا کونوا ھودا او نصاری تھتدوا ۔ قل بل ملة ابراھیم حنیفا [س ۲ : ۱۳۵

حنک

لاحتنکن ضرور جڑ سے کھود پھینکوں گے ۔ (اشعریین کی لغت)

لئن اخرتن الی یوم القیامة لاحتنکن ذریته الا قلیلا [س ۱۷ : ۶۲

خار

خیر خوش سلیقگی ۔

حل (کسرہ و تشدید)
— حل (ضمہ و تشدید) رہنے والا۔

لا اقسم بھذا البلد وانت حل بھذا البلد
— — — [س ۹۰ : ۱ و ۲

حما

حام ایام جاہلیت میں اس اونٹ کو کہتے تھے کہ اس پر نہ بوجھ لادتے نہ اس کا اون اتارتے اور نہ اس کو کہیں چرنے اور پانی پینے سے روکتے۔
[س ۵ : ۱۰۳

حمد

حمد (۱) تعریف۔ (۲) شکر۔ (ابن عباس)
الحمد للہ رب العالمین [س ۱ : ۱
(۳) — امر حکم۔ (ابن عباس)

یوم یدعوکم فتستجیبون بحمدہ وتظنون
ان لبثتم الا قلیلا [س ۱۷ : ۵۲

حمل (غریب القرآن ص ۳۹)
اس کے معنی اٹھانے کے ہیں مگر اس کا استعمال شے مادی موجود فی الخارج کی نسبت بھی ہوتا ہے اور شے عقلی غیر مادی غیر موجود فی الخارج پر بھی ہوتا ہے۔

مثل الذین حملوا التورٰۃ ثم لم یحملوھا
کمثل الحمار یحمل اسفارا — — —
[س ۶۲ : ۵

فریقاً ھدی وفریقاً حق علیھم الضلالۃ
[س ۷ : ۳۰

بالحق   بمقتضائے علم و عدل وحکمت وضروریات (راغب) - بمقتضائے مشیت ایزدی -

نزل علیک الکتاب بالحق مصدقاً لما بین یدیہ
[س ۳ : ۳

حکم

حکم   (۱) حکمت -
(۲) عقل - سمجھ -

یایحییٰ خذ الکتاب بقوۃ واتینٰہ الحکم صبیا
[س ۱۹ : ۱۲

(۳) نبوت -

حل

یحل علیہ (حائے مکسورہ ولام مشدد) اس پر واجب ھوا - (تاج العروس)

ومن یحلل علیہ غضبی فقد ھوی
[س ۲۰ : ۸۱

افطال علیکم العھد ام اردتم ان یحل علیکم غضب من ربکم فاخلفتم موعدی
[س ۲۰ : ۸۶

یحل علیہ (حابالضمہ ولام مشدد)   اس پر اترے گا - (تاج العروس)

کرنا ۔ خدا سے اپنے گناھوں کے لئے استغفار
کرنا ۔ [س ۲ : ۵۸

حفد

حفدۃ بیٹے کا بیٹا ۔ پوتا ۔ (ابن عباس)
وجعل لکم من ازواجکم بنین وحفدۃ ۔ ۔ ۔
[س ۱۶ : ۷۲

حفر

حافرۃ ۔۔ حیات زندگی ۔ (ابن عباس)
یقولون ءانا لمردودون فی الحافرۃ
[س ۷۹ : ۱۰

حفظ

حفظۃ قوی جو خدا نے انسان میں پیدا کئے ھیں اور جو باعث حیات انسان ھیں اور جب موت آتی ھے تو وھی ایسے معطل ھو جاتے ھیں کہ انسان مر جاتا ھے ۔

ویرسل علیکم حفظۃ حتی اذا جاء احدکم الموت توفتہ رسلنا وھم لا یفرطون
[س ۶ : ۶۱

حق

حق علیہ کذا — وجب اس پر واجب ھوا ۔
۔ ثبت اس پر ثابت ھوا ۔ (تاج العروس)

وقت آتشنشاں پہاڑ کی چاروں طرف چھا
جاتی ھے ۔

انا ارسلنا علیھم حاصبا الا آل لوط
[س ۵۴ : ۳۴

افامنتم ان یخسف بکم جانب البر او
یرسل علیکم حاصبا ثم لا تجدوا لکم وکیلا
[س ۱۷ : ۶۸

حصحص

حصحص = تبین کھل گیا ۔ (ابن عباس)

قالت امرات العزیز الئن حصحص الحق
[س ۱۲ : ۵۱

حصر

حصورا مرد جو عورتوں سے علحدہ رھے ۔ پڑھنے چاہیے ۔
جوڑی ۔ (ابن عباس) [س ۳ : ۳۹

حصن

محصنات پاکدامن عورتیں ۔ آزاد عورتیں ۔

حرمت علیکم امھاتکم ۔ ۔ ۔ و
المحصنات من النساء الا ما ملکت
ایمانکم [س ۴ : ۲۴

حط

حطة گناہ کی بوجھ سے سبکدوش ھونے کی دعا

وفی اموالھم حق للسائل والمحروم
[س ۵۱ ۔ ۱۹]

حسب

حسبان (۱) ۔۔ عددالایام و الشھور والسنین و حساب (ابن عباس) ۔ حساب

والشمس والقمر بحسبان [س ۵۵ : ۵]

(۲) عذاب

ویرسل علیھا حسبانا من السماء
[س ۱۸ : ۴۰]

حسر

حسرۃ (۱) ندامت ۔ پشیمانی ۔

لم تکون علیھم حسرۃ [س ۸ : ۳۶]

(۲) رنج کوفت ۔

لیجعل اللہ ذالک حسرۃ فی قلوبھم
[س ۵ : ۱۵۵]

حسن

حسان (بالکسرۃ) جمع (واحد حسناء)
خوبصورت ۔ اچھی ۔ عمدہ ۔

فیھن خیرات حسان [س ۵۵ : ۷۰]

حصب

حاصب پتھروں کی آندھی جیسا کہ آتش فشانی کے

حرف

علی حرف = مذبذبین بین ذٰلک ۔ لاالی ھولاء ولا الی ھولاء (س ۴ : ۱۴۳)

کفر اور ایمان کے درمیان مذبذب ۔ نہ اس طرف کے نہ اُس طرف کے ۔ اپنے موقع کی تاک میں کہ جس طرف پلہ جھکتا دیکھا آپ بھی جھک پڑے ۔

ومن الناس من یعبد اللہ علی حرف ۔ فان اصابہ خیراطمان بہ ۔ وان اصابتہ فتنۃانقلب علی وجھہ [س ۲۲ : ۱۱

حرم

حرم (ضمہ و تشدید) = وجب واجب کیا گیا ۔ (لغت حدش)

انی قدجئتکم بایۃ من ربکم - - - - - - مصدقا لما بین یدی من التوراۃ ولاحل لکم بعض الذی حرم علیکم - - - [س ۳ : ۴۹

حرام = واجب (کسائی)

وحرام علی قریۃ اھلکناھا انھم لایرجعون [س ۲۱ : ۹۵

المحروم جو اپنی تکلیف نہیں بتاسکتا ۔ جو کہہ نہیں سکتا ۔ گونگے جانور ۔ (زمخشری)

حجارۃ (ج حجر)

حجارۃ من سجیل (۱) کھنگر، پتھر جو آتش فشاں پہاڑوں سے آتش فشانی کے وقت نکلتے ہیں اور جس سے آس پاس کی تمام بستیاں نیست و نابود ہو جاتی ہیں۔

فلما جاء امرنا جعلنا عالیھا سافلھا و امطرنا علیھا حجارۃ من سجیل منضود مسومۃ عند ربک [س ۱۱ : ۸۲ و ۸۳

(۲) مٹی کے پکے ہوئے ڈھیلے (غریب القرآن صفحہ ۵۴)

حجرا محجورا لفظی معنی ہیں روک، آڑ کی گئی یعنی ہم میں اور ان میں آڑ ہو جائے کہ ان کی صورت ہم کو نہ دکھائی دے۔ دوردفان۔

یوم یرون الملائکۃ لا بشری یومئذ للمجرمین ویقولون حجرا محجورا [س ۲۵ : ۲۲

حد

حدود اللہ ۔ طاعۃ اللہ (ابن عباس)
حدود ۔ احکام

الاعراب اشد کفرا ونفاقا واجدر الا یعلموا حدود ما انزل اللہ علی رسولہ [س ۹ : ۹۷

تلک حدود اللہ [س ۴ : ۱۳

(۲) = کے (تعلیلہ) ۔ تاکہ

و لا یزالون یقاتلونکم حتی یردوکم عن دینکم ان استطاعوا [س ۲ : ۲۱۷

(۳) = إلا

و ما یعلمان من احد حتی یقولا إنما نحن فتنۃ فلا تکفر [س ۲ : ۱۰۲

(۴) زائدہ

حتی اذا فتحت یاجوج وماجوج وھم من کل حدب ینسلون [س ۲۱ . ۹۶

(۵) ابتدائیہ ۔

حج

یحاجوکم وہ تم پر فوقیت لے جائیں ۔ (ابن عباس)

ان یؤتی احد مثل ما اوتیتم او یحاجوکم عند ربکم [س ۳ ۷۳

۔ ۔ ۔ قالوا اتحدثونھم بما فتح اللہ علیکم لیحاجوکم بہ عند ربکم [س ۲ : ۷۶

حجر

بالفتحہ (غریب القرآن ص ۳۴)

(۱) (الف) پتھر یعنی زمین ۔ پہاڑ [س ۲ : ۶۰

(۲) مصیبت ۔ عذاب ۔

و اذ قالوا اللھم ان کان ھذا ھو الحق من عندک فامطر علینا حجارۃ من السماء او ائتنا بعذاب الیم [س ۸ : ۳۲

حاش

حاشا تنزیہ کے معنی میں اسم ہے - قرآن مجید میں یہ لفظ حرف استثنائیہ واقع ہوا ہے -

حاش للہ جملہ استعجاب ہے

حاش للہ ما ھذا بشرا - ان ھذا الا ملک کریم [س ۱۲ : ۳۱

حبر

تحبرون = مکرمون عزت دیئے جاؤگے - (ابن عباس)

ادخلوا الجنۃ انتم وازواجکم تحبرون [س ۴۳ : ۷۰

حبل

حبل اللہ خدا سے تعلق - خدا سے رشتہ -

واعتصموا بحبل اللہ جمیعا ولا تفرقوا [س ۳ ۰ ۱۰۲

حتی

الی کی طرح یہ بھی انتہائے غایت کا حرف ہے -
(۱) = الی (یہاں تک کہ)

قالوا لن نبرح علیہ عاکفین حتی یرجع الینا موسی [س ۲۰ ۰ ۹۱

والیتمی والمسکین والجار ذی القربی
و الجار الجنب والصاحب بالجنب
وابن السبیل [س ۴ : ۳۶

جنبا وہ شخص جس پر غسل واجب ہوا ہو جو بغیر
غسل نماز نہ پڑھ سکتا ہو ۔

- - - لا تقربوا الصلوۃ وانتم سکاری
حتی تعلموا ما تقولون ولا جنبا الا عابری
سبیل حتی تغتسلوا [س ۴ : ۴۳

جنح

جناح (لغۃ ولغتہ) = حرج (ابن عباس)
حرج - مضائقہ ۔

لیس علی الذین امنوا وعملوا الصالحات
جناح فیما طعموا اذا ما اتقوا وامنوا و
عملوا الصالحات ثم اتقوا وامنوا ثم اتقوا و
احسنوا ۔ واللہ یحب المحسنین
[س ۵ : ۹۳

جهل

جهولا = غرابا مراللہ خدا کے حکم سے غافل ہو
جانے والا ۔

انا عرضنا الامانۃ علی السموت والارض
والجبال فابین ان یحملنها واشفقن
منها و حملها الانسان ۔ انہ کان ظلوما
جهولا ۔ [س ۳۳ : ۷۲

فی جنات و نہر کھلے درختوں کے بیچ میں اورنہروں کے کنارے - بڑی رحمت میں -

ان المتقین فی جنات ونہر [س ۵۴ : ۵۴

جن (بالکسرۃ ولتشدید)

(۳) عربی میں جنان بہار کو بھی کہتے ہیں - (ناموس) -

= عبری جنانیم (بہاری)

(۰) بجہ میں - کاھن -

قل اوحی انہ استمع نفر من الجن فقالوا انا سمعنا قرانا عجبا یھدی الی الرشد فامنا بہ - ولن نشرک بربنا احدا - - - وانا لمسنا السماء فوجدنا ھا ملئت حرسا شدیدا وشھبا وا نا کنا نقعد منھا مقاعد للسمع - فمن یستمع الان یجد لہ شھابا رصدا وانا لا ندری اشرارید بمن فی الارض ام ارادبھم ربھم رشدا - - -

[س ۷۲ : ۱ و ۲ و ۸ - ۱۰

جنب

والجار الجنب = الذی لیس بینک وبینہ قرابۃ (ابن عباس) پڑوسی جو ہمارا قرابتدار نہیں - جرد سری قرم کا آدمی ہے -

الصاحب بالجنب = الرفیق دوست - (ابن عباس)

و بالوالدین احسانا و بذی القربی

جعل الظلمات والنور [س ۶ : ۱

(۳) کسی شئے سے دوسری شئے کو ایجاد کرنے اور بنانے کے معنی میں آتا ھے ۔

واللہ جعل لکم من انفسکم ازواجا
[س ۱۶ : ۷۲

(۴) ایک شئے کو ایک خاص حالت میں کردینے میں آتا ھے ۔

الذی جعل لکم الارض فراشا [س ۲ : ۲۲

(۵) ایک شئے سے اسی شئے پر حکم لگانے کا فائدہ دیتا ھے خواہ بحیثیت حق ھو یا بطور باطل ۔

وجاعلوہ من المرسلین [س ۲۸ : ۷

ویجعلون للہ البنات [س ۱۶ : ۵۷

جمع

جمع کیدہ اس نے اپنی تدبیر ٹھان لی - اس نے فیصلہ کرلیا کہ وہ کیا تدبیر کرے گا ۔

فتولی فرعون فجمع کیدہ ثم اتی
[س ۲۰ : ۶۰

جن بالفتحہ (غریب القرآن ص ۳۰)

جنۃ (جمع جنات) الجنۃ ھی الاشجار التی تستر شعاع الشمس بہت سے گھنے درخت جو شعاع آفتاب کو چھپالیں ۔

والہ تعلی جد ربنا مااتخذ صاحبۃ ولا ولدا [س ۷۲ : ۳

جدل

(۱) جھگڑا کرنا ۔
(۲) بحث کرنا ۔
(۳) التجا کرنا ۔

جرح

الجوارح = الکلاب والفھود والصقور واشباھھا (ابن عباس) کتے چیتے چرغ اور ان ھی کی طرح کے دوسرے شکاری جانور ۔ [س ۵ : ۴

اجترح برائی کرنا ۔ گناہ کا مرتکب ھونا ۔

ویعلم ما جرحتم بالنھار [س ۶ : ۶۰
= کسبتم من الاثم (ابن عباس)

جعل

تمام افعال میں یہ ایک امام لفظ ھے ۔ یہ فعل صنع اور اپنے تمام ھم معنی لفظوں سے بدرجہا زاید عام ھے اور اس کا تصرف کئی وجوہ پر ھوتا ھے ۔

(۱) صار اور طفق کا قائم مقام ھوتا اور متعدی نہیں ھوتا ۔
(۲) بجائے اوجد کے آتا ھے اور اس وقت ایک مفعول کی طرف متعدی ھوتا ھے ۔

جبت

جبت = شیطان (لغت حبش)

جبر

جبار = مسلط۔ صاحب حکومت۔ (لغت حمیر)

جبل

جبل (کسرہ کے ساتھ) قومیں۔ جماعتیں۔

ولقد اضل منکم جبلا کثیرا [س ۳۶ : ۶۲

جبلۃ = جبل قومیں۔

و اتقوا الذی خلقکم والجبلۃ الاولون

[س ۲۶ : ۱۸۴

جثا

جثیا (۱) = جمیعا سب کے سب۔

فوربک لنحشرنھم و الشیاطین ثم لنحضرنھم حول جہنم جثیا [س ۱۹ : ۶۸

(۲) گھٹنوں کے بل ہوتے ہوئے۔

وتری کل امۃ جاثیۃ [س ۴۵ : ۲۸

جد

جد ربنا = عظمۃ خدا کی عظمت (ابن عباس)

متناهی اور اجناس غیر محصور کا اظہار ہوتاهے - جیسے ثمانیۃ الاف یا ثمانیۃ الاف الاف الی غیر النهایۃ من المخلوقات الغیر المحصور -

ثنی

ثانی عطفہ تکبر سے اکڑا ہوا -
= مستکبرا فی نفسہ (ابن عباس)

ومن الناس من یجادل فی اللہ بغیر علم ولا هدی ولا کتاب منیر ثانی عطفہ - - -
[س ۲۲ : ۹

یثنون صدورهم وہ اپنے سینوں میں دشمنی چھپائے ہیں - ان کے دلوں میں دشمنی ہے -
الا انہم یثنون صدورهم لیستخفوا منہ ،
[س ۱۱ : ۵

جار

الجار ذی القربی = الذی بینک وبینہ قرابۃ وہ شخص جس سے تم سے قرابت ہے - تمہارا رشتہ دار (ابن عباس) - تمہاری قوم کا آدمی [س ۴ : ۳۶
الجار الجنب دیکھو تحت لفظ جنب -

جاس

جاسوا خلال الدیار انہوں نے تمام گلی کوچوں کو چھان ڈالا - (جذام کی لغت) [س ۱۷ : ۵

النجم الثاقب اپنی رفتار سے فضا کو چیرنے والا ستارہ ۔
تیز رفتار ستارہ ۔
وما ادریک ما الطارق النجم الثاقب
[س ۸۶ : ۲ و ۳

ثقل

ثقلان انس و جن ۔ عرب و عجم (حماسہ)
سنفرغ لکم ایہ الثقلان . [س ۵۵ : ۳۱

ثم

ثَم (فتحہ کے ساتھ) مکان بعید کی طرف اشارہ کرنے کا اسم ہے ۔ وہاں ۔
وازلفنا ثم الاخرین [س ۲۶ : ۶۴

ثُم (ضمہ کے ساتھ) حرف ہے (بمعنی پھر) ۔
(۱) = و حکم میں دوسرے کو شریک کرنا ۔ (۲) ترتیب ۔ (۳) مہلت ۔
(۴) زائدہ ۔

ثمن

ثمانیۃ کا لفظ صرف فصاحت کلام کے لئے آیا ہے ۔ اس سے کوئی عدد خاص مقصود نہیں ہے ۔ اور اس میں بہت بڑی بلاغت یہ ہے کہ اس کے دو رکن کے یعنی اس کے مضاف الیہ اور مضاف الیہ کے مضاف الیہ کے بیان کے محذوف کرنے سے عدد ضمیر

ترک

وترکنا علیہ فی الاخرین [س ۳۷ : ۷۸
= لسان صدق للانبیاء کلھم تمام نبیوں کے
واسطے ایک ذکر خیر (ابن عباس)

تعس

تعسالھم ان کی بربادی ھے -
والذین کفروا فتعسالھم [س ۴۷ : ۸

ثاب

ثیاب = قلب
وثیابک فطھروالرجز فاھجر [س ۷۴ : ۴ و ۵
- - جعلوا اصابعھم فی آذانھم
و استغشوا ثیابھم و اصروا و استکبروا
استکبارا [س ۷۱ : ۷
مثابۃ = یثوبون الیہ ثم یرجعون وھاں جاکر ثواب
حاصل کرتے اور پھر واپس آتے ھیں - (ابن
عباس)
واذ جعلنا البیت مثابۃ للناس وامنا
[س ۲ : ۱۲۵

ثقب

الثاقب چیرنے والا -

تترا

تترا   یتبع بعضہا بعضا متواتر ۔ یکے بعد دیگرے

ثم ارسلنا رسلنا تترا   [س ۲۳ : ۴۴

ترب

ترائب (جمع) واحد تریبہ ۔ عورت کے ہار پہننے کی جگہ ۔ گردن سے سینہ تک عورت کے سامنے کا حصہ ۔

من بین الصلب والترائب (س ۸۶ : ۷)

دیکھو تحت صلب ۔

ذا متربۃ حاجتمند اور مصیبت زدہ (ابن عباس)

او مسکینا ذا متربۃ   [س ۹۰ : ۱۶

اتراب = مستویات برابر کی چیزیں – (ابن عباس)

وعندھم قاصرات الطرف اتراب ۔

[س ۳۸ : ۵۲

ترف

مترفوھا (۱) خوشحال لوگ ۔

(۲) = شرارھا ان میں کے شریر لوگ (ابن عباس)

وما ارسلنا فی قریۃ من نذیر الا قال مترفوھا

انا بما ارسلتم بہ کافرون   [س ۳۴ : ۳۴

ذالک تاویل مالم تستطع علیہ صبرا
[س ۱۸ : ۸۲

(۳) تعبیر خواب ۔

وقال یاابت ھذا تاویل رؤیای من قبل
[س ۱۲ : ۱۰۰

(۴) = مرجع عاقبۃ حشر انجام (رازی)

یاایھا الذین امنوا اطیعوا اللہ واطیعوا الرسول واولی الامر منکم ۔ فان تنازعتم فی شئي فردوہ الي اللہ والرسول ان کنتم تومنون باللہ والیوم الاخر ۔ ذالک خیر واحسن تاویلا ۔
[س ۴ : ۵۹

(۵) مصداق ۔ وقوع ۔

بل کذبوا بمالم یحیطوا بعلمہ ولمایاتھم تاویلہ
[س ۱۰ : ۳۹

ھل ینظرون الاتاویلہ ۔ یوم یاتی تاویلہ یقول الذین نسوہ من قبل قدجاءت رسل ربنا بالحق
[س ۷ : ۵۳

تبع

اتبعہ الشیطان شیطان نے اس کو مغلوب کیا ۔ (تاج العروس)

واتل علیھم نبا الذي اتینٰاہ آیاتنا فانسلخ منھا فاتبعہ الشیطان ۔ ۔ ۔
[س ۷ ۱۷۵

بلى ورسلنا لديهم يكتبون [س ۴۳ : ۸۰]
الست بربكم . قالوا بلى [س ۷ : ۱۷۲]

بہیج

بہیج -- حسین . خوشنما (ابن عباس)
- - - وانبتت من كل زوج بهيج
[س ۲۲ : ۵]

بان

بین (۱) اسم مصدر بمعنی وصل -
وجعلنا بينهم موبقا [س ۱۸ : ۵۲]
(۲) بمعنی فراق .

ت

(حرف جر بمعنی قسم) صیغۂ تعجب اور اسم الله کے ساتھ خاص ہوتی ہے - قسم کا اصلی حرف بے ہے - واؤ اس کا بدل ہے - اور تے واؤ کا بدل ہے - اور تے میں معنی تعجب کی زیادتی ہے -
(زمخشری)

تاویل

(۱) مراد - حقیقت -
وما يعلم تاويله الا الله [س ۳ : ۷]
(۲) راز - بھید -

ان هذا لهو البلوء المبين ـ
[س ٣٧ : ١٠٣ ـ ١٠٦

(٢) نعمت (ابن عباس)

ولقد اخترناهم علي علم علي العالمين ـ
واتيناهم من الايات مافيه بلوء مبين
[س ٤٤ : ٣٢ و ٣٣

فلم تقتلوهم ولكن الله قتلهم ـ ومارميت
اذ رميت و لكن الله رمي ـ و ليبلي
المومنين منه بلاء حسنا [س ٨ : ١٧

بلیٰ

بلي (١) اپنے قبل واقع ہونے والي نفی کی تردید
کرتاہے ـ

الذين تتوفيهم الملائكة ظالمي انفسهم ـ
فالقوا السلم ماكنا نعمل من سوء ـ بلي...
[س ١٦ : ٢٨

واقسموا بالله جهد ايمانهم لايبعث الله
من يموت ـ بلي وعدا عليه حقا ـ ـ ـ
[س ١٤ : ٣٨

(٢) اس استفہام کا جواب جو کسی نفی پر
داخل ہو اور یہ اس نفی کے ابطال کا فائدہ دے ـ
عام اس سے کہ استفہام حقیقی ہو یا توبیخی
یا تقریری ـ

ام يحسبون انا لانسمع سرهم ونجويهم ـ

صم بکم عمي فهم لا يرجعون [س ۲ : ۱۸

(۲) محض گونگاپن -

بل

(۱) حرف اضراب جب اس کے بعد کوئي جملہ آے - اس سے يا تو اس کے ماقبل کا ابطال کيا جاتا ھے يا ايک غرض سے دوسري غرض کی طرف منتقل کيا جاتا ھے -

ام يقولون به جنة - بل جاءهم بالحق - -
[س ۲۳ : ۷۰

ولدينا کتاب ينطق بالحق وهم لا يظلمون -
بل قلوبهم في غمرة من هذا - -
[س ۲۳ : ۶۲ و ۶۳

(۲) = و (بمعنی اثبات)

والله من وراءهم محيط بل هو قرآن مجيد
[س ۸۵ : ۲۰ و ۲۱

قالوا ء انت فعلت هذا بالهتنا يا ابراهيم -
قال بل فعله - کبيرهم هذا فسئلوهم ان
کانوا ينطقون [۲۱ : ۶۲ و ۶۳

بلی

بلا (۱) آزمائش -

فلما اسلما وتله للجبين - وناديناه ان يا
ابراهيم قد صدقت الرويا - - -

أتدعون بعلا و تذرون احسن الخالقين
الله ربكم ورب آبائكم الاولين
[س ۳۷ : ۱۲۵ و ۱۲۶

بغي
البغاء — الزنا زنا - (ابن عباس)

ولا تكرهوا فتيٰتكم علي البغاء ان اردن
تحصنا [س ۲۴ : ۳۳

بقي (غريب القرآن ص ۲۴)
بقيت الله خدا نے اس کے واسطے جو تمہارے لئے چھوڑا ہے
کیا ہے -

و يا قوم اوفوا المكيال والميزان بالقسط ولا
تبخسوا الناس اشياءهم ولا تعثوا في الارض
مفسدين - بقيت الله خير لكم ان كنتم
مؤمنين [س ۱۱ : ۸۵ و ۸۶

بكر
أبكار جمع (واحد بكر) بالكل نئي - (قاموس)
انا انشأناهن انشاء فجعلناهن ابكارا
[س ۵۶ : ۳۵ و ۳۶

بكم
بكم (۱) وہ گونگا پن جو ایسان کی بات کہنے میں
عارض ہو - (ابن عباس)

بضع

بضع تھوڑا زمانہ - ایک سے دس سال تک کا زمانہ -
[س ۱۲ : ۴۲

بضاعة (۱) پونجی - (۲) مال -
(۳) قیمت مال - روپیہ -

وقال لفتیانه اجعلوا بضاعتهم فی رحالهم
- - - [س ۱۲ : ۶۲

بطن

بطن (۱) پیٹ - شکم -
(۲) قبیلہ -
(۳) ترائی -

وهو الذی کف ایدیهم عنکم وایدیکم عنهم
ببطن مکة من بعد ان اظفرکم علیهم
[س ۴۸ : ۲۴

بطانة رازدار

لاتتخذوا بطانة من دونکم [س ۳ : ۱۱۷

بطائن (جمع) استر - (قبطی لغت)

متکئین علی فرش بطائنها من استبرق
[س ۵۵ : ۵۴

بعل

بعلا = رب (یمن کی لغت)

بسط

باسطوا ايديهم = البسط الضرب بسط کے معنی مارنے کے ھیں - (ابن عباس) [س ٦ : ٩٤

بسل

تبسل = تفضیح فضیحت کیا جاتا ھے - (ابن عباس) گرفتار کیا جاتا ھے -

وذکربه ان تبسل نفس بما کسبت
[س ٦ : ٧٠

بشر

بشر جمع (واحد بشرة)

(١) چھرہ -
(٢) آدمی -
(٣) کوئي ایسي خبر دینا جس سے چھرہ کي رنگت بدل جاے خواہ اچھي خبر ھو یا بري خبر - (رازي)

و بشرالذين آمنوا وعملوا الصالحات ان لهم جنات تجری من تحتها الانهار
[س ٢ : ٢٥

وبشرالذین کفروا بعذاب الیم [س ٩ : ٣

بصر

ابصربه واسمع = ما ابصره واسمع کیا خوب دیکھتا ھے اور سنتا ھے - [س ١٨ : ٢٦

(۲) مستحکم اور عظیم الشان محل ۔

اینما تکونوا یدرککم الموت و لو کنتم فی بروج مشیدۃ [س ۴ : ۷۸

برد

ٹھنڈا ہوجانا ۔ (آگ کا) بجھ جانا ۔

قلنا یا نار کونی بردا وسلاما علی ابراھیم [س ۲۱ : ۶۹

برص

الابرص کوڑھی ۔ جس کے جسم میں کوڑھ پھوٹ گیا ہو ۔ جس سے لوگ نفرت کریں اور نہ چھوئیں ۔ روحانیت میں اس کے معنی محض بدترین گنہگار کے ہیں کہ جس کا دل گناہ کے زخموں سے بھرا ہے اور جس سے روحانیت والے نفرت کرتے اور اپنے نزدیک پھٹکنے نہیں دیتے ۔

وابرئی الاکمہ والابرص واحی الموتی باذن اللہ [س ۳ : ۴۸

برک

تبارک یہ ایسا فعل ہے جو محض زمانہ ماضی کے لفظ میں اور خدا کی ذات کے لئے استعمال ہوتا ہے ۔ اس کی گردان نہیں ہوتی چنانچہ اس کو اسم فعل کہا گیا ہے ۔

دونوں کان کاٹ کر اسے چھوڑ دیتے تھے
(ابن عباس)

ماجعل اللہ من بحیرۃ [س ۵ : ۱۰۳

بدأ

مایبدئ الباطل وما یعید باطل سے نہ کچھ ہوتا ہے
اور نہ ہوگا ۔ (شبیر احمد)

قل جاء الحق وما یبدئ الباطل وما یعید
[س ۳۴ : ۴۹

بدع

بدیع (۱) وہ شئی جو اپنے سے پہلی کسی چیز سے
مشابہت نہیں رکھتی ۔
(۲) وہ شخص جو ایسی چیز بنائے جس کی
مثل پہلے نہ تھی ۔

بدیع السموت والارض [س ۲ : ۱۱۷

بدع انوکھا ۔ نئی چیز ۔

قل ماکنت بدعا من الرسل [س ۴۶ : ۹

بر

البر = ماامرت به جس کام کا تجکو حکم
دیا گیا ہے ۔ (ابن عباس)

برج

(۱) منازل سیارات

وعندهم قاصرات الطرف عین کا هن بیض
مکنون [س ۳۷ : ۴۸ و ۴۹
= و حور عین کا مثال اللولوا لمکنون
(س ۵۶ : ۲۲ و ۲۳)

باع

بیع مسجدیوں کے عبادتخانے - (فارسی سے
معرب) [س ۲۲ : ۴۰

بان

بینات = ایات بینات بین احکام - واضح احکام -
وآتینا عیسی ابن مریم البینات [س ۲ : ۷۷
مبین (یہ بنا ہے لفظ ابان سے جس کے معنی ہیں جدا
کرنے کے) جدا کرنے والا -
افق مبین (دیکھو تحت افق)

باء

باءوا مستوجب ہوئے -
وباءو بغضب من اللہ [س ۳ : ۱۱۱

بحر

بحیرة وہ اونٹنی کہ عرب جاهلیت میں جب وہ
پانچ بچے جن چکتی اور پانچواں بچہ نر ہوتا
تو اس کو ذبح کرکے اس کا گوشت صرف مرد کھاتے
اور عورتیں اس سے پرہیز کرتیں اور اگر اس کا
پانچواں بچہ مادہ ہوتا تو اس اونٹنی کے

(۱۱) مقابلہ ۔ عوض ۔

ادخلوا الجنۃ بما کنتم تعملون [س ۱۱ : ۳۲

(۱۲) ترکیب ۔ زائدہ ۔

وکفی باللہ شہیدا [س ۴ : ۱۶۶

ویذرون ازواجا یتربصن بانفسہن اربعۃ
اشہر وعشرا [س ۲ : ۲۳۴

باب

باب جمع ابواب
ابواب السماء (غریب القرآن ص ۶۱)
ابواب کل شیء ہر طرح کے راحت کے سامان

۔ ۔ ۔ فتحنا علیہم ابواب کل شیء
[س ۶ : ۴۴

بات

بیت (جمع بیوت) (۱) مکان ۔ گھر ۔
(۲) مسجد ۔ معبد ۔ [س ۲۴ : ۲۶

باس

بئیس = شدید (قسان کی لغت)

واخذنا الذین ظلموا بعذاب بئیس بما
کانوا یفسقون [س ۷ : ۱۶۵

باض

بعض موتی (ابن عباس)

اپایات محکمات = ایات بینات

ب (بائے مفردہ) حرف جارہ ۔
(۱) الصاق ۔
(۲) = ہمزہ (تعدیۃ)
(۳) استعانت ۔
بسم اللہ
(۴) سببیت ۔

فکلا اخذنا بذنبہ] س ۲۹ : ۴۰

(۵) = مع مصاحبت ۔

قیل یانوح اھبط بسلام منا] س ۱۱ : ۴۸

(۶) = فی ظرفیت ۔

ولقد نصرکم اللہ ببدر] س ۳ : ۱۲۲

(۷) = علی استعلاء

ومن اھل الکتاب من ان تامنہ بقنطار
- - -] س ۳ : ۷۴

(۸) = عن مجاوزۃ ۔

فاسئل بہ خبیرا] س ۲۵ : ۵۹

(۹) = من تبعیض ۔

عینا یشرب بھا عباد اللہ] س ۷۶ : ۶

(۱۰) = إلی غایت ۔

وقد احسن بی اذاخرجنی من السجن
] س ۱۲ : ۱۰۰

لعلهم يتقون او يحدث لهم ذكرا
[س ۲۰ : ۱۱۳

ولا تطع منهم اثما او كفورا [س ۷۶ : ۲۴

(۵) = إلا (استثناء)
(۶) = إلى (ظرفیہ)
(۷) نہیں تو -
(۸) = حتی (یہاں تک کہ)

ستدعون الى قوم اولى باس شديد
تقاتلونهم او يسلمون [س ۴۸ : ۱۶

ای

ای (فتحہ اور تشدید کے ساتھ)
(۱) شرطیہ -
(۲) استفہامیہ -
(۳) موصولہ -
(۴) اسم معرف باللام کی ندا سے ملنے والا کلمہ -

ایہ

(غریب القرآن ص ۲۱)
(۵) عبرت -

ان فی ذالک لاٰیة

ایات بینات بین احکام - واضح احکام -
ایات متشابہات قرآن کی وہ ایتیں جن میں استعارات و تشبیہ بھرے ہیں اور جن کے سمجھنے کے لئے ان استعارات و تشبیہوں کے سمجھنے کی ضرورت ہے -

اھل

(غریب القرآن ص ۲۰)

اھل (۵) (الف) لائق - سزاوار -

قال یا نوح انہ لیس من اھلک - انہ عمل غیر صالح - [س ۱۱ : ۴۶

اھل الکتاب (غریب القرآن ص ۲۱)

(۲) یہود و نصاریٰ -

وان من اھل الکتاب الا لیؤمنن بہ قبل موتہ ویوم القیامۃ یکون علیھم شھیدا [س ۴ : ۱۵۹

او

(بالفتحہ وسکون واؤ) حرف عطف -

(۱) یا (شک کے لئے ابہام کے لئے تخییر یعنی دو باتوں میں سے ایک بات اختیار کرنے کے لئے)-
اباحۃ یعنی دو باتوں میں سے ایک یا دونوں کو پسند کرنا -

(۲) تفصیل اجمال کے لئے -

(۳) = بل (اضراب کے معنی)

وارسلنٰہ الی مائۃ الف او یزیدون [س ۳۷ : ۱۴۷

فکان قاب قوسین او ادنیٰ [س ۵۳ : ۹

(۴) = و (اور)

فقولا لہ قولا لینا لعلہ یتذکر او یخشیٰ [س ۲۰ : ۴۴

(۲) تعلیل ۔
(۳) = نعم (کلمۂ ایجاب)

انّ هذان لساحران [س ۲۰ : ۶۳

(۴) ابتداء کلام ۔

انثیٰ (غریب القرآن ص ۱۹)
(۲) = مونث مردہ چیز (ابن عباس)

انی
آن بالکل جوش کھایا ہوا اور پکا ہوا گرم پانی ۔ (ابن عباس)

أنّٰی (غریب القرآن ص ۱۹)
(۴) = أین (کہاں ۔ کس جگہ ۔ کدھر ۔)

فانّی تؤفکون [س ۹ : ۹۶

(۵) = من این (کہاں سے)

قال یامریم انّی لک هذا [س ۱۹ : ۳۶

(۶) = حیث (جس طرح)

أ ہ

اواہ (مبالغہ) رحم دل ۔ (لغت حبش)

ان ابراهیم لاواہ حلیم [س ۹ : ۱۱۴

قل ان الهدیٰ هدی الله ـ ان یوتیٰ احد
مثل ما اوتیتم او یحاجوکم عند ربکم
[س ۳ : ۷۲

(۶) تعلیلیہ ـ

وعجبوا ان جاءهم منذر منهم [س ۳۸ : ۴
یخرجون الرسول وایاکم ان تومنوا بالله
ربکم [س ۶۰ : ۱

(۷) = إذ (جب)

إن (کسرہ و تخفیف) قربب القرآن ص ۱۸

(۵) تعلیلیہ ـ

قال اتقوا الله ان کنتم مومنین
[س ۵ : ۱۱۲

واشکروا الله ان کنتم ایاه تعبدون
[س ۲ : ۱۷۲

(۶) = قد

أن (فتحہ اور تشدید) إن (کسرہ و تشدید) کی
فرع اور موصول حرفی ہے ـ

(۱) حرف تاکید ـ

(۲) = لعلی (شاید)

وما یشعرکم انها اذا جاءت لایومنون
[س ۶ : ۱۱۰

إن (کسرہ اور تشدید)

(۱) تاکید اور تحقیق ـ

واذا اردنا أن نہلک قریۃ امرنامترفیہا
ففسقوا فیہا فحق علیہا القول فدمرناہا
تدمیرا] س ۱۷ : ۱۶

امن

الامانۃ = الفرائض فرائض - (ابن عباس)

انا عرضنا الامانۃ علی السموت والارض
- - -] س ۳۳ : ۷۲

أن بالفتحہ والتخفیف (غریب القرآن ص ۱۷)

(۱) کہ - یہ کہ (مصدریہ)

یریدون أن یطفؤا نور اللہ] س ۹ : ۳۲

وان طلقتموھن من قبل ان تمسو ھن
- - -] س ۲ : ۲۳۷

(۲) = ان ثقلیہ کا مخفف

افلا یرون الا یرجع الیھم قولا] س ۲۰ : ۸۹

(۳) زائدہ -

ولما ان جاءت رسلنا لوطا] س ۲۹ : ۲۳

= ولما جاءت رسلنا لوطا (س ۱۱ : ۷۷

فلما ان جاء البشیر - - -
] س ۱۲ : ۹۶

(۴) = اِن (شرطیہ)

(۵) = اِن = ما (نافیہ)

فاماترين من البشر احدا - - -
[س ۱۹ : ۲۶

امر (غريب القرآن ص ۱۹)

(۷) دين - مذهب -

فتقطعوا امرهم بينهم زبرا - كل حزب بما لديهم فرحون [س ۲۳ : ۵۳

(۸) عمل -

لاتدري لعل الله يحدث بعد ذلك امرا
[س ۶۵ : ۱

(۹) مراد - اراده - رائے - خواهش -

ومافعلته عن امري [س ۱۸ : ۸۲

(۱۰) خبر - بات -

اذا جاءهم امر من الامن او الخوف
[س ۴ : ۸۳

(۱۱) انتظام - تدبير -

(۱۲) گناه -

فذاقوا وبال امرهم [س ۶۴ : ۵

(۱۳) بابت - معامله -

اذيتنازعون بينهم امرهم [س ۱۸ : ۲۱

امارة (مبالغه كا صيغه) بهت سكهانے والا - زوروں سے ترغيب ديتے والا -

امرنا = سلطنا هم نے تسلط دي - مسلط كيا - غلبه اور حكومت دي - (ابن عباس)

(۱) حرف شرط ہے اور تفصیل اور توکید کا حرف بھی -

امامن استغنی فانت له تصدی

[س ۸۰ : ۵ و ۶

(۲) = أم (منقطعه) + ما (استفهامیه)

حتی اذا جاء و قال اکذبتم بایاتی ولم تحیطوا بها علما اماذا کنتم تعملون

[س ۲۷ : ۸۴

(۳) = ام (استفهامیه) + ما (موصوله)

قل ء الذکرین حرم ام الانثیین اما اشتملت علیه ارحام الانثیین [س ۶ : ۱۴۳

إما (کسرہ اور تشدید)

حرف عطف (۱) ابہام -

وآخرون مرجون لامر الله اما یعذبهم و اما یتوب علیهم [س ۹ : ۱۰۶

(۲) تخئیر (اختیار دینا)

قالوا یاموسیٰ اما ان تلقی و اما ان نکون اول من القی [س ۲۰ : ۶۵

(۳) تفصیل -

انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا

[س ۷۶ : ۳

(۴) حرف شرط = إن (شرطیه) + ما (زائده)

وهزي اليك بجذع النخلة [س ۱۹ : ۲۵

أم

فتحه، تشدید (غریب القرآن ص ۱۲)

أم ام القری (۱) بستیوں کا صدر مقام۔
(۲) مکہ معظمہ۔
(۳) اهل مکہ (بطریق مجاز مرسل)

و کذالک اوحینا الیک قرآنا عربیا لتنذر
ام القری ومن حولها [س ۴۲ : ۷

ام الکتاب اصل کتاب۔ ماخذ۔

أم (فتحہ و میم ساکن) حرف عطف ہے۔
(ا) متصلہ (الف) استفهامیۃ

ءانتم اشد خلقا ام السماء [س ۷۹ : ۲۷

(ب) معادلہ بمعنی خواہ

ان الذین کفروا سواء علیهم ءانذرتهم ام لم
تنذرهم [س ۲ : ۶

(۲) منقطعہ (اضراب) بمعنی نہیں –
بلکہ۔

قل هل یستوی الاعمی والبصیر ام هل
تستوی الظلمات والنور [س ۱۳ : ۱۶

(۳) زائدہ

افلا تبصرون – ام انا خیر من هذا الذي هو
مهین ولا یکاد یبین [س ۴۳ : ۵۲

إما

أما (فتحہ اور تشدید)

الی

(حرف جر) (۱) انتہائے غایت خواہ زمانہ کے لحاظ سے ہو یا مکان کے یا اور کسی چیز کے اعتبار سے ۔

(۲) معیت ۔ شامل ہونا ۔

ولا تاکلوا اموالهم الی اموالکم [س ۴ : ۲

(۳) == فی (ظرف)

قل الله یحییکم ثم یمیتکم ثم یجمعکم الی یوم القیامة [س ۴۵ : ۲۶

(۴) لام کا مرادف ہونا ۔

والامر الیک [س ۲۷ : ۳۳

== الامر لک

(۵) برائے تبئین حقیقی و مجازی ۔ == عند (نزدیک ۔ پاس)

قال رب السجن احب الی مما یدعوننی الیه [س ۱۲ : ۳۳

(۶) توکید یا زائدہ

فاجعل افئدة من الناس تهوی الیهم [س ۱۴ : ۳۷

(۷) برائے سمت ۔

اوحینا الی ام موسیٰ [س ۲۸ : ۷

(۸) اسم کے طور پر بھی استعمال ہوتا ہے

الا تنصروہ فقد نصرہ اللہ [س ۹ : ۴۰
(۷) آغاز کلام کے لئے - (۸) = لکن لیکن

الف

ایلاف لازم کر لینا -
ایلافھم رحلۃ الشتاء والصیف [س ۱۰۶ : ۲
= لزومھم (ابن عباس)

الہ

إلٰہ (جمع آلہۃ)
اللہ = ال + إلٰہ
اللھم = یا اللہ (حرف ندا کو حذف کر کے اس کے عوض آخیر میں میم مشدد لایا گیا)

الوا

(ذو کا اسم جمع - حالت نصب وجر میں اولی)
اولوا الالباب (۱) خردمند - عقلمند -
(۲) دل رکھنے والے - اہل دل
اولوا باس کارزار والے - لڑنے والے -
اولوا العزم صاحبان عزم - بڑے ہمت والے -
اولوا الابصار اہل بصیرت -
اولی الامر (۱) اہل الفقہ والدین (ابن عباس)
(۲) دیندار - مومن -

و زين لهم الشيطان اعمالهم فصدهم عن
السبيل فهم لا يهتدون الا يسجدوا لله
[س ۲۷ : ۲۴ و ۲۵

انه من سليمان و انه بسم الله الرحمن
الرحيم الا تعلوا علي واتوني مسلمين
[س ۲۷ : ۳۰ و ۳۱

إلا (کسرہ اور تشدید کے ساتھ)
(۱) استثنائیه - (۲) صفتي بمعني غير -
لوكان فيهما إلهة إلا الله لفسدتا [س ۲۱ : ۲۲
(۳) عاطفه ترسدل ابتدائیه اور عطف -
وحيث ما كنتم فولوا وجوهكم شطره لئلا
يكون للناس عليكم حجة - الا الذين
ظلموا منهم - فلا تخشوهم واخشوني
[س ۲ : ۱۵۰

يا موسى لا تخف - إني لا يخاف لدي
المرسلون الامن - ظلم ثم بدل حسنا بعد
سوء فاني غفور رحيم [س ۲۷ : ۱۰ و ۱۱
(۴) = بل بلکه
طه ما انزلنا عليك القرآن لتشقي الا تذكرة
لمن يخشى [س ۲۰ : ۱-۳
(۵) = بدل بدله - عوض
الهة الا الله [س ۲۱ ۲۲
(۶) = ان (حرف شرط) + لا (حرف نفي)

ألا الف ولام بالفتحه (غريب القرآن ص ۱۱)

(۱) فبأي آلاء ربكما تكذبان [س ۵۵ : ۱۳

= فبأي قدرة الله تكذبان (ابن جرير)

= ان الاية مذكورة لبيان القدرة لا لبيان النعمة (رازي)

ألا ۱. (فتحه الف کے ساتھہ اور بغیر تشدید)

(۱) = همزه + لا (حرف نفي) تنبيه کا کلمه هے اور اپنے مابعد کی تحقیق پر دلالت کرتا هے -

الا انهم هم السفهاء [س ۲ : ۱۳

(۲) یه تحضیض اور عرض دونوں صورتوں میں مستعمل هے یعنی کسي چیز کے طلب کرنے میں برانگیخته کرکے یا نرمي کرکے -

الا تقاتلون قوما نكثوا ايمانهم و هموا باخراج الرسول وهم بدءوكم اول مرة

[س ۹ : ۱۳

الا تحبون ان يغفر الله لكم والله غفور رحيم [س ۲۴ : ۲۲

(۳) توبیخ بمعني خبردار - کیوں نهیں ؟

(۴) تمني بمعني کاش

ألّا (فتحه اور تشدید کے ساتھه) = أن (ناصب فعل مضارع) + لا (نافیه) یا أن (مفسره) + لا (نافیه)

(ب) جنسی (۱) اِستغراق افراد کے لئے ۔
= کل - یا جس پر داخل ہو اُس میں
سے کسی چیز کا استثناء صحیح ہو ۔ یا
اس کا وصف صیغہ جمع کے ساتھ وارد کیا
جائے ۔ (۲) افراد کے خصائص کا استغراق
کرنے کے لئے (۳) ماہیت حقیقت اور
جنس کی تعریف کے لئے ۔

وجعلنا من الماء کل شئی حی [س ۲۱ : ۳۰
(۳) زائدہ لازم وغیر لازم ۔
(۴) عوض ۔ ضمیر و اسم ۔

آل

الاولیٰ = الاخرۃ (ابطی لغت)

و قرن فی بیوتکن و لا تبرجن تبرج
الجاھلیۃ الاولیٰ ۔ ۔ ۔ [س ۳۳ : ۳۳

فاخذہ اللہ نکال الاخرۃ والاولیٰ [س ۷۹ : ۲۵

فللہ الاخرۃ والاولیٰ [س ۵۳ : ۲۵

وان لنا للاخرۃ والاولیٰ [س ۹۲ : ۱۳

اَلّ

(فتحہ و تشدید)

الال = القرابۃ رشتہ داری (ابن عباس)

کیف و ان یظھروا علیکم لایرقبوا فیکم الا و
لاذمۃ [س ۹ : ۸

اقت

(فتحه، تشدید)

اقتت جمع کئے جائیں گے (کنانہ کی لغت)

واذا الرسل اقتت [س ۷۷ : ۱۱

اکل

اکل (۱) کھانا ۔ (۲) لینا

یاایها الذین امنوا لاتاکلوا الربوا [س ۳ : ۱۲۹

(۳) پکڑنا ۔

حرمت علیکم المیتة ۔ ۔ ۔ وما اکل السبع الاماذکیتم [س ۵ : ۳

= اخذها (ابن عباس)

(۴) خوردبرد کرنا

ولاتاکلوا اموالهم الی اموالکم [س ۴ : ۲

اکل = ثمر میوه ۔ پھل ۔ (تاج العروس) [س ۹ : ۱۴۲

آل

(۱) اسمی* بمعنی الذی یااس کے فروع ۔ یہ اسم موصول بھی کہلاتاھے اور اسم فاعل و اسم مفعول پر آتاھے

(۲) حرف تعریف

(الف) عھدی (۱) عھدذکری ۔ (۲) عھد ذھنی ۔ (۳) عھدحضوری ۔ .

(۲) بار گراں - بوجھ - بار -

وبلا الاتحمل علینا اصرا [س ۲ : ۲۸۶

اصل

اصال (جمع) واحد اصل

اُف

اُف (۱) یہ کلمہ کسی چیز کو ناپسند کرنے کے وقت استعمال میں آتا ہے

اف لکم ولما تعبدون من دون اللہ

[س ۲۱ : ۶۷

(۲) گھبرا اُٹھنے میں یا جھڑکنے میں استعمال ہوتا ہے

فلا تقل لھما اف ولا تنھرھما - - [س ۱۷ : ۲۳

افق

اُفق ممتاز و اعلیٰ درجہ

الافق المبین وہ بلند درجہ جو انسان اور فرشتوں کے درجہ اور منزلت کو جدا کرتا ہے

بالافق المبین ای علی مرتبۃ و منزلۃ فی رفعۃ القدر (رازی)

ولقد راٰہ بالافق المبین [س ۸۱ : ۲۳

= فاستوی - وھو بالافق الاعلی

(س ۵۳ : ۶ و ۷)

ارک

الارائک تخت - (حبشی کی لغت)

متکئین فیها علی الارائک [س ۱۸ : ۳۱

استبرق

اِستبرق دبیز ریشمی کپڑا (عجمی لغت)

علیهم ثیاب سندس خضر و استبرق
[س ۷۶ : ۲۱

اسر

آسیر (جمع اسریٰ)
اساری (جمع الجمع) اسریٰ کی جمع اسیر کی جمع الجمع

اسف

اسف رنج کرنا اور کڑھنا
آسفونا انہوں نے ہم کو غصہ دلایا

فلما آسفونا انتقمنا منهم فاغرقناهم اجمعین [س ۴۳ : ۵۵

اصر

اصرا (۱) قول و قرار داد - عہد (نبطی لغت)

قال ءاقررتم و اخذتم علی ذلکم اصری
[س ۳ : ۸۰

و اقترب الوعد الحق فاذا هي شاخصة
ابصار الذين كفروا [س ٢١ : ٩٧
(٢) = ف تفريعيه
و ان تصبهم سيئة بما قدمت ايديهم
اذا هم يقنطون [س ٣٠ : ٣٦
(٣) زائده
اذا ما جب - جس وقت -
اذا ما غضبوا هم يغفرون [س ٤٢ : ٣٧
إذاً (حرف جزاء يا حرف تفريع) تو - اب - اس وقت - اس صورت میں
و لئن اطعتم بشرا مثلكم انكم
اذا لخاسرون [س ٢٣ : ٣٤

اذن

اذن هر ایک کی بات سن لینے والا - کان کا کچه -
= يسمع من كل احد (ابن عباس) و
يقولون هو اذن [س ٩ : ٦١

ارض

(غريب القرآن ص ٩)
الارض = الدنيا خود غرضی - نفسانیت
و لو شئنا لرفعناه بها و لكنه اخلد
الى الارض و اتبع هويه [س ٧ : ١٧٦

(۴) دیر کرنا ۔
الاخرة = الاولی (قطعی لغت)

۔ ۔ ۔ ما سمعنا بهذا في الملة
الاخرة [س ۳۸ : ۷

فللهالاخرة و الاولی [س ۵۳ : ۲۵
فاخذهالله نكالالاخرة والاولی [س ۷۹ : ۲۵

ادم

(غریبا لقرآن ص ۷)

آدم نوع انسان، - و ما المقصود بادم ادم وحده - (كشفالاسرار)

اذ

اذ (۱) زمانہ ماضی کا اسم
(۲) تعلیلیه یا سببیه ۔

و لن ينفعكمالیوم اذ ظلمتم أنكم في العذاب مشتركون [س ۴۳ : ۳۹
(۳) = قد (تحقیقیه)

ایا مركم بالكفر بعد اذ انتم مسلمون [س ۳ : ۷۹
(۴) زائدہ ۔

و اذ قال ربک للملائكة [س ۲ : ۳۰
اذا (۱) فجائیه (کلمه مفاجات جس سے کسی بات کا یک بارگی اور اتفاقا هونا پایا جاتا هے) ۔

اتخاذ (۱) لینا۔

قل اتخذتم عند الله عهدا۔ [س ۲ : ۸۰

(۲) مقرر کرنا۔

(۳) بنانا۔

والذين اتخذوا مسجدا ضرارا و كفرا
و تفريقا بين المؤمنين۔۔ [س ۹ : ۱۰۷

(۴) کرنا۔ (۵) اختیار کرنا۔

(۶) گمان کرنا۔ یقین کرنا۔

و من الاعراب من يتخذ ما ينفق
مغرما [س ۹ : ۹۸

و يتخذ ما ينفق قربات عند الله۔
[س ۹ : ۹۹

متخذات اخدان چوری چھپے آشنائی کرنے والی
عورتیں۔ [س ۴ : ۲۵

متخذی اخدان چوری چھپے آشنائی کرنے والا مرد
[س ۵ : ۵

اخر (غریب القرآن ص ۲)

تاخیر (ضد تقدیم)

(۱) پیچھے چھوڑنا۔ (۲) بھول جانا۔

ينبؤا الانسان يومئذ بما قدم و اخر
[س ۷۵ : ۱۳

(۳) مہلت دینا۔ ملتوی کرنا۔

و لئن اخرنا عنهم العذاب الى امة
معدودة [س ۱۱ : ۸

اثر (غریب القرآن ص ۲)
اثرالرسول (حصہ اول ص ۳)
المراد بالرسول موسی علیہ السلام و
باثرہ سنتہ و رسمہ الذی امر بہ (ابو
مسلم)
دیر کرنا ۔ تاخیر کرنا ۔

اجل (غریب القرآن ص ۴)
اجل (۱) معتد زمانہ کی انتہا ۔ وہ وقت جو
انقضاے مدت کے لئے معین ہو ۔
(۲) مدت ۔

فاذا بلغن اجلھن [س ۲ : ۲۳۴
اجل (جیم ساکن) باعث ۔ وجہ

من اجل ذالک کتبنا علی بنی
اسرائیل ۔ ۔ ۔ [س ۵ : ۳۲

اخذ (غریب القرآن ص ۵)
اخذ (۱) پکڑنا ۔ (۲) روکنا ۔ (۳) گرفتار کرنا اور
مار ڈالنا [لسان العرب] ۔ (۴) لینا ۔
وصول کرنا ۔ (۵) آلینا ۔ دبوچنا ۔
(۶) چھین لینا ۔ سلب کردینا ۔

قل ارءیتم ان اخذ اللہ سمعکم و
ابصارکم ۔ ۔ ۔ [س ۶ : ۴۶
(۷) سزادینا ۔ (لسان العرب)

ضمیمہ

اأب
(غریب القرآن ص ۱)

اواب (مبالغہ کا صیغہ) بہت رجوع کرنے والا۔ بڑا حکم ماننے والا۔ [س ۳۸ : ۱۷

اان
الآن زمانہ حاضر کا اسم ہے اور کبھی کبھی اور زمانوں میں بھی مجازاً استعمال ہوتا ہے۔

الآن خفف اللہ عنکم و علم ان فیکم ضعفا [س ۸ : ۶۶

ابد
(غریب القرآن ص ۱)

ابد (جمع آباد)

ابریق
اباریق (جمع) فارسی آبریز سے معرب۔ ٹونٹی دار پیالہ۔

یطوف علیھم ولدان مخلدون باکواب و اباریق [س ۵۶ : ۱۷ و ۱۸

ابل
(غریب القرآن ص ۲)

ابابیل ابابیل کثیرۃ متفرقۃ یتبع بعضھا بعضا (معالم التنزیل)

زیرطبع

(۱) اردوترجمہ قرآن مجید بغیر متن ۔ دوسری بار ۔
(۲) اردو ترجمہ احادیث نبوی مع اصل ۔

مترجمہ میرزا ابوالفضل ۔

ریفارم سوسائٹی ۔ الہ آباد ۔

خود میلا اور کیچڑ سا دکھائی دیتا ہے اور آفتاب کے غروب کے وقت اس کی شعاعوں سے اس پر سرخی جھلکتی ہے اسی لئے اس کو گدلے پانی کے چشمہ سے تشبیہ دی ہے ۔

حتی اذا بلغ مغرب الشمس وجدها تغرب فی عین حمئۃ [س ۱۸ : ۸۶

غرب

مغرب الشمس اس سے ایسی جگہ مراد ہے جہاں سے آدمی کو آفتاب ڈوبتا ہوا معلوم ہو جیسے سمندر میں سفر کرنے والے کو یا سمندر کے مشرقی کنارہ پر کھڑے رہنے والے کو سمندر میں آفتاب ڈوبتا ہوا معلوم ہوتا ہے ۔

حتی اذا بلغ مغرب الشمس وجدها تغرب فی عین حمئۃ ووجد عندها قوما [س ۱۸ : ۸۶

تمت بالخیر

کھوہ (کہف) میں جا چھپے تھے - اور ان کو اصحاب الرقیم اس لئے کہتے ھیں کہ ان کے حالات اور نام ایک زمانہ میں جست کے پتر پر کندہ کراکر اور بعض روایتوں کے مطابق پتھر پر کھود کر رکھے گئے تھے -

شرح

شرح صدر دل کی گرہ کھولنا - دل کشادہ کرنا - بات یا معاملہ سمجھنے کی طاقت دینا -

الم نشرح لک صدرک و وضعنا عنک وزرک
[س ۹۴ : ۱ و ۲

رب اشرح لی صدری و یسر لی امری
[س ۲۰ : ۲۵ و ۲۶

فمن یرد الله ان یهدیه یشرح صدره للاسلام -
و من یرد ان یضله یجعل صدره ضیقا حرجا
. . . [س ۶ : ۱۲۶

طلع

مطلع الشمس وہ جگہ جہاں آفتاب نکلتا ہوا معلوم ہوتا ہے -

حتی اذا بلغ مطلع الشمس . . .
[س ۱۸ : ۹۰

عان

عین حمئة گدلے پانی کا چشمہ - سمندر کا پانی

یعقوب

حضرت اسحٰق کے لڑکے اور حضرت ابرہیم کے پوتے کا نام۔ [س ۲۱ : ۷۲ و س ۱۱ : ۷۱

یمن

یمین (جمع ایمان)
(۱) داہنے ہاتھ۔
(۲) مبارک۔

واصحاب الیمین ما اصحاب الیمین
[س ۵۶ : ۷

(۳) زور۔ قوت۔

فراغ علیھم ضربا بالیمین [س ۳۷ : ۹۳

ماملکت یمینک دیکھو تحت ملک۔
ماملکت ایمانکم دیکھو تحت ملک۔

تتمہ

رقم

اصحاب الکہف والرقیم ایک ہی گروہ کا لقب ہے۔
اصحاب کہف ان کو اس لئے کہتے ہیں کہ وہ ایک ظالم بادشاہ کے ظلم سے بھاگ کر ایک پہاڑ کی

ماجوج کی نسل یعنی اس قوم کو جو ماجوج سے پیدا ہوئی لوگ کہتے ہیں اور پھر اس ملک پر بھی جہاں وہ آباد تھی لوگ یا یاجوج کا استعمال ہونے لگا ۔ مگر استعمال میں یہ دونوں لفظ ساتھ ساتھ بولے جاتے ہیں ایک کا دوسرے پر بھی اطلاق ہوتا ہے اور اسی طرح عربی میں بھی یاجوج و ماجوج کا استعمال ہوتا ہے ۔ یہ لوگ تاتاری ترک ہیں جو تمام ملک تاتار اور چینی تاتار میں آباد ہیں ۔

قیل انہما من الترک (رازی)

ید ی

ید (۱) ہاتھ ۔
(۲) قوت ۔

ذوالاید صاحب قوت ۔

واذکر عبدنا داود ذا الاید [س ۳۸ : ۱۷

عن ید بوجہ قوت ۔ بوجہ تسلط ۔ بوجہ ید طولی ۔

حتی یعطوا الجزیۃ عن ید وھم صاغرون
[س ۹ : ۲۹

یس

یاسین = یا انسان
اے شخص ۔

وکذالک جعلناکم امۃ وسطاً لتکونوا شھداء
علی الناس [س ۲ : ۱۴۳

اوسط بہترین - عمدہ -

فکفارتہ اطعام عشرۃ مساکین من اوسط
ما تطعمون اھلیکم . . . [س ۵ : ۸۹

قال اوسطھم الم اقل لکم لولا تسبحون
[س ۶۸ : ۲۸

وسطی بہترین - افضل -

حافظوا علی الصلوات والصلوۃ الوسطی
[س ۲ : ۲۳۸

وفیٰ

متوفیک = ممیتک (بخاری)
میں تجھکو موت دوں گا -

اذ قال اللہ یا عیسی انی متوفیک ورافعک
الی [س ۳ : ۵۴

وقیٰ

کسی کام سے بچنا - پرھیز کرنا -
تقویٰ برے کاموں سے بچنا - پرھیز کرنا -

یاجوج

یہ لفظ عجمی ہے -

(۳) پہلا حصہ۔

وقالت طائفة من اهل الكتاب امنوا بالذي انزل على الذين امنوا وجه النهار و اكفروا اخره [س ۳ : ۷۱

(۴) خوشنودی۔

وما تنفقون الا ابتغاء وجه الله [س ۲ : ۲۷۲

(۵) منھ۔ چہرہ۔

ظل وجهه مسودا [س ۱۶ : ۵۸

علی وجہ روبرو۔ سامنے۔

فالقوه على وجه ابي [س ۱۲ : ۹۳

وجوہ (جمع) سردار و رؤساء۔ (رازی)

امنوا بما نزلنا مصدقا لما معكم من قبل ان نطمس وجوها [س ۴ : ۴۷

ورى

وراء (۱) بعد۔

(۲) لڑکے کا لڑکا۔ پوتا۔

فبشرناها باسحق ومن وراء اسحق يعقوب [س ۱۱ : ۷۱

وسط

وسطاً درمیانی۔ تمام قوموں کے لئے ہدایت کا ماخذ۔

(۲) اترنا ۔

و النجم اذا هوی ما ضل صاحبکم وما غوی
[س ۵۳ : ۱ و ۲

هاویة گڑھا ۔
امه هاویة = هوت امه (زمخشری)
(اس کی ماں کا برا ہوا ۔) وائے ہے اس شخص پر ۔

وتد

(جمع اوتاد) کھونٹے کے میخ ۔

الم یجعل الارض مهادا والجبال اوتادا
[س ۷۸ : ۶ و ۷

اوتاد اراکین ۔ عمائد سلطنت ۔
ذوالاوتاد صاحب جبروت ۔

وفرعون ذوالاوتاد [س ۳۸ : ۱۲

وجه

وجه (۱) ذات ۔

کل من علیها فان ویبقی وجه ربک ذوالجلال والاکرام [س ۵۵ : ۲۶ و ۲۷

سیماهم فی وجوههم من اثر السجود
[س ۴۸ : ۲۹

(۲) رخ ۔ سامنا ۔

فاینما تولوا فثم وجه الله [س ۲ : ۱۱۵

وادالنمل جبرین اور عسقلان کے درمیان ایک وادی کا نام۔ (تاج العروس)

حتی اذا اتوا علی واد النمل قالت نملة یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم
[س ۲۷ : ۱۸]

ھبط

(۱) اترنا۔

قیل یا نوح اھبط بسلام منا [س ۱۱ : ۴۸]

(۲) ایک جگہ سے دوسری جگہ جانا۔

اھبطوا مصرا فان لکم ما سالتم [س ۲ : ۶۱]

(۳) ایک حالت سے دوسری حالت میں منتقل ہونا۔

قال فاھبط منھا فما یکون لک ان تتکبر فیھا فاخرج انک من الصاغرین [س ۷ : ۱۳]

ھدھد

الھدھد حضرت سلیمان کا ایک فوجی افسر۔

و تفقد الطیر فقال مالی لا اری الھدھد ام کان من الغائبین [س ۲۷ : ۲۰]

ھوی

ھوی (۱) گرنا۔

ومن یحلل علیہ غضبی فقد ھوی
[س ۲۰ : ۸۱]

برے کاموں کے لئے ملامت کرتی ہے - جو برے اور
بولے میں تمیز کرتی ہے - [س ۷۵ : ۲
النفس المطمئنة مومن کا دل کہ اس کو ہمیشہ
اطمینان ہے کہ جیسا کرے گا ویسا پائے گا اور جو
خدا کے رحم اور انصاف پر تکیہ کئے ہے - جو برے
کام نہیں کرتا اور جس کا قلب بالکل مطمئن ہے -

یا ایتها النفس المطمئنة ارجعي الی ربک
راضیة مرضیة [س ۸۹ : ۲۷ و ۲۸

نفل

نافلة (۱) اضافہ

ومن اللیل فتهجد به نافلة لک
[س ۱۷ : ۷۹

(۲) بوتے کا بوتا - پوتا -

ووهبنا له اسحق ویعقوب نافلة
[س ۲۱ : ۷۲

نقم

ناپسند کرنا - نفرت کرنا - (رازي)

هل تنقمون منا الا ان امنا بالله . . .
[س ۵ : ۵۹

نمل

نمل ایک قبیلہ کا نام - (قاموس)
نملة قبیلۂ نمل کي عورت یا رئیسہ -

(۵) ذي روح - متنفس -

لا تكلف نفس الا وسعها [س ۲ : ۲۳۳

كل نفس ذائقة الموت [س ۳ : ۱۸۴

(۶) شخص - آدمی -

كل نفس بما كسبت رهينة [س ۷۴ : ۳۸
=كل امرئي بما كسب رهين (س ۵۲ : ۲۱)

(۷) دل - طبیعت -

تعلم ما في نفسي ولا اعلم ما في نفسك
[س ۵ : ۱۱۶

واحضرت الانفس الشح [س ۴ : ۱۲۸

ما كان يغني عنهم من الله الا حاجة في
نفس يعقوب قضاها [س ۱۲ : ۶۸

(۸) نفس امارہ -

واما من خاف مقام ربه ونهي النفس عن
الهوي فان الجنة هي الماوى
[س ۷۹ : ۴۰ و ۴۱

ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربي
[س ۱۲ : ۵۳

النفس الامارة کافر طبیعت جو برے کاموں کے لئے
ترغیب دیتی ہے - [س ۱۲ : ۵۳
النفس اللوامة مسلم کی طبیعت جو اپنے نفس اپنے

نفث

النفاثات جمع (واحد نفاث)
وسوسہ ڈالنے والی چیزیں ۔
ومن شر النفاثات فی العقد [س ۱۱۳ : ۴

نفس

نفس (۱) جنس ۔
یا ایہا الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم من
نفس واحدۃ [س ۴ : ۱
(۲) ذات ۔
قال رب انی لا املک الا نفسی واخی
[س ۵ : ۲۵
وما اصابک من سیئۃ فمن نفسک
[س ۴ : ۷۹
کتب ربکم علی نفسہ الرحمۃ [س ۶ : ۱۲
(۳) جان ۔
و کتبنا علیہم فیہا ان النفس بالنفس
والعین بالعین . . . [س ۵ : ۴۵
(۴) روح ۔
و نفس وما سوٰیہا فالہمہا فجورہا وتقوٰیہا
قد افلح من زکٰیہا وقد خاب من دسٰیہا
[س ۹۱ : ۷ ـ ۱۰]

نسي

بے بدلے چھوڑ دینا ۔ (بخاری)

ما ننسخ من ایۃ او ننسھا نات بخیر منھا
اومثلھا [س ۲ : ۱۰۶

نطق

منطق الطیر = یونانی اورنی تھولوجیا (Ornithology)
پرندوں کے عادات واطوار کا علم ۔

وورث سلیمان داود وقال یاایھاالناس
علمنامنطق الطیر [س ۲۷ : ۱۶

نعس

نعاس اطمینان قلب ۔ تسکین ۔

ثم انزل علیکم من بعد الغم امنۃ نعاسا
یغشی طائفۃ منکم و طائفۃ قد اھمتھم
انفسھم یظنون باللہ غیرالحق ظن
الجاھلیۃ [س ۳ : ۱۵۳

= فانزل السکینۃ علیھم (س ۴۸ : ۱۸)

نفا

ینفوامن الارض ملک سے نکال دیئے جائیں ۔
[س ۵ : ۳۳

(۲) بوٹی -

والنجم والشجر يسجدان [س ۵۵ : ۶

(۳) وحی (قرآن) کی آیتوں -

والنجم اذا هوی ما ضل صاحبكم وما غوی
[س ۵۳ : ۱ و ۲

فلا اقسم بمواقع النجوم وانه لقسم لو تعلمون
عظیم انه لقرآن کریم [س ۵۶ : ۷۵

نحر

نمازمیں رجوع قلب کے ساتھ سیدھا کھڑا ہونا -

فصل لربك وانحر [س ۱۰۸ : ۲

نزل

نزل واقع ہوا -

وبالحق نزل [س ۱۷ : ۱۰۵

انزل اس نے بہم پہنچایا - عطا کیا -

وبالحق انزلناه [س ۱۷ : ۱۰۵

وانزلنا الحديد [س ۵۷ : ۲۵

وانزل لكم من الانعام ثمانية ازواج
[س ۳۹ : ۶

نسخ

بدل دینا - (بخاری) [س ۲ : ۱۰۶

والجان خلقناه من قبل من نار السموم

[س ۱۵ : ۲۷

(۵) لڑائی کی آگ ۔

کلما اوقدوا نارا للحرب اطفاها الله

[س ۵ : ۹۴

فاتقوا النار التی وقودها الناس والحجارة

[س ۲ : ۲۴

= فان لم تفعلوا فاذنوا بحرب من الله ورسوله . (س ۲ : ۲۷۹)

(۶) جهنم ۔ دوزخ ۔

ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار

[س ۴ : ۱۴۵

نتق

زوروں سے ہلانا جیسا کہ زلزلہ سے ہوتا ہے ۔

واذ نتقنا الجبل فوقهم کانه ظلة وظنوا انه واقع بهم [س ۷ : ۱۷۱

= فلما اخذتهم الرجفة (س ۷ : ۱۵۵)

نجم

النجم (۱) ستارہ ۔

وسخر لکم اللیل والنهار والشمس والقمر ۔ والنجوم مسخرات بامره [س ۱۶ : ۱۲

امن ان يترک الا سهرا لکافرمن غير ان
يو اخذ منه شئى والفداء ان يترک و
ياخذ منه مالا او اسهرا مسلما (ملا احمد)

ن

= نون (۱) دوات -

ن والقلم وما يسطرون ما انت بنعمة ربک
بمجنون [س ۶۸ : ۱ و ۲

(۲) مچھلی -

ذاالنون (س ۲۱ : ۸۷)

= صاحب الحوت (س ۶۸ : ۴۸)

= يونس

نار

نار (۱) آگ -

قلنا يا نار کونی بردا وسلاما [س ۲۱ : ۶۹

(۲) دل کی آگ - دل کا جلنا - روحی صدمات -

نار الله الموقدة التي تطلع على الافئدة
[س ۱۰۴ : ۶ و ۷

(۳) تکاليف - صدمات - مصائب -

فان له نار جهنم خالدا فيها [س ۹ : ۶۳

(۴) مادہ شيطانی - آتشی طبيعت -

(۲) غلام ۔ لونڈیاں ۔

والذین یبتغون الکتاب مما ملکت ایمانکم
فکاتبوھم ان علمتم فیھم خیرا [س ۲۴ : ۳۳

(۳) اسلام سے پہلے عرب جاھلیت میں جو مورتیں حلال تھیں جن کو آگے چل کر اسلام نے حرام قرار دیا ۔ مثلا بے نکاح لونڈیاں رکھنا ۔

والذین ھم لفروجھم حافظون الا علی ازواجھم
او ما ملکت ایمانھم [س ۷۰ : ۲۹ و ۳۰

(۴) مویشی ۔

اولم یروا انا خلقنا لھم مما عملت ایدینا
انعاما فھم لھا مالکون (س ۳۶ : ۷۱)

و بالوالدین احسانا وبذی القربی والیتمی
والمساکین والجار ذی القربی والجار
الجنب والصاحب بالجنب وابن السبیل
وما ملکت ایمانکم [س ۴ : ۳۶

منن

منا بطور احسان ۔ بلا عوض ۔

اذا اثخنتموھم فشدوا الوثاق فاما منا بعد
واما فداء [س ۴۷ : ۴
بعد ان تاسروھم فاما ان تمنوا علیھم منا
باطلاقھم من غیر عوض واما ان تفادوھم
(معالم التنزیل)

علیہا ملئکۃ غلاظ شداد [س ۶۶ : ۶

(۳) عالم ملکوت ۔

فسجد الملئکۃ کلہم اجمعون [س ۱۵ : ۱۰

والملئکۃ یسبحون بحمد ربہم [

(۴) خیر و برکت ۔

ان الذین قالوا ربنا اللہ ثم استقاموا تتنزل علیہم الملئکۃ الا تخافوا ولا تحزنوا و ابشروا بالجنۃ التی کنتم توعدون ۔ نحن اولیٰؤکم فی الحیوۃ الدنیا وفی الاخرۃ . . .

[س ۴۱ : ۳۰ و ۳۱

(۵) خدا کی قدرت ۔ شان الہی ۔

یوم یرون الملئکۃ لا بشری یومئذ للمجرمین

[س ۲۵ : ۲۲

ملک (میم ضمہ) (۱) سلطنت ۔

(۲) عہد رسالت یا نبوت ۔ [س ۲ : ۱۰۲

ماملکت ایمانکم جن کے مالک تمہارے داہنے ہاتھ ہوئے ۔ جو تمہارے ہاتھ میں ہیں ۔ جو تمہارے تابع ہیں ۔

(۱) جو تمہارے نکاح میں ہیں ۔ بیبیاں ۔

حرمت علیکم امہاتکم . . . والمحصنات من النساء الا ماملکت ایمانکم کتاب اللہ علیکم [س ۴ : ۲۴

ملک

ملک (میم ولام بالفتحہ) قوت ۔ (جمع ملائکہ)

(۱) فرشتہ ۔ جیساکہ اسلام سے پہلے بھی لوگوں کا خیال تھا ۔

وقالوا لولا انزل علیہ ملک [س ۶ : ۸

ولو انزلنا ملکا لقضی الامر [س ۶ : ۸

وجاء ربک والملک صفا صفا [س ۸۹ : ۲۲

قل لو کان فی الارض ملئکۃ یمشون مطمئنین لنزلنا علیہم من السماء ملکا رسولا

[س ۱۷ : ۹۵

(۲) فرشتہ صفت آدمی ۔ معصوم ۔ پاک ۔

وقلن حاش للہ ماھذا بشرا ۔ ان ھذا الا ملک کریم [س ۱۲ : ۳۱

(۳) افسر ۔

قل یتوفیکم ملک الموت الذی وکل بکم [س ۳۲ : ۱۱

(الف) ملئکۃ (جمع)

(۱) بمعنی فرشتہ ۔

قل لو کان فی الارض ملئکۃ . . .

[س ۱۷ : ۹۵

(۲) افسر ۔

مریم

حضرت عیسیٰ کی ماں کا نام ۔

مسح

مسح بالسوق والاعناق گھوڑوں کو چمکارنے کے لئے محبت سے ان کے گھٹنوں اور گردنوں پر ھاتھ پھیرنا ۔

فطفق مسحا بالسوق والاعناق [س ۳۸ : ۳۳

مصر

(۱) شہر ۔ [س ۲ : ۶۱

(۲) ملک مصر ۔ [س ۱۲ : ۲۱

معن

الماعون (۱) چھوٹی چھوٹی روزمرہ کی ضروری چیزیں ۔

(۲) صدقہ ۔ (رازی) [س ۱۰۷ : ۷

مکر

حکمت کے ساتھہ کسی کو کسی کام سے پھیر دینے کی تدبیر کرنا ۔ (راغب)

ومکروا ومکر اللہ واللہ خیر الماکرین

[س ۳ : ۵۴

مثل الجنة التی وعد المتقون - فیها
انہار من ماءٍ غیر آسن وانہار من لبن لم یتغیر
طعمہ وانہار من عسل مصفی - ولہم فیہا
من کل الثمرات ومغفرۃ من ربہم
[س ۴۷ : ۱۵

(۲) حجت - اعتراض -
ولا یاتونک بمثل الا جئناک بالحق واحسن
تفسیرا [س ۲۵ : ۳۳

تماثیل تصویریں - مجسمے -
یعملون لہ مایشاء من محاریب وتماثیل
[س ۳۴ : ۱۳

مرأ

امرأت عمران آل عمران میں سے ایک عورت -
[س ۳ : ۳۴

مرض

مرض قلب کی بیماری - جس سے قلب اپنا کام پوری
طرح سے نہیں کرسکتا - قلب کی سیاہی - خباثت
قلب - شقاوت -

فی قلوبہم مرض [س ۲ : ۱۰
سدران علی قلوبہم ماکانوا یکسبون
(س ۸۳ : ۱۴)

واحی الموتی باذن اللہ [س ۳ : ۴۸

ماد

دورہ کرنا ـ گھومنا ـ

والقی فی الارض رواسی ان تمید بکم
[س ۱۶ : ۱۵

مائدۃ (۱) نعمت ـ (رازی)
(۲) علم ـ (راغب)

اذ قال الحواریون یاعیسی ابن مریم ھل یستطیع ربک ان ینزل علینا مائدۃ من السماء ـ قال اتقوا اللہ ان کنتم مومنین [س ۵ : ۱۱۲

ماجوج

یہہ لفظ عجمی زبان کا ہے ـ عبری زبان میں غین کا تلفظ کاف کی آواز سے ہوتا ہے ـ پس ماغوغ کو عبری میں ماگوگ کہتے ہیں ـ عربی میں کاف کو جیم سے بدل لیتے ہیں اس لئے ماگوگ کو ماجوج کہتے ہیں ـ یافث کے ایک بیٹے کا نام ـ (دیکھو تورات کتاب پیدایش ب ۱۰ آیۃ ۲) ـ دیکھو یاجوج ـ

مثل

مثل مثال ـ تمثیل ـ

مات

موت (۱) موت ۔ [س ۳۹ : ۴۲

(۲) غشي ۔

واذ قلتم يا موسي لن نؤمن لک حتي نري
الله جهرة فاخذتکم الصاعقة وانتم تنظرون
ثم بعثناکم من بعد موتکم
[س ۲ : ۵۵ و ۵۶ و ۷ : ۱۴۳

(۳) سخت رنج اور افسوس ۔

واذا خلوا عضوا عليکم الانامل من الغيظ ۔
قل موتوا بغيظکم [س ۳ : ۱۱۸

(۴) زمين کا بنجر هو جانا ۔

فاحيابه الارض بعد موتها [س ۲ : ۱۶۴
= وتري الارض هامدة فاذا انزلنا عليها الماء
اهتزت وربت وانبتت من کل زوج بهيج
(س ۲۲ : ۵)

الموتي (۱) مردة ۔

(۲) جن کي روحاني موت هوچکي هے ۔ گمراه ۔

انک لاتسمع الموتي ولاتسمع الصم الدعاء
اذا ولوا مدبرين [س ۲۷ : ۸۰

ورسولا الي بني اسرائيل ۔ اني قد جئتکم
باية من ربکم . . . وابرئي الاکمه والابرص

وانتم تعلمون [س ۲ : ۴۲

ولو جعلناه ملکا لجعلناه رجلا وللبسنا علیهم ما یلبسون [س ۶ : ۹

لحن

لحن القول بات کرنے کا طرز ۔

ولتعرفنهم فی لحن القول [س ۴۷ : ۳۰

لقم

منھ سے پکڑنا ۔

فالتقمه الحوت [س ۳۷ : ۱۴۲

لقي

القیا یہہ مفرد کا صیغہ القین تھا ۔ نون تاکید کو الف سے بدل لیا جیسا کہ قفن کو قفا کر لیا کرتے ھیں ۔ (رازي ۔ زمخشری)

القیا فی جهنم کل کفار عنید [س ۵۰ : ۲۴

القي وکلمته القیها الی مریم [س : ۱۷۱

اور اسکی بات جو اس نے مریم سے کہی تھی ۔
اس کي بشارت جو اس نے مریم کو دي تھي ۔

لمس

ٹٹولنا ۔

وانا لمسنا السماء فوجدناها ملئت حرسا شدیدا وشهبا [س ۷۲ : ۸

(۳) پیغام ۔ بشارت ۔

وکلمتہ القٰہا الی مریم [س ۴ : ۱۷۱

اذ قالت الملائکۃ یامریم ان اللہ یبشرک بکلمۃ منہ اسمہ المسیح عیسی ابن مریم [س ۳ : ۴۵

کمہ

الاکمہ اندھا ۔ کور باطن ۔ گمراہ ۔

و ابری الاکمہ والابرص واحی الموتی باذن اللہ [س ۳ : ۴۸

کند

کنود ناشکرا ۔ ناقدرا ۔

ان الانسان لربہ لکنود [س ۱۰۰ : ۶

لبث

(۱) رہنا ۔

(۲) صاحب شریعت بنا رہنا ۔

ولقد ارسلنا نوحا الی قومہ فلبث فیہم الف سنۃ الا خمسین عاما [س ۲۹ : ۱۴

لبس

مشتبہ کرنا ۔ مشتبہ بنانا ۔

ولا تلبسوا الحق بالباطل وتکتموا الحق

كل

كل — كثرت ـ

و قال يا ايها الناس علمنا منطق الطير
واوتينا من كل شئي [س ۲۷ ، ۱۶]

كلم

(۱) بات ـ

قل لو كان البحر مدادا لكلمات ربي لنفد
البحر قبل ان تنفد كلمات ربي ولوجئنا
بمثله مددا [س ۱۸ : ۱۰۹]

ولقد قالوا كلمة الكفر [س ۹ : ۷۴]

كلمة (۲) حكم ـ

فتلقي آدم من ربه كلمات فتاب عليه
[س ۲ : ۳۷]

واذا بتلي ابراهم ربه بكلمات فاتمهن
[س ۲ : ۱۲۴]

ولا مبدل لكلمات الله [س ۹ : ۳۴]

لا تبديل لكلمات الله [س ۱۰ : ۹۴]

ان الذين حقت عليهم كلمة ربك لا يومنون
[س ۱۰ : ۹۶]

ولكن حقت عليهم كلمة العذاب
[س ۳۹ : ۷۱]

کفر

(۱) جھوٹ سمجھنا۔
(۲) نہیں ماننا۔

فمنھم من امن ومنھم من کفر [س ۲ : ۲۵۳

(۳) غلط سمجھنا۔

لقد کفر الذین قالوا ان اللہ ھو المسیح ابن
مریم ۔ و قال المسیح یابنی اسرائیل
اعبدوا اللہ ربی وربکم [س ۵ : ۷۲

(۴) خدا کے حکم کے خلاف کرنا۔

و ماکفر سلیمان ولکن الشیاطین کفروا
یعلمون الناس السحر [س ۲ : ۱۰۲

من کفر باللہ من بعد ایمانہ الامن اکرہ
و قلبہ مطمئن بالایمان ولکن من شرح
بالکفر صدرا فعلیھم غضب من اللہ
[س ۱۶ : ۱۰۶

(۵) دور کرنا۔

کفر عنھم سیئاتھم واصلح بالھم [س ۴۷ : ۲

(۶) ناشکری کرنا ۔ نا قدری کرنا۔

انا ھدیناہ السبیل اماشاکرا و اماکفورا
[س ۷۶ : ۳

فمن یعمل من الصالحات وھو مومن فلا
کفران لسعیہ [س ۲۱ : ۹۴

تکاثر کثرت مال واولاد پر فخر کرنا ۔
الھٰکم التکاثر حتی زرتم المقابر
[س ۱۰۲ : ۱ و ۲

کذب

کذب (۱) جھوٹ سمجھنا ۔
(۲) بات نہیں ماننا ۔
کذبت ثمود بطغوٰیھا [س ۹۱ : ۱۱

کرس

کرسی (۱) کرسی عدالت ۔
ولقد فتنا سلیمان والقینا علی کرسیہ
جسدا ثم اناب [س ۳۸ : ۳۴
(۲) علم ۔ (بخاری)
وسع کرسیہ السمٰوٰت والارض [س ۲ : ۲۵۵

کشف

کشف عن الساق اس موقع پر وہ گھبرا گیا ۔
قیل لھا ادخلی الصرح ۔ فلما راتہ حسبتہ
لجۃ وکشفت عن ساقیھا [س ۲۷ : ۴۴
یوم یکشف عن ساق ویدعون الی السجود فلا
یستطیعون [س ۶۸ : ۴۲

من ورقة الا يعلمها ولا حبة في ظلمات الارض ولا رطب ولا يابس الا في كتاب مبين
[س ٦ : ٥٩

. . . ما يعزب من ربك من مثقال ذرة في الارض ولا في السماء ولا اصغر من ذالك ولا اكبر الا في كتاب مبين
[س ١٠ : ٦١ و س ٣٤ : ٣

وما تحمل من انثى ولا تضع الا بعلمه ـ وما يعمر من معمر ولا ينقص من عمره الا في كتاب
[س ٣٥ : ١١

(٨) اعمالنامه ـ

اقرا كتابك ـ كفي بنفسك اليوم عليك حسيبا
[س ١٧ : ١٤

(٩) مدت ـ وقت مقررة ـ

وما اهلكنا من قرية الا ولها كتاب معلوم
[س ١٥ : ٤

و ماكان لنفس ان تموت الا باذن الله كتابا موجلا
[س ٣ : ١٤٤

كثر

الكوثر خير كثير ـ كتاب و حكمت ـ وحي ـ
ومن يوت الحكمة فقد اوتي خيرا كثيرا
(س ٢ : ٢٦٩)

انا اعطينك الكوثر
[س ١٠٨ : ١

کل امن باللہ وملئکتہ وکتبہ ورسلہ
[س ۲ : ۲۸۵

ولقد اتینا موسی الکتاب فاختلف فیہ
[س ۴۱ : ۴۵

(۲) حکم -

لکل اجل کتاب [س ۱۳ : ۳۸

کتاب اللہ علیکم [س ۴ : ۲۴

رسول من اللہ یتلوا صحفا مطہرا فیہا کتب
قیمۃ [س ۹۸ : ۲ و ۳

واتل ما اوحی الیک من کتاب ربک
[س ۱۸ : ۲۷

(۷) خدا کا علم -

وما من دابۃ فی الارض الا علی اللہ رزقہا ویعلم
مستقرہا و مستودعہا - کل فی کتاب
مبین [س ۱۱ : ۶

ما فرطنا فی الکتاب من شئی [س ۶ : ۳۸

الم تعلم ان اللہ یعلم ما فی السماء والارض -
ان ذالک فی کتاب [س ۲۲ : ۷۰

انہ لقرآن کریم فی کتاب مکنون
[س ۵۶ : ۷۷

وعندہ مفاتح الغیب لا یعلمہا الا ہو - و
یعلم ما فی البر والبحر - و ما تسقط

الم ـ تلک ایات الکتاب الحکیم
[س ۳۱ : ۱ و ۲

حم ـ تنزیل الکتاب من اللہ العزیز العلیم
[س ۴۰ : ۱ و ۲

طس ـ تلک ایات القرآن وکتاب مبین
[س ۲۷ : ۱

طسم ـ تلک ایات الکتاب المبین
[س ۲۸ : ۱ و ۲

(۲) چٹھی ـ خط ـ
اذھب بکتابی ھذا فالقہ الیھم
[س ۲۷ : ۲۸

(۳) کتاب ـ
أم لکم کتاب فیہ تدرسون أن لکم فیہ لما
تخیرون [س ۶۸ : ۳۷ و ۳۸

(۴) مکاتبہ ـ عہد نامہ ـ تمولیت ـ
والذین یبتغون الکتاب مما ملکت ایمانکم
فکاتبوھم ان علمتم فیھم خیرا [س ۲۴ : ۳۳

ولا تعزموا عقدۃ النکاح حتی یبلغ الکتاب
اجلہ [س ۲ : ۲۳۵

(۵) وحی ـ
قل فاتوا بکتاب من عند اللہ [س ۲۸ : ۴۹

لقد خلقنا الانسان في كبد [س ۹۰ : ۴

کتب

(۱) لکھنا ۔

(۲) مقرر کرنا ۔

قل لن یصیبنا الا ما کتب اللہ لنا

[س ۹ : ۵۱

کتب ربکم علی نفسہ الرحمۃ [س ۶ : ۵۴

(۳) حکم دینا ۔

کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین

من قبلکم [س ۲ : ۱۸۳

ولقد کتبنا فی الزبور . . .

[س ۲۱ : ۱۰۵

(۴) نقش کرنا ۔ جما دینا ۔

اولئک کتب فی قلوبہم الایمان

[س ۵۸ : ۲۲

کتاب (جمع کتب)

(۱) لکھائی ۔ کتابت ۔

و ما کنت تتلوا من قبلہ من کتاب

[س ۲۹ : ۴۸

الم ۔ ذالک الکتاب لاریب [س ۲ : ۱ و ۲

قسم

شہادت میں پیش کرنا ۔

لا اقسم بھذا البلد وانت حل بھذا البلد
ووالد وما ولد لقد خلقنا الانسان فی کبد
[س ۹۰ : ۱ ۔ ۴

والفجر ولیال عشر والشفع والوتر والیل اذا
یسر ۔ ھل فی ذالک قسم لذی حجر
[س ۸۹ : ۱ ۔ ۵

فلا اقسم بمواقع النجوم وانہ لقسم لو
تعلمون عظیم انہ لقران کریم
[س ۵۶ : ۷۵ ۔ ۷۷

قطع

قطع السبیل راھزنی ۔ (زمخشری)

ائنکم لتاتون الرجال وتقطعون السبیل
[س ۲۹ : ۲۹

قمر

(۱) چاند ۔
(۲) اسلام سے پہلے یہ عربوں کا قومی نشان تھا ۔

اقتربت الساعۃ وانشق القمر [س ۵۴ : ۱

کبد

(۱) رنج و مصیبت ۔

ولو بسط الله الرزق لعبادہ لبغوا فی الارض
ولکن ینزل بقدر ما یشاء [س ۴۲ : ۲۷

قر

مستقر (۱) قرار کی جگہ ۔
الی ربک یومئذ المستقر [س ۷۵ : ۱۲
ولکم فی الارض مستقر ومتاع الی حین
[س ۲ : ۳۶
(۲) وقت مقررہ ۔
لکل نبا مستقر [س ۶ : ۶۷
والشمس تجری لمستقر لها ۔ ذالک
تقدیر العزیز العلیم [س ۳۶ : ۳۸

قرأ

(۱) (عبری) اعلان کرنا ۔ لوگوں کو ان کے برے کاموں کے نتیجوں سے متنبہ کرنا ۔
اقرا باسم ربک الذی خلق . . . [س ۹۶ : ۱
= قم فانذر وربک فکبر (س ۷۴ : ۲ و ۳)
دیکھو کتاب یسعیاہ باب ۵۸ : ۱ وباب ۴۰ : ۹
(۲) پڑھنا ۔
اقرا کتابک [س ۱۷ : ۱۴
القرآن = الذکر

بعضهم علی بعض وبما انفقوا من اموالهم
[س ۴ : ۳۴

(۲) قائم رہنے والے ۔

کونوا قوامین بالقسط شهداء لله
[س ۴ : ۱۳۵

مقام عدالت ۔

و اما من خاف مقام ربه و نهی النفس
عن الهوی ۔ ۔ ۔ [س ۷۹ : ۴۰

تقویم سرشت ۔ بناوٹ ۔

لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم
[س ۹۵ : ۴

قبض

قبضت قبضة مٹھی لے پکڑا ۔ اختیار کیا ۔

فقبضت قبضة من اثر الرسول [س ۲۰ : ۹۶

قتل

قاتلهم الله = لعنهم الله

قدر

ایک اندازہ مقرر کرنا ۔ طرز عمل قرار دینا ۔
قدر اندازہ مقررہ ۔ طرز مقررہ ۔ قاعدہ ۔

انا کل شیء خلقناه بقدر [س ۵۴ : ۴۹

فرش

(۱) فرش ۔
(۲) چھوٹے چوپائے جن پر بوجھ نہیں لدا جاتا ۔ (رازی)

ومن الانعام حمولة وفرشا [س ۶ : ۱۴۳

فری

فریا مفتری ۔ افترا کرنے والا ۔ جھوٹ بنانے والا ۔

قالوا یامریم لقد جئت شیئا فریا
[س ۱۹ : ۲۷

فلک

دائرہ ۔

وھوالذی خلق اللیل والنھار والشمس
والقمر کل فی فلک یسبحون [س ۲۱ : ۳۳

قام

(۱) یہ مبالغہ کا صیغہ ہے ۔ جو شخص بوجہ انتظام کاروبار و اھتمام معاملات بیٹھنے کی مہلت نہ پاتا ہو اور اس کے زیادہ تر اوقات قیام میں گزرتے ہوں وہ قوام کہلاتا ہے ۔ تدبیرکارکنندہ (شاہ ولی اللہ) ۔ کار گزار (سعدی) ۔ خدمتگزار ۔

الرجال قوامون علی النساء بما فضل اللہ

(۲) تکلیف ۔ مصیبت ۔

ومن یرد اللہ فتنتہ فلن تملک لہ من اللہ شیئا [س ۵ : ۴۱

حتی یقولا انما نحن فتنۃ [س ۲ : ۱۰۲

وان اصابتہ فتنۃ انقلب علی وجھہ [س ۲۲ : ۱۱

(۳) فتنہ انگیزی ۔

وقاتلوھم حتی لا تکون فتنۃ [س ۲ : ۱۹۳

والفتنۃ اشد من القتل [س ۲ : ۱۹۱

والذین کفروا بعضھم اولیاء بعض ۔ الا تفعلوہ تکن فتنۃ فی الارض وفساد کبیر [س ۸ : ۷۳

(۴) معذرت ۔

ثم لم تکن فتنتھم الا ان قالوا واللہ ربنا ما کنا مشرکین [س ۶ : ۲۳

(۵) تختۂ مشق ۔

ربنا لا تجعلنا فتنۃ للقوم الظالمین [س ۱۰ : ۸۵

فردوس

۔ فردوس (فارسی) ۔

فار

فوارے کی طرح پھوٹ کر نکلنا۔

فاذا جاء امرنا وفار التنور . . .

[س ۲۳ : ۲۷

فتح

مفاتح (جمع) واحد { مفتاح کنجی۔ / مفتح خزانہ۔

(۱) کنجیاں۔

او ما ملکتم مفاتحہ [س ۲۴ : ۶۱

(۲) خزانے۔

واتیناہ من الکنوز ما ان مفاتحہ لتنوأ

بالعصبۃ اولی القوۃ [س ۲۸ : ۷۶

فتر

فترۃ توڑا۔ درمیان۔

یا اھل الکتاب قد جاءکم رسولنا یبین لکم

علی فترۃ من الرسل [س ۵ : ۱۹

فتن

فتنہ (۱) آزمایش۔

وکذالک فتنا بعضھم ببعض [س ۶ : ۵۳

واعلموا انما اموالکم واولادکم فتنۃ

[س ۸ : ۲۸

الذین یومنون بالغیب [س ۲ : ۳

انما تنذر من اتبع الذکر و خشی الرحمان
بالغیب [س ۳٦ : ۱۱

للغیوب = بالغیب

فالصالحات قانتات حافظات للغیب بما
حفظ اللہ [س ۴ : ۳۴

غدا

غداً زمانہ مستقبل غیر معین وغیر محدود ۔ آئندہ ۔

وما تدری نفس ماذا تکسب غدا [س ۳۱ : ۳۴

غلف

غلف (جمع) واحد { اغلف غلاف میں بند ۔ / غلاف غلاف ۔ خزانہ ۔

وقالوا قلوبنا غلف [س ۲ : ۸۸

غلم

غلام (۱) لڑکا ۔

قالت انی یکون لی غلام و لم یمسسنی بشر
[س ۱۹ : ۲۰

(۲) نوجوان ۔

فانطلقا حتی اذا لقیا غلاما فقتلہ
[س ۱۸ : ۷۴

علی

(۱) اوپر -
(۲) مطابق -
(۳) بشرطیکہ -
(۴) خلاف - بمقابلہ - باوجودیکہ -

عمی

کور باطن - گمراہی -

و اما ثمود فھدیناھم فاستحبوا العمی علی الھدیٰ [س ۴۱ : ۱۷

عن

(۱) بہ نسبت -
(۲) بوجہ - بہ سبب -

فقال انی احببت حب الخیر عن ذکر ربی [س ۳۸ : ۳۲

قاتلوا الذین لا یؤمنون باللہ . . . ولا یدینون دین الحق من الذین اوتوا الکتاب حتی یعطوا الجزیۃ عن ید وھم صاغرون [س ۹ : ۲۹

غاب

غیب - جو حاضر نہیں - جو سامنے نہیں -
بالغیب - مخفی طور پر - نہ کہ دکھانے کو -

والذین عقدت ایمانکم فاتوھم نصیبھم
[س ۴ : ۳۳

او یعفوا الذی بیدہ عقدۃ النکاح [س ۲ : ۲۳۷

یاایھا الذین امنوا اوفوا بالعقود [س ۵ : ۱

(۳) سخت جھ - فہم - عقل -

ومن شر النفاثات فی العقد [س ۱۱۳ : ۴

عقدۃ اللسان زبان کی لکنت -

واحلل عقدۃ من لسانی [س ۲۰ : ۲۷

علق

علق (۱) قطرہ خون -

(۲) جونک یا کوئی ایسا کیڑا جو خون چوستا ھو -

ثم خلقنا النطفۃ علقۃ فخلقنا العلقۃ
مضغۃ [س ۲۳ : ۱۴

(۳) تعلق - محبت -

خلق الانسان من علق [س ۹۶ : ۲

علم

(۱) جاننا -

(۲) تمیز کرنا - فرق کرنا -

لنعلم من یتبع الرسول ممن ینقلب علی
عقبیہ [س ۲ : ۱۴۳

عسق - كذالك يوحي اليك والي الذين
من قبلك الله العزيز الحكيم [س ٤٢ : ١

عصا

(١) لاٹھي -
(٢) جماعت -

و اذ استسقي موسى لقومه فقلنا اضرب
بعصاك الحجر [س ٢ : ٦٠

عصر

عصر زمانه -

والعصر ان الانسان لفي خسر . . .
[س ١٠٣ : ١ و ٢

عفر

عفريت زبردست - مضبوط -

قال عفريت من الجن انا اتيك به قبل ان
تقوم من مقامك واني عليه لقوي امين
[س ٢٧ : ٣٩

عقد

عقدة (جمع عقد) -
(١) گره -
(٢) عهد -

عان

عین (جمع) واحد { اعین خوبصورت آنکھ والا مرد ۔ / عینا خوبصورت آنکھ والی عورت ۔

وزوجنٰھم بحور عین [س ۵۲ : ۲۰

عجل

عجلتم امر ربکم = عجلتم عن امر ربکم
(زمخشری)
= تم نے اپنے پروردگار کے حکم کو پورا نہ کیا ۔ تم نے اس کی نافرمانی کی ۔

قال بئسما خلفتمونی من بعدی ۔
اعجلتم امر ربکم [س ۷ : ۱۵۰

عرش

عرش (۱) تخت ۔
(۲) قدرت ۔
(۳) سلطنت ۔

عرف

اعراف (واحد عرف) اونچی جگہیں ۔ اعلیٰ مقامات ۔
علی الاعراف = علی معرفۃ اھل الجنۃ والنار (رازی)

عسق

حروف تہجی ۔

وذا النون اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر
علیه فنادي فی الظلمات [س ۲۱ : ۸۷

ظن

(۱) گمان کرنا ۔
(۲) یقینی طور پر جاننا ۔

الذین یظنون انهم ملاقوا ربهم وانهم الیه
راجعون [س ۲ : ۴۶

ظهر

ماظهر منها عورت کا چهره اور هاته جن کے ظاهر رهنے کا خدا نے حکم دیا هے ۔

اما النظر الی الا جنبیات فنقول یجوز
النظر الی مواضع الزینة الظاهرة منهن
وذالک الوجه والکف فی ظاهر الروایة کذا
فی الذخیرة (فتاوی عالمگیری)

امام ابوحنیفه کے نزدیک پاؤں کی طرف
نظر کرنا بھی جائز هے ۔ اور امام ابو یوسف
کے نزدیک باهیں بھی پرده میں داخل
نهیں ۔

وقل للمومنات یغضضن من ابصارهن
ویحفظن فروجهن ولایبدین زینتهن الا
ماظهر منها [س ۲۴ : ۳۱

فانفلق فکان کل فرق کالطود العظیم
[س ۲۶ : ۶۳

طور

اطواراً ترقی کرتے کرتے ۔

مالکم لاترجون للہ وقارا ۔ وقد خلقکم
اطوارا [س ۷۱ : ۱۳ و ۱۴

طہٰ

اے شخص = یارجل (رازی)

طٰہٰ ۔ ماانزلناعلیک القران لتشقی
[س ۲۰ : ۱ و ۲

ظل

ظل (۱) سایہ ۔

ولاالظل ولاالحرور [س ۳۵ : ۲۱

(۲) راحت ۔ (رازی)

وندخلھم ظلاظلیلا [س ۴ : ۵۷

ظلم

ظلمات (جمع) واحد ظلمت ۔

(۱) بہت اندھیرا ۔

(۲) مصیبتیں ۔ تکلیفیں ۔ (رازی)

قل من ینجیکم من ظلمات البروالبحر
تدعونہ تضرعاوخفیۃ [س ۶ : ۶۳

طسم

حروف تہجی –

طسم ـ تلک ایات الکتاب المبین
[س ۲۶ : ۱ و ۲ و س ۲۸ : ۱ و ۲

طغی

الطاغوت (جمع) سرکش لوگ – شیاطین –

والذین کفروا اولیاءهم الطاغوت یخرجونهم
من النور الی الظلمات [س ۲ : ۲۵۷

فی سبیل الطاغوت محض اپنے نفس کی خوشی کے لئے – جھوٹ کو بھی –

الذین امنوا یقاتلون فی سبیل اللہ ـ
والذین کفروا یقاتلون فی سبیل الطاغوت
[س ۴ : ۷۶

طمس

(۱) مسخ کر دینا ـ
(۲) نیست و نابود کر دینا ـ

امنوا بما نزلنا مصدقا لما معکم من قبل
ان نطمس وجوها [س ۴ : ۴۷

طود

پہاڑ یا زمین کا اونچا حصہ ـ

لعل المراد کونها طباقا کونها متوازیۃ لا انها متماسۃ (ابن کثیر)

الم تروا کیف خلق اللہ سبع سموت طباقا وجعل القمر فیھن نورا وجعل الشمس سراجا [س ۷۱ : ۱۵ و ۱۶

طرف

جمع اطراف -

(۱) نظر -

مھطعین مقنعی رءوسھم لا یرتد الیھم طرفھم وافئدتھم ھواء [س ۱۴ : ۴۳

(۲) شریف آدمی - سردار -

قال الذی عندہ علم من الکتاب انا اٰتیک بہ قبل ان یرتد الیک طرفک [س ۲۷ : ۴۰

طرق

الطارق صبح کا ستارہ -

طرائق (۱) ستاروں کے چلنے کے راستے = حبک (س ۵۱ : ۷

(۲) طرف سے مجازاً ظروف مراد ہے - یعنی ستارے -

ولقد خلقنا فوقکم سبع طرائق [س ۲۳ : ۱۷

طس

حروف تہجی -

طس تلک اٰیات القراٰن وکتاب مبین [س ۲۷ : ۱

تعلق رکھتا ہے -

[عبرانی زبان میں اس علم کو دبرھا حوف (دبرھا = منطق : حوف = طیر) اور یونانی زبان میں اورنیٹولوجیا (اورنیٹو = طیر؛ أولوجیا = منطق)] کہتے ہیں -

وورث سلیمان داود وقال یاایھاالناس
علمنامنطق الطیر [س ۲۷ : ۱۶
(عہدعتیق کی کتاب اول سلاطین باب ۵
آیۃ ۱۳ و باب ۴ آیۃ ۳۳)

طاف

الطوفان (۱) کوئی مصیبت جو لوگوں کو چاروں طرف سے گھیر لے -
(۲) سیلاب -

فاخذھم الطوفان وھم ظالمون [س ۲۹ : ۱۴
(۳) موت کثیر - (بخاری)
(۴) وباء - طاعون -

فارسلنا علیھم الطوفان والجراد والقمل
والضفادع والدم ایات مفصلات [س ۷ : ۱۳۳

طبق

درجہ -

لترکبن طبقاعن طبق [س ۸۴ : ۱۹
طباقا اوپر نیچے - درجہ بدرجہ -

قالوا اناتطیرنا بکم [س ۳۶ : ۱۸
قالوا اطیرنا بک و بمن معک ۔ قال
طائرکم عند اللہ [س ۲۷ : ۴۷
طیراً (جمع) مگر مفرد پر بھی اطلاق ہوتا ہے ۔
وقد یقع الطیر علی الواحد (صراح)
(۱) چڑیے ۔ پرند ۔ [س ۹ : ۳۸
الم یروا الی الطیر مسخرات فی جو السماء
[س ۱۶ : ۷۹
(۲) بدشگونیاں ۔ شامت اعمال ۔
قالوا طائرکم معکم [س ۳۶ : ۱۹
وارسل علیہم طیرا ابابیل [س ۱۰۵ : ۳
وکل انسان الزمناہ طائرہ فی عنقہ
[س ۱۷ : ۱۳
(۳) تیز رفتار گھوڑے ۔
وحشر لسلیمان جنودہ من الجن والانس
والطیر فہم یوزعون [س ۲۷ : ۱۷
(۴) سوار ۔
وتفقد الطیر فقال مالی لاا ری الہدہد ۔
ام کان من الغائبین [س ۲۷ : ۲۰
منطق الطیر یہ علم حیوانات الحیوان کا جس میں ہر
قسم کی جاندار چیزوں کا ذکر ہوتا ہے ایک شعبہ ہے ۔
یہ خاص کر پرندوں کی بناوٹ صورت اور عادات سے

فقلنا اضرب بعصاک الحجر [س ۲ : ۶۰
فاوحینا الی موسیٰ ان اضرب بعصاک البحر [س ۲۶ : ۶۳
= فاضرب لہم طریقا فی البحر یبسا (س ۲۰ : ۷۷)

(۴) مثال بیان کرنا ۔
وضرب اللہ مثلا [س ۱۶ : ۷۵
وقالوا ءالہتنا خیر ام ھو ۔ ما ضربوہ لک الا جدلا [س ۴۳ : ۵۸
کذالک یضرب اللہ الحق والباطل [س ۱۳ : ۱۷
فقلنا اضربوہ ببعضھا [س ۲ : ۷۳

(۵) کام میں لانا ۔ استعمال کرنا ۔
وخذ بیدک ضغثا فاضرب بہ [س ۳۸ : ۴۴

ضغث

قلیل متاع دنیا ۔ (نہایہ)
وخذ بیدک ضغثا فاضرب بہ [س ۳۸ : ۴۴

طار

طیر (۱) اڑنا ۔
وما من دابۃ فی الارض ولا طائر یطیر بجناحیہ الا امم امثالکم [س ۶ : ۳۸

(۲) بد شگونی ماننا ۔

ان الذين اجرموا كانوا من الذين امنوا يضحكون [س ٨٣ : ٢٩

(٢) خوش هونا ـ

فتبسم ضاحكا من قولها وقال رب اوزعني ان اشكر نعمتك التي انعمت علي وعلى والدي . . . [س ٢٧ : ١٩

(٣) تعجب كرنا ـ

وامراته قائمة فضحكت [س ١١ : ٧١

ضرب

عربي ميں اس كے معنے بہت هيں ـ اور كچهه هى ايسے فعل هيں جو اس كے معنى ميں داخل نهيں ـ قرآن مجيد ميں يهه ان معنوں ميں آيا هے ـ

(١) مارنا ـ

فاذا لقيتم الذين كفروا فضرب الرقاب [س ٤٧ : ٤

(٢) بند كرنا (تاج العروس)

فضربنا على اذانهم في الكهف سنين عددا [س ١٨ : ١١

(٣) چلنا ـ

و اذا ضربتم في الارض فليس عليكم جناح ان تقصروا من الصلوة [س ٤ : ١٠١

ضرب الارض = ضرب في الارض (تاج العروس

فاصبر کما صبر اولوا العزم من الرسل و لا تستعجل لهم [س ٤٦ : ٣٥

(٢) استقلال رکھنا ۔ مستقل رهنا ۔

واستعینوا بالصبر والصلوٰة [س ٢ : ٤٥

یاایها النبي حرض المومنین علی القتال ان یکن منکم عشرون صابرون یغلبوا مائتین و ان یکن منکم مائة یغلبوا الفا من الذین کفروا بانهم قوم لایفقهون [س ٨ : ٦٥

صلح

(١) اصلاح کرنا ۔ درست کرنا ۔

فمن تاب من بعد ظلمه واصلح فان الله یتوب علیه [س ٥ : ٣٩

(٢) صلح کرنا ۔ میل کرنا ۔

والصلح خیر [س ٤ : ١٢٨

صالح (١) ٹھیک کام کرنے والا ۔ اچھا آدمی ۔ نیک شخص ۔
(٢) زمانہ کے مناسب حال چلنے والا ۔ صلاحیت رکھنے والا ۔ لائق ۔

ان الارض یرثها عبادي الصالحون
[س ٢١ : ١٠٥

ضحک

(١) هنسنا ۔ ٹھٹھا کرنا ۔

وربک ـ فانسیه الشیطان ذکر ربه . . .
[س ۱۲ : ۴۲

قال ارءیت اذاوینا الی الصخرۃ فانی
نسیت الحوت وما انسٰنیه الاالشیطان
ان اذکرہ [س ۱۸ : ۶۳
(۶) ــ شیطان الفلاالعطش ــ پیاس ـ (قاموس)

واذکر عبدنا ایوب ـ اذنادیٰ ربه انی مسنی
الشیطان بنصب وعذاب [س ۳۸ : ۴۱
(۷) سانپ ـ اژدہا ـ

انها شجرۃ . . . طلعها کانه رؤس
الشیاطین [س ۳۷ : ۶۵

صار

اپنے سے ہلالینا ـ

قال فخذاربعۃ من الطیر فصرهن الیک
[س ۲ : ۲۶۰

صور (جمع) واحد صورۃ ـ
صورتیں ـ ـ

وله الملک یوم ینفخ فی الصور [س ۶ : ۷۳

صبر

(۱) استقلال کے ساتھ برداشت کرنا ـ

فصبر جمیل [س ۱۲ : ۱۸

وكذالك جعلنا لكل نبي عدوا شياطين
الانس والجن يوحي بعضهم الي بعض
زخرف القول غرورا [س ۶ : ۱۱۲]

(۴) دل کي خواهش - انسان کا نفس اماره -
نفسانيت -

فازلهما الشيطان عنها فاخرجهما مما كانا
فيه وقلنا اهبطوا بعضكم لبعض عدو
[س ۲ : ۳۶

فلولا اذ جاءهم باسنا تضرعوا ولكن قست
قلوبهم وزين لهم الشيطان ما كانوا يعملون
[س ۶ : ۴۳

يابني آدم لا يفتننكم الشيطان كما اخرج
ابويكم من الجنة ينزع عنهما لباسهما
ليريهما سواتهما [س ۷ : ۲۷

واما ينزغنك من الشيطان نزغ فاستعذ
بالله - انه سميع عليم - ان الذين اتقوا
اذا مسهم طئف من الشيطان تذكروا فاذا
هم مبصرون [س ۷ : ۲۰۰ و ۲۰۱

(۵) بلا - مصيبت -

هل انبئكم علي من تنزل الشياطين
[س ۲۶ : ۲۲۱

وقال للذي ظن انه ناج منهما اذكرني عند

تولاه فانه يضله ويهديه الى عذاب السعير
[س ۲۲ : ۳ و ۴

انا زينا السماء الدنيا بزينة الكواكب
وحفظا من كل شيطان مارد ـ لايسمعون
الي الملا الا علي ويقذفون من كل جانب
دحورا . . . [س ۳۷ : ۹ ـ ۹

وحفظنها من كل شيطان رجيم
[س ۱۵ : ۱۷

وماهو بقول شيطان الرجيم [س ۸۱ : ۲۵

ان الذين تولوا منكم يوم التقي الجمعان
انما استزلهم الشيطان ببعض ماكسبوا
[س ۳ : ۱۵۳

استحوذ عليهم الشيطان فانسيهم ذكر
الله اولئك حزب الشيطان ـ الاان حزب
الشيطان هم الخسرون ان الذين يحادون
الله ورسوله اولئک في الاذلين
[س ۵۸ : ۱۹ و ۲۰
= س ۳۱ : ۲۱ و س ۳ : ۱۷۵ و س ۴ : ۳۸
و ۶۰ و ۱۲۰ س ۱۷ : ۹۴

انا جعلنا الشياطين اولياء للذين لا
يومنون [س ۷ : ۲۷

الم تر انا ارسلنا الشياطين علي الكافرين
تورزهم ازا [س ۱۹ : ۸۳

الذي يتخبطه الشيطان من المس
[س ۲ : ۲۷۵

وما تنزلت به الشياطين [س ۲۶ : ۲۱۰

(۲) = جن - وحشي اور جنگلي انسان جو شهرون سے دور اور جنگلوں اور پهاروں اور ويران ميدانوں ميں رهتے هيں -

ومن الشياطين من يغوصون له ويعملون عملا دون ذالک [س ۲۱ : ۸۲

= ومن الجن من يعمل بين يديه باذن ربه (س ۳۴ : ۱۲)

فسخرنا الريح . . . والشياطين كل بناء وغواص [س ۳۸ : ۳٦ و ۳۷

= و حشر لسليمان جنوده من الجن والانس (س ۲۷ : ۱۷)

(۳) شيطاني كرنے والا - گمراه كرنے والا -

الشيطان يعدكم الفقر ويامركم بالفحشاء والله يعدكم مغفرة منه وفضلا [س ۲ : ۲٦۸

انما يريد الشيطان ان يوقع بينكم العداوة والبغضاء في الخمر والميسر ويصدكم عن ذكر الله وعن الصلوة [س ۵ : ۹۱

ومن الناس من يجادل في الله بغير علم ويتبع كل شيطان مريد كتب عليه انه من

= یدبر الامر (س ۱۰ : ۳)

سهم

شریک ہونا ۔

اذابق الی الفلک المشحون فساھم
[س ۳۷ : ۱۴۰ و ۱۴۱

شبہ

شبہ معلوم ہونا ۔ دکھائی دینا ۔

وما قتلوہ وما صلبوہ ولکن شبہ لھم
[س ۴ : ۱۵۷

متشابہ مثال ۔ استعارہ ۔ تشبیہ ۔

ھوالذی انزل علیک الکتاب منہ ایات
محکمات ھن ام الکتاب واخر متشابھات
[س ۳ : ۹

شد

شدادا کواکب ۔

وبنینا فوقکم سبعا شدادا وجعلنا سراجا
وھاجا [س ۷۸ : ۱۲

شطن

شیطان (جمع شیاطین)

(۱) شیطان ۔ مخلوق مزعومہ ومخلوق قہرمانی عرب جاہلیت ۔

الذین یاکلون الربوا لایقومون الاکما یقوم

(۲) کواکب ۔ (مجازاً ظرف سے مظروف) ۔

الم تروا کیف خلق اللہ سبع سموت طباقا
وجعل القمر فیھن نورا وجعل الشمس
سراجا [س ۷۱ : ۱۵ و ۱۶

ابواب السماء خیر وبرکت ۔

فی قولہ لاتفتح لھم ابواب السماء اقوال
والقول الرابع لاتنزل علیھم البرکۃ والخیر
وھو ماخوذ من قولہ ففتحنا ابواب السماء
بماء منھمر (رازی)

سمیا برابر ۔ ھمسر ۔

رب السموت والارض وما بینھما فاعبدہ
واصطبر لعبادتہ ۔ ھل تعلم لہ سمیا
[س ۱۹ : ۶۵

لم نجعل لہ من قبل سمیا [س ۱۹ : ۷

سوي

سویا پورا ۔

قال ایتک الا تکلم الناس ثلث لیال سویا
[س ۱۹ : ۱۰

= قال ایتک الا تکلم الناس ثلاثۃ ایام الا
رمزا (س ۳ : ۴۰)

استوی علی العرش کرسی پر جلوہ گر ھوا ۔ حکومت
کرنے بیٹھا ۔

ثم استوی الی السماء وھی دخان
[س ۴۱ : ۱۱

والسماء ذات البروج [س ۸۵ : ۱

فلیمدد بسبب الی السماء [س ۲۲ : ۱۵

اصلھا ثابت وفرعھا فی السماء [س ۱۴ : ۲۴

تبارک الذی جعل فی السماء بروجا وجعل
فیھا سراجا وقمرا منیرا [س ۲۵ : ۶۲

(۳) بادل ۔ (قاموس)

وارسلنا السماء علیھم مدرارا [س ۶ : ۶

ففتحنا ابواب السماء بماء منھمر
[س ۵۴ : ۱۱

وینزل من السماء من جبال فیھا من برد
[س ۲۴ : ۴۳

والسماء ذات الرجع [س ۸۶ : ۱۱

سموات (جمع)

(ا) فضائے محیط بلحاظ اس کے انقسام و ابعاد متعددہ کے ۔

ھو الذی خلق لکم ما فی الارض جمیعا
ثم استوی الی السماء فسویھن سبع سموات
[س ۲ : ۲۷

تنزیلا ممن خلق الارض والسموت العلی
[س ۲۰ : ۴

سلام قولا من رب رحیم [س ۳۶ : ۵۸

واللہ یدعوا الی دار السلام [س ۱۰ : ۲۵

(۳) سلام بمعنی قطع تعلق ۔

وعباد الرحمان الذین یمشون علی الارض هونا واذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما

[س ۲۵ : ۶۳

فاصفح عنهم وقل سلام ۔ فسوف یعلمون

[س ۴۳ : ۸۹

سما

اسم (جمع اسماء) تعریف ۔ ماهیت ۔

و علم آدم الاسماء کلها [س ۲ : ۳۱

سماء (۱) آسمان ۔ وہ نیلی چیز جو ہم کو اوپر دکھائی دیتی ہے ۔

انا زینا السماء الدنیا بزینة الکواکب

[س ۳۷ : ۶

الم یروا الی الطیر مسخرات فی جو السماء

[س ۱۶ : ۸۱

الذی جعل لکم الارض فراشا والسماء بناء

[س ۲ : ۲۲

(۲) فضائے بلند محیط ۔

والسماء ذات الحبک [س ۵۱ : ۷

سلم

(۱) مطیع کرنا ۔ مطیع ہونا ۔

بلی من اسلم وجهه لله [س ۲ : ۱۱۲

فلما اسلما وتله للجبین [س ۳۷ : ۱۰۳

(۲) اسلام قبول کرنا ۔

قل انی امرت ان اکون اول من اسلم ولا تکونن
من المشرکین [س ۹ : ۱۴

اسلم له = اس کا مطیع ہونا ۔

وله اسلم من فی السموت والارض طوعا وکرها
[س ۳ : ۸۲

وامرت ان اسلم لرب العالمین [س ۴۰ : ۶۶

اسلام (یہ لفظ عربی نہیں بلکہ عبری شلم سے مشتق ہے) زور سے سعی کرنا ۔ جدوجہد کرنا ۔ کوشش کرنا ۔

= فمن اسلم فاولئک تحروا رشدا (س ۷۲ : ۱۴

ان الدین عند الله الاسلام [س ۳ : ۱۸

سلام (۱) سلام ۔ امن دینا ۔ سلامتی چاہنا ۔

واذا جاءک الذین یؤمنون بایاتنا فقل
سلام علیکم [س ۶ : ۵۴

ولا تقولوا لمن القی الیکم السلام لست
مؤمنا [س ۴ : ۹۴

(۲) صلح ۔ امن ۔

اذ قال لابيه وقومه ماذا تعبدون - ائفكا
الهة دون الله تريدون - فما ظنكم برب
العالمين - فنظر نظرة في النجوم فقال
اني سقيم [س ٣٧ : ٨٥ - ٨٩

سكر

(١) نشه هونا -

ومن ثمرات النخيل و الاعناب تتخذون
منه سكرا ورزقا حسنا [س ١٦ : ٦٧

(٢) نيند کي خمار ميں هونا -

لاتقربوا الصلوة وانتم سكارى حتى تعلموا
ما تقولون [س ٤ : ٤٣

ولو فتحنا عليهم بابا من السماء فظلوا فيه
يعرجون لقالوا انما سكرت ابصارنا بل
نحن قوم مسحورون [س ١٥ : ١٤ و ١٥

سكن

سكينة تسكين - اطمينان قلب -

هو الذي انزل السكينة في قلوب المؤمنين
ليزدادوا ايمانا مع ايمانهم [س ٤٨ : ٤

سكن اليه = وه اس کی طرف متوجه هوا - اس نے
اس کی طرف رغبت کی -

وجعل منها زوجها ليسكن اليها
[س ٧ : ١٨٩

سقط

سقط في ایدیهم (ان کے سر) ان کے هاتهوں میں گرائے گئے ۔ وہ اپنے سروں کو هاتهوں پر ٹیک کر بیٹھ گئے ۔ وہ نادم هوئے ۔

ولما سقط فی ایدیهم ورأوا انهم قد ضلوا قالوا لئن لم یرحمنا ربنا و یغفر لنا لنکونن من الخاسرین
[س ۷ : ۱۴۹

سقف

سقفا محفوظا ۔ آسمان کو چهت اسلئے کہتے هیں که وہ زمین کے لئے مانند گهر کی چهت کے هے ۔
سمي السماء سقفا لانها للارض كالسقف للبيت (رازي)

وجعلنا السماء سقفا محفوظا
[س ۲۱ : ۳۲

سقم

(۱) تهک جانا ۔

فالتقمه الحوت وهو مليم ۔ فلولا انه كان من المسبحين للبث فی بطنه الی یوم یبعثون ۔ فنبذناه بالعراء وهو سقيم
[س ۳۷ : ۱۴۲ ۔ ۱۴۵

(۲) رنجیدہ هونا ۔

وهو الذي سخر لكم البحر لتاكلوا منه لحما طريا و تستخرجوا منه حلية تلبسونها [س ۱۶ : ۱۴

الم تروا ان الله سخر لكم ما في السموات وما في الارض واسبغ عليكم نعمه ظاهرة وباطنة [س ۳۱ : ۲۰

وسخر لكم الفلك لتجري في البحر بامره و سخر لكم الانهار وسخر لكم الشمس والقمر دائبين وسخر لكم الليل والنهار [س ۱۴ : ۳۲ و ۳۳

سدر

بیری کا درخت ـ عرب میں یہی درخت ہے جس کے سایہ میں مسافر ٹھہرتے اور آرام کرتے ہیں جس کے سایہ میں لوگ جمع ہوتے ہیں ـ

في سدر مخضود [س ۵۶ : ۲۸

= وندخلهم ظلا ظليلا (س ۴ : ۵۷)

سدرة المنتهى جنت کا وہ مقام جس کے آگے کی حقیقت کچھ معلوم نہیں ـ علم کا انتہائی درجہ ـ

ولقد راه نزلة اخرى عند سدرة المنتهى [س ۵۳ : ۱۳ و ۱۴

والبحر المسجور [س ۵۲ : ۶

سجل

سجیل لکھا ہوا ۔ مقرر کیا ہوا ۔

اي مما کتب لهم انهم یعذبون بها ۔ قال الله تعلی ما ادریک ما سجین کتاب مرقوم و السجیل بمعلي السجین (قاموس)

ترمیهم بحجارة من سجیل [س ۱۰۵ : ۴

سحر

(۱) جادو ۔

وماکفر سلیمان ولکن الشیاطین کفروا یعلمون الناس السحر [س ۲ : ۱۰۲

فلما القوا سحروا اعین الناس [س ۷ : ۱۱۶

فاذا حبالهم وعصیهم یخیل الیه من سحرهم انها تسعي [س ۲۰ : ۶۶

(۲) جھوٹ ۔ دھوکا ۔ (رازی)

ولئن قلت انکم مبعوثون مٌن بعد الموت لیقولن الذین کفروا ان هذا الاسحر مبین [س ۱۱ : ۷

سخر

کام میں دینا ۔

سبل

فی سبیل اللہ خدا کی راہ میں - محض خدا کے لئے - حق کے لئے - کسی خودغرضی سے نہیں -

وجاھدوا باموالکم وانفسکم فی سبیل اللہ ذالکم خیر لکم ان کنتم تعلمون [س ۹ : ۴۱

فی سبیل الطاغوت جھوٹ کے لئے - خودغرضی سے -

والذین کفروا یقاتلون فی سبیل الطاغوت [س ۴ : ۷۶

سبع

سبع سات - عربی میں سات ستر اور سات سو سے کوئی خاص عدد مراد نہیں ہوتا بلکہ اس سے کثرت مراد لیتے ہیں - متعدد -

ثم استوی الی السماء فسوٰھن سبع سموات [س ۲ : ۲۹

ان تستغفر لھم سبعین مرۃ فلن یغفر اللہ لھم [س ۹ : ۸۰

سجر

(۱) (آگ میں) جلنا -

یسحبون فی الحمیم ثم فی النار یسجرون [س ۴۰ : ۷۱ و ۷۲

(۲) جوش مارنا -

و البنين و القناطير المقنطرة من
الذهب والفضة والخيل المسومة والانعام
والحرث [س ۳ : ۱۴

مسومين بربادي كرنے والے - تهلكة الني والے -

بلى ان تصبروا وتتقوا ويأتوكم من فورهم
هذا يمددكم ربكم بخمسة آلاف من الملئكة
مسومين [س ۳ : ۱۲۵

سبح

(۱) تيرنا -

والشمس تجري لمستقرلها . . . .
والقمر قدرناه منازل . . . لا الشمس
ينبغي لها ان تدرك القمر ولا الليل سابق
النهار - وكل في فلك يسبحون
[س ۳۶ : ۳۸ - ۴۰

فالتقمه الحوت و هو مليم - فلولا انه كان
من المسبحين للبث في بطنه الى يوم
يبعثون [س ۳۷ : ۱۴۲ - ۱۴۴

(۲) تسبيح كرنا -

الذين يحملون العرش ومن حوله يسبحون
بحمد ربهم ويؤمنون به
[س ۴۰ : ۷

ساع

ساعة ایک گھنٹہ ـ کچھ وقت ـ تھوڑی دیر ـ

فاذا جاء اجلهم لا يستاخرون ساعة ولا يستقدمون [س ٧ : ٣٤

الساعة عذاب کی گھڑی ـ وقت ـ

اقتربت الساعة وانشق القمر [س ٥٤ : ١

قد خسر الذين كذبوا بلقاء الله حتى اذا جاءتهم الساعة بغتة قالوا يا حسرتنا على ما فرطنا فيها [س ٦ : ٣١

ساق

كشف عن الساق = اس نے اپنی پنڈلی کھول دی ـ وہ گھبرا گیا ـ

قيل لها ادخلي الصرح ـ فلما رأته حسبته لجة و كشفت عن ساقيها ـ قال انه صرح ممرد من قوارير [س ٢٧ : ٤٤

يوم يكشف عن ساق ويدعون الى السجود فلا يستطيعون [س ٦٨ : ٤٢

سام

مسومة نشان والے ـ

زين للناس حب الشهوات من النساء

ولهم فيها ازواج مطهرة [س ۲ : ۲۵

ادخلوا الجنة انتم وازواجكم تحبرون

[س ۴۳ : ۷۰

احشروا الذين ظلموا وازواجهم وماكانوا يعبدون من دون الله فاهدوهم الي صراط الجحيم [س ۳۷ : ۲۲ و ۲۳

(۳) بيوي -

وان اردتم استبدال زوج مكان زوج [س ۴ : ۲۰

زكي

زكوة (۱) پاكيزگي -

واتيناه الحكم صبيا وحنانا من لدنا وزكوة

[س ۱۹ : ۱۲ و ۱۳

والذين للزكوة فاعلون [س ۲۳ : ۴

(۲) خيرات - زكوة -

واقيموا الصلوة واتوا الزكوة [س ۲ : ۴۳

زمل

المزمل چادر لپيٹے ہوئے - فكر سے منهه لپيٹے ہوئے - اپنے خيال ميں ڈوبے ہوئے -

يا ايها المزمل قم الليل الا قليلا نصفه او انقص منه قليلا او زد عليه ورتل القران ترتيلا [س ۷۳ : ۱ - ۴

رکض

(۱) گھوڑے کو ایڑ مارنا ۔

ارکض برجلک ۔ ھذا مغتسل بارد وشراب
[س ۳۸ : ۴۲

(۲) زوروں سے بھاگنا ۔ [س ۲۱ : ۱۲ و ۱۳

رمی

تیر مارنا ۔

وما رمیت اذ رمیت ولکن اللہ رمی
[س ۸ : ۱۷

زاج

زوج (۱) جوڑا ۔

وانہ خلق الزوجین الذکر والانثی
[س ۵۳ : ۴۵

سبحان الذی خلق الازواج کلھا
[س ۳۶ : ۳۶

(۲) قسم ۔

ومن کل الثمرات جعل فیھا زوجین اثنین
[س ۱۳ : ۳

ھذا فلیذوقوہ حمیم و غساق و اخر من شکلہ ازواج
[س ۳۸ : ۵۷ و ۵۸

(۳) ساتھی ۔

احل لكم ليلة الصيام الرفث الى نسائكم
[س ۲ : ۱۸۷

رفع

(۱) اونچا کرنا -

الله الذي رفع السموت بغير عمد ترونها
[س۱۳ : ۲

رفع سمكها فسويها [س ۷۹ : ۲۸

(۲) بلند مرتبہ کرنا -

وهو الذي جعلكم خلائف الارض ورفع بعضكم فوق بعض درجات ليبلوكم فيما اتيكم
[س ۶ : ۱۶۶

(۳) اٹھالینا - موت دینا -

وما قتلوه وما صلبوه ولكن شبه لهم . . بل رفعه الله اليه [س ۴ : ۱۵۷ و ۱۵۸

رقم

رقیم کتبہ -

الرقيم الكتاب مرقوم مكتوب من الرقم -
(بخاری)
قال سعيد عن ابن عباس الرقيم اللوح من الرصاص كتب عاملهم اسماءهم (بخاری)

ام حسبت ان اصحاب الكهف والرقيم كانوا من اياتنا عجبا [س ۱۸ : ۹

قالوا فرعون فقولا انا رسول رب العالمين
[س ۲۶ : ۱۶

رصد

واقعدوا لهم كل مرصد اور بيٹھو ان كي گرفتاري کے لئے ھر مرصد يعني راستے پر جہاں سے وہ (مکہ میں) جانا چاھیں ۔ ان کے راستے روک لو کہ وہ ملکوں میں نہ پھیل سکیں ۔

كل ممر ودكل ممر و مجتاز ترصدونهم به ۔ (زمخشري)

كل ممر لئلا ينبسطوا في البلاد (بيضاوي)

رغب

(۱) انحراف کرنا ۔

ومن يرغب عن ملة ابراهيم الا من سفه نفسه
[س ۲ : ۱۳۰

(۲) رغبت کرنا ۔

انا الي الله راغبون [س ۹ : ۵۹

رفث

(۱) بیہودہ یا بری یا لغویات کہنا ۔

فمن فرض فيهن الحج فلا رفث ولا فسوق ولا جدال في الحج [س ۲ : ۱۹۷

(۲) صحبت ۔

رجم

(۱) پتھر مارنا ۔

لئن لم تنتهوا لنرجمنکم [س ۳۶ : ۱۸

(۲) دور کرنا ۔ لعنت کرنا ۔

قال فاخرج منها فانک رجیم [س ۱۵ : ۳۴

(۳) اٹکل کرنا ۔

ولقد زینا السماء الدنیا بمصابیح وجعلنٰھا

رجوما للشیاطین [س ۶۷ : ۵

رجما بالغیب اٹکل سے ۔ [س ۱۸ : ۲۲

رزق

رزق (۱) حصہ ۔

کلما رزقوا منها من ثمرة رزقا قالوا ھٰذا الذی

رزقنا من قبل واتوا به متشابها [س ۲ : ۲۵

(۲) باعث زندگی ۔

(۳) شکریہ ۔ قدردانی ۔

افبھٰذا الحدیث انتم مدھنون وتجعلون

رزقکم انکم تکذبون [س ۵۶ : ۸۱ و ۸۲

رسل

رسول یہہ لفظ عربی میں مذکر مونث واحد تثنیہ جمع ہر طرح سے استعمال ہوتا ہے ۔

مطالبته و یصبر علیه بزیادة یبذلها له
تکلف لها یفتدي من اسر المطالبة و
الحبس ویدفع من وقت الي وقت فیشتد
ضررة وتعظم مصیبته ویعلوه الدین حتی
یستغرق جمیع موجودة فیربوا المال علي
المحتاج من غیر نفع یحصل له ویزید
مال المرابي من غیر نفع یحصل منه لاخیه
فیاکل مال اخیه بالباطل ویحصل اخوه
علی غایة الضرر ـ (حافظ ابن القیم کتاب
اعلام الموقعین)
الربا هو استغلال الغنی حاجة الفقیر ـ
(مفتی محمد عبده)
یاایها الذین امنوا لا تاکلوا الربوا اضعافا
مضاعفة [س ۳ : ۱۲۹

رتل

ترتیب دینا ـ

وقال الذین کفروا لولا نزل علیه القرآن
جملة واحدة ـ کذالک لنثبت به فوادک
ورتلناه ترتیلا [س ۲۵ : ۳۲

رجع

ذات الرجع = ذات المطر = پانی برسانے والا ـ
(ابن عباس)

(۱) ماں اور باپ کی طرح پالنے والا ۔
الحمد للہ رب العالمین [س ۱ : ۱

(۲) مالک ۔ بادشاہ ۔
ومن الجن من یعمل بین یدیہ باذن ربہ
[س ۳۴ : ۱۲

(۳) بڑا بھائی ۔
قالوا یا موسیٰ انا لن ندخلھا ابدا ما داموا
فیھا فاذھب انت وربک فقاتلا انا ھھنا
قاعدون [س ۵ : ۲۴

ربا

الربوا وہ سود جو قرض پر لیا جاتا ہے اور جس کو دو گونہ اور سہ گونہ لیا کرتے ہیں ۔
(امام رازی کی رائے میں الربا پر الف ولام معہود ذہنی ہے اور عرب میں اور کوئی ربا معہود و مروج بھی نہ تھا ۔) [س ۲ آیات ۲۷۸ ۔ ۲۸۲

الذی کانوا یفعلونہ فی الجاھلیۃ مثل ان
یوخر دینہ ویزیدہ فی المال وکلما اخرہ زاد
فی المال حتی تصیر المائۃ عندہ الافا
مولفۃ ۔ و فی الغالب لیفعل ذالک الا
معدم محتاج فاذا رأی المستحق یوخر

(۲) وحي -

يُنزِّل الملٰئكة بالروح من امره على من يشاء من عباده ان انذروا انه لا اله الا انا فاتقون [س ۱۶ : ۲

تنزل الملٰئكة والروح فيها باذن ربهم [س ۹۷ : ۴

ويسئلونك عن الروح قل الروح من امر ربي [س ۱۷ : ۸۵

وكذالك اوحينا اليك روحا من امرنا [س ۴۲ : ۵۲

ريح (۱) هوا -

(۲) خبر -

ولما فصلت العير قال ابوهم اني لاجد ريح يوسف لولا ان تفندون [س ۱۲ : ۹۴

تذهب ريحكم تمهاري هوا اكهڑ جائے گي - [س ۸ : ۴۶

رب

ماں باپ کي طرح پالنا - پرورش کرنا -

وقل رب ارحمهما كما ربيٰني صغيرا [س ۱۷ : ۲۴

ذکر

ذکر (۱) یاددھانی ۔ نصیحت ۔

ان ھو الا ذکر للعالمین [س ۱۲ : ۱۰۴

والقران ذی الذکر [س ۳۸ : ۱

(۲) یاد رکھنا ۔ خیال رکھنا ۔

فاذکرونی اذکرکم واشکروالی ولا تکفرون

[س ۲ : ۱۵۲

قد افلح من تزکی وذکر اسم ربہ فصلی

[س ۸۷ : ۱۴ و ۱۵

(۳) تذکرہ ۔ ذکر خیر ۔

ذکر رحمة ربک عبدہ زکریا [س ۱۹ : ۱

ورفعنا لک ذکرک [س ۹۴ : ۴

(۴) یاد دلانا ۔ نصیحت کرنا ۔

فذکر ان نفعت الذکری [س ۸۷ : ۹

راح

روح (رائےمفتوحہ الف ساکن) رحمت ۔

لا تایئسوا من روح اللہ [س ۱۲ : ۸۷

روح (رائےمضموم واو ساکن) (۱) روح ۔

روح الامین (س ۲۶ : ۱۹۳ } جبریل
روح القدس (س ۱۶ : ۱۰۲ }

(س ۲ : ۹۷

قل یا ایہا الکافرون ۔ ۔ ۔ لکم دینکم ولی دین [س ۱۰۹ : ۱ - ۶

مالک یوم الدین [س ۱ : ۳

(۲) اصول جزا وسزا ۔ دین ۔

ان الدین عند اللہ الاسلام [س ۳ : ۱۸

(۳) تابع ہونا ۔

فلو لا اذا بلغت الحلقوم وانتم حینئذ تنظرون ونحن اقرب الیہ منکم ولکن لا تبصرون ۔ فلولا ان کنتم غیر مدینین ترجعونہا ان کنتم صادقین

[س ۵۶ : ۸۳ - ۸۷

قاتلوا الذین لا یومنون باللہ ولا بالیوم الاخر ولا یحرمون ما حرم اللہ ورسولہ ولا یدینون دین الحق ۔ ۔ ۔ [س ۹ : ۲۹

دثر

المدثر چادر لپیٹے ہوئے ۔ کپڑے منہہ لپیٹے ہوئے ۔

یا ایہا المدثر قم فانذر [س ۷۴ : ۱ و ۲

دخن

دخان دھواں دھار ۔ تاریک ۔

ثم استوی الی السماء وھی دخان

[س ۴۱ : ۱۱

فخلف من بعدهم خلف ورثوا الكتاب
ياخذون عرض هذا الادنى [س ۷ : ۱۶۹

آخلف = آگے بڑھ جانا ۔

وما انفقتم من شئي فهو يخلفه [س ۳۴ : ۳۹

خليفه (جمع خلفاء) جانشين ۔ نائب ۔

يا داود انا جعلناک خليفة في الارض فاحکم
بين الناس بالحق ولا تتبع الهوى فيضلک
عن سبيل الله [س ۳۸ : ۲۶

خمر

خمر (۱) کوئي ڈھکني چيز ۔

يسئلونک عن الخمر والميسر قل فيهما
اثم کبير ومنافع للناس واثمهما اکبر من
نفعهما [س ۲ : ۲۱۹

(۲) عورتوں کی اوڑھني ۔

وليضربن بخمرهن على جيوبهن
[س ۲۴ : ۳۱

دان

دين (۱) حساب ۔

ان عدة الشهور عند الله اثنا عشر شهرا في
کتاب الله . . . ذالک الدين القيم
فلا تظلموا فيهن انفسکم [س ۹ : ۳۶

خسف

یخسف اللہ بہم الارض = خدا ان کے پاؤں تلے سے زمین نکال دے گا - جس بل بوطہ پر وہ اچھل رہے ہیں وہ نیست و نابود ہوجائے گا - وہ ذلیل ہوجائیں گے -

فخسفنا بہ وبدارہ الارض - فما کان لہ من فئۃ ینصرونہ من دون اللہ و ما کان من المنتصرین [س ۲۸ : ۸۱

افامن الذین مکروا السیات ان یخسف اللہ بہم الارض او یاتیہم العذاب من حیث لا یشعرون [س ۱۶ : ۴۵

خلد

رہنا - دیر تک رہنا -

والذین کفروا و کذبوا بایاتنا اولئک اصحاب النار - ہم فیہا خالدون [س ۲ : ۳۹

مخلدون مزین کئے ہوے - (بحر المحیط)

یطوف علیہم ولدان مخلدون با کواب و اباریق و کاس من معین [س ۵۶ : ۱۷

خلف

خلف (خا و لام بالفتحہ) = نیک اولاد

خلف (خا فتحہ لام سکون) = ناخلف اولاد

خاط

خيط سوت -
الخيط الابيض = صبح كي سفيدي -
الخيط الاسود = رات كی اندهيري -

وكلوا واشربوا حتي يتبين لكم الخيط
الابيض من الخيط الاسود من الفجر
[س ۲ : ۱۸۷]

ختم

مهر كرديا - بند كرديا -

افرءيت من اتخذ الهه هويه و اضله الله
علي علم وختم علي سمعه وقلبه وجعل علي
بصره غشاوة [س ۴۵ : ۲۳
= لهم قلوب لايفقهون بها ولهم اعين لا
يبصرون بها ولهم اذان لايسمعون بها
(س ۷ : ۱۷۹)
خاتم (تابالفتحه) = مهر - تصديق كرنے والا -
مصدق -
ماكان محمد ابا احد من رجالكم و لكن
رسول الله وخاتم النبين [س ۳۳ : ۴۰
= رسول من عند الله مصدق لما معهم
(س ۲ : ۱۰۱)

حي

احیاء (۱) مردہ چیز میں جان ڈالنا ۔ زندہ کرنا ۔

(۲) ہدایت کرنا ۔

یا ایھا الذین امنوا استجیبوا للہ وللرسول

اذا دعاکم لما یحییکم [س ۸ : ۲۴

او من کان میتا فاحییناہ و جعلنا لہ نورا

یمشی بہ فی الناس کمن مثلہ فی الظلمات

لیس بخارج منھا [س ۶ : ۱۲۳

وما یستوی الاحیاء ولا الاموات ۔ ان اللہ

یسمع من یشاء ۔ وما انت بمسمع من

فی القبور [س ۳۵ : ۲۲

خار

خیر (۱) نیکی ۔

وما تفعلوا من خیر یعلمہ اللہ

[س ۲ : ۱۹۷

(۲) مال ۔ دولت ۔ (بخاری)

قل ما انفقتم من خیر فللوالدین والاقربین

والیتمی والمساکین وابن السبیل

[س ۲ : ۲۱۵

حم . . . کتاب فصلت . . . آیاتہ قرآنا
عربیا لقوم یعلمون [س ۴۱ : ۱ - ۳

حمل

حمل الامانة = (اپنے) ذمے سے سبکدوش نہ ہونا ۔ امانت کا بار اپنے ذمے رکھنا ۔ امانت میں خیانت کرنا ۔

انا عرضنا الامانة علی السموت و الارض
والجبال فابین ان یحملنها و اشفقن
منها وحملها الانسان ۔ انہ کان ظلوما جہولا
[س ۳۳ : ۷۲

حمالة الحطب لگائی بجھائی کرنے والی - بحث میں چنگاری چھوڑنے والی ۔

تبت یدا ابی لھب وتب . . .
سیصلی نارا ذات لھب وامراتہ حمالة
الحطب [س ۱۱۱ : ۱ - ۴

حنث

عدول حکمی کرنا ۔ گناہ کرنا ۔

انھم کانوا قبل ذالک مترفین وکانوا یصرون
علی الحنث العظیم [س ۵۶ : ۴۶

وخذ بیدک ضغثا فاضرب بہ ولا تحنث
[س ۳۸ : ۴۴

وقال الفراء حصرهم ان یدخلوا من البیت
الحرام (رازی)

حصن

احصان -

(۱) پاکدامنی -

محصنین غیر مسافحین [س ۴ : ۲۴

محصنات غیر مسافحات [س ۴ : ۲۵

ومریم ابنت عمران التی احصنت فرجها
[س ۶۶ : ۱۲

(۲) آزادی -

فعلیهن نصف ما علی المحصنات من
العذاب [س ۴ : ۲۵

حرمت علیکم امهاتکم . . . والمحصنات
من النساء الا ما ملکت ایمانکم [س ۴ : ۲۴

(۳) پاکدامنی کے لئے نکاح کرنا -

فاذا احصن فان اتین بفاحشة . . .
[س ۴ : ۲۵

حم

حا میم حروف تہجی -

حم - تنزیل الکتاب من الله العزیز الحکیم
[س ۴۰ : ۱

(۲) توصل کا ذریعہ ۔

حجر

حجر (جمع حجارۃ)
(۱) پتھر ۔
(۲) مصیبت ۔

ترمیہم بحجارۃ من سجیل [س ۱۰۵ : ۴
(۳) روکنے والا (سردار) ۔ لوگوں کو بہکانے والا ۔
فاتقوا النار التی وقودھا الناس والحجارۃ
[س ۲ : ۲۴

الحجر وادی القری جہاں قوم ثمود رھتی تھی ۔
اصحاب الحجر قوم ثمود ۔ [س ۱۵ : ۸۰

حصر

احصروھم ان کو قید کرو اور ملک میں تصرف کرنے سے روکو ۔

فاذا انسلخ الاشھر الحرم فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموھم وخذوھم واحصروھم . .
[س ۹ : ۵

« احصروھم و قیدو ھم و امنعوھم من التصرف فی البلاد وعن ابن عباس حصرھم ان یحال بینھم وبین المسجد الحرام (زمخشری)
و قیل امنعوھم من دخول مکۃ والتصرف فی بلاد الاسلام (معالم التنزیل)

جنح

اجنحہ (جمع) قدرت - قوت -

جاعل الملئکۃ رسلا اولی اجنحۃ مثنی و
ثلاث ورباع [س ۳۵ : ۱

جہد

جدو جہد کرنا - سخت کوشش کرنا -

یاایہا النبی جاھد الکفار والمنافقین و
اغلظ علیہم [س ۹ : ۷۳

حور

حور (جمع) واحد { احور (مذکر) حورا (مونث)

خوبصورت بڑی بڑی آنکھ والے مرد و عورت -

وزوجناھم بحور عین [س ۴۴ : ۵۴

حبک

حبک ستارون کے چلنے کے راستے -

والسماء ذات الحبک [س ۵۱ : ۷

قیل الطرائق وعلی ھذا فیحتمل ان یکون
المراد طرائق الکواکب وممرالھا (رازی)

حبل

(۱) رسا -

ومن الجن من یعمل بین یدیه باذن ربه
[س ۳۴ : ۱۲]
= کتاب عهد عتیق سلاطین (۱) باب ۵
و کتاب سموایل (۲) باب ۵ آیت ۱۱

فلما قضینا علیه الموت مادلهم علی موته
الا دابة الارض تاکل منسأته۔ فلما خر تبینت
الجن ان لوکانوا یعلمون الغیب ما لبثوا
فی العذاب المهین [س ۳۴ : ۱۴

قال عفریت من الجن انا اتیک به قبل ان
تقوم من مقامک [س ۲۷ : ۳۹

قل اوحی الی انه استمع نفر من الجن
[س ۷۲ : ۱

یا معشر الجن قد استکثرتم من الانس
[س ۶ : ۱۲۹

یا معشر الجن والانس الم یاتکم رسل منکم
یقصون علیکم آیاتی وینذرونکم لقاء یومکم
هذا [س ۶ : ۱۳۱

لقد ذرانا لجهنم کثیرا من الجن والانس
لهم قلوب لا یفقهون بها ولهم اعین لا یبصرون
بها ولهم آذان لا یسمعون بها اولئک کالانعام
بل هم اضل اولئک هم الغافلون [س ۷ : ۱۷۹

والجان خلقناه من قبل من نار السموم
[س ۱۵ : ۲۷

وخلق الجان من مارج من نار [س ۵۵ : ۱۵
= قال انا خیر منه خلقتنی من نار
(س ۷ : ۱۲)

جن (۱) شیطان ۔
واذ قلنا للملئکۃ اسجدوا لادم فسجدوا الا ابلیس کان من الجن ففسق عن امر ربہ
[س ۱۸ : ۵۰

وجعلوا بینہ وبین الجنۃ نسبا ۔ ولقد علمت الجنۃ انہم لمحضرون
[س ۳۷ : ۱۵۸

(۲) مخلوق مزعومہ و مظنونہ غیر مرئی عرب جاہلیت ۔
وانا ظننا ان لن تقول الانس و الجن علی اللہ کذبا ۔ و انہ کان رجال من الانس یعوذون برجال من الجن فزادوہم رہقا
[س ۷۲ : ۵ و ۶

(۳) وحشی اور جنگلی انسان جو شہروں سے دور اور جنگلوں اور پہاڑوں اور ویران میدانوں میں (چھپے) رہتے ہیں ۔
وحشر لسلیمان جنودہ من الجن والانس
[س ۲۷ : ۱۷

فلنا الجزیۃ والا لکتب سنۃ اثنتی عشرۃ فی صفر (طبری)

اس کے معنی غیر مذہب والے (ذمی) بھی اپنی محافظت کا معاوضہ جانتے تھے چنانچہ جزیہ ادا کرتے وقت وہ حسب ذیل نوشتہ دیتے تھے -

انا قد ادینا الجزیۃ التی عاھدنا علیھا خالد علی ان یمنعونا و امیرھم البغی من المسلمین وغیرھم (طبری)

جلب

جلابیب جمع (واحد جلباب) چادر - اوڑھنی -

یا ایھا النبی قل لازواجک وبناتک ونساء المومنین یدنین علیھن من جلابیبھن [س ۳۳ : ۵۹

جمل

(۱) اونٹ -

(۲) جہازکا رسا -

ان الذین کذبوا بایاتنا واستکبروا عنھا لا تفتح لھم ابواب السماء و لا یدخلون الجنۃ حتی یلج الجمل فی سم الخیاط [س ۷ : ۴۰

جن

جان = جن = شیطان -

فانه نزله علی قلبک باذن اللہ [س ۲ : ۹۷
= علمه شدید القوی (س ۵۳ : ۵)

جبل

(جمع جبال)
(۱) پہاڑ
(۲) رئیس قوم

وسخرنا مع داود الجبال یسبحن و الطیر
[س ۲۱ : ۷۹

جزیہ

جزیہ [س ۹ : ۲۹

(فارسی سے معرب) بمعنی خراج جو نوشیروان عادل اہل فوج کے سوا اپنی تمام رعایا سے ادا کرتا تھا -

وجزاء روس اهل الذمة جمع جزیة وهو معرب
گزیت وهو الخراج بالفارسیة (مفاتیح العلوم)
الجزیة خراج الارض (قاموس)

اسلام میں غیر مذہب رعایا (ذمیوں) سے فوجی خدمت کے بدلے میں ان کی محافظت کا معاوضہ -
اس بارے میں (ذمیوں) سے حسب ذیل عہد نامے ہوتے تھے -

هذا کتاب من خالد بن الولید لصلوبا ابن
نسطونا وقومه انی عاهدتکم علی الجزیة
والمنعة فلک الذمة والمنعة مامنعناکم

والتین والزیتون وطور سینین وھذا البلد
الامین . . . [س ۹۵ : ۱ - ۳

ثخن

اثخان لڑائی میں غالب ہونا ۔ (بخاری)

ماکان لنبی ان یکون لہ اسری حتی یثخن
فی الارض [س ۸ : ۶۷

فاذا لقیتم الذین کفروا فضرب الرقاب
حتی اذا اثخنتموھم فشدوا الوثاق
[س ۴۷ : ۴

ثنی

مثنی وثلاث ورباع بلا تعداد

جاعل الملئکۃ رسلا اولی اجنحۃ مثنی
و ثلاث و رباع [س ۳۵ : ۱

فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی
و ثلث و رباع [س ۴ : ۳

جبت

= جبت کوئی لغو چیز ۔ (رازی) [س ۴ : ۵۱

جبریل

عبری زبان میں اس کے معنی خدا کی طاقت کے ہیں
اور قرآن مجید میں اس لفظ کا مرادف شدید القوی
آیا ہے ۔

تلا

تلاوۃ (۱) پیچھے چلنا - پیروی کرنا -

الذین آتیناھم الکتاب یتلونہ حق تلاوتہ
اولئک یومنون بہ [س ۲ : ۱۲۱

والشمس وضحٰھا والقمر اذا تلٰھا
] س ۹۱ : ۱ و ۲

(۲) پڑھنا -
یتلوا علیہ = وہ اس کے خلاف جھوٹ بولے -
(رازی)

و اتبعوا ما تتلوا الشیاطین علیٰ ملک
سلیمان] س ۲ : ۱۰۲

التنور

زمین کی سطح - کوئی زمین جہاں سے پانی
نکلتا ھو - کوئی زمین جہان پر کسی ترائی کا
پانی جمع ھوتا ھو - (قاموس)

حتیٰ اذا جاء امرنا وفار التنور [س ۱۱ : ۴۰
= وفجرنا الارض عیونا (س ۵۴ : ۱۲)

التین

التین والزیتون ارض فلسطین جہاں تین وزیتون دو
پہاڑیوں کے نام ھیں - (قاموس وانجیل مرقس باب
۱۱ آیۃ ۱ وکتاب رسولوں کے اعمال باب ۱ آیۃ ۱۲)
یہاں حضرت عیسیٰ مبعوث ھوئے تھے -

ابیضت عیناہ اس کي انکھیں آنسو بہاتي تھیں یا اس کي آنکھیں (آنسو سے) دیکھا رہی تھیں۔

ابیضت = بیضت = افرفہ یا املاہ
(تاج العروس)

و تولّٰی عنہم و قال یا اسفٰی علیٰ یوسف و ابیضت عیناہ من الحزن فھو کظیم [س ۱۲ : ۸۴

تاب

توبہ (۱) پھر جانا - اپنی روش بدلنا

انما التوبة علی الله للذین یعملون السوء بجهالة ثم یتوبون من قریب [س ۴ : ۱۷

ولیست التوبة للذین یعملون السیئات حتی اذا حضر احدهم الموت قال انی تبت الئن [س ۴ : ۱۸

(۲) رحم کی نظر کرنا -

ألتابوت

قلب - سینہ (راغب)

وقال لهم نبیهم ان آیة ملکه ان یاتیکم التابوت فیه سکینة من ربکم وبقیة مما ترک ال موسیٰ وال هارون تحمله الملائکة [س ۲ : ۲۴۸

فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و
نساءکم و انفسنا و انفسکم ۔ ثم نبتهل
فنجعل لعنت اللہ علی الکاذبین
[س ۳ : ۶۱

بات

بیت گھر ۔ مکان ۔

آهل البیت گھر کے لوگ ۔ بیوی ۔

یا نساء النبي من یات منکن بفاحشة
مبینة یضاعف لها العذاب ضعفین . . .
یا نساء النبی لستن کاحد من النساء . . .
انما یرید اللہ لیذهب عنکم الرجس اهل
البیت و یطهرکم تطهیرا
[س ۳۳ : ۳۰ و ۳۲ و ۳۳

باض

ابیض

الخیط الابیض دن کی سفیدی ۔

و کلوا و اشربوا حتی یتبین لکم الخیط
الابیض من الخیط الاسود من الفجر
[س ۲ : ۱۸۷

ابیضت وجوہ سرخرو ہونا ۔

و اما الذین ابیضت وجوههم ففی رحمة اللہ
[س ۳ : ۱۰۶

بعث

بعث (۱) اٹھانا ـ پیدا کرنا ـ

هوالذی بعث فی الامیین رسولا منهم

[س ۶۲ : ۲

(۲) بھیجنا ـ

فاذا جاء وعد اولیهما بعثنا علیکم عبادا لنا

اولی باس شدید فجاسوا خلال الدیار

[س ۱۷ : ۵

بقی

بقیة فضل و کمال ـ

فلولا کان من القرون من قبلکم اولوا بقیة

ینهون عن الفساد فی الارض الا قلیلا ممن

انجینا منهم [س ۱۱ : ۱۱۶

وقال لهم نبیهم ان ایة ملکه ان یاتیکم

التابوت فیه سکینة من ربکم وبقیة مما

ترک ال موسی وال هارون تحمله الملئکة

[س ۲ ۲۴۸

بهل

ابتهال خشوع کے ساتھ خدا کی طرف رجوع کرنا ـ

فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم

واذا البحار سجرت واذا النفوس زوجت...
[س ۸۱ : ۶ و ۷

برج

بروج (واحد برج) منازل قمریامنازل سیارات ۔
تبارک الذی جعل فی السماء بروجا وجعل
فیها سراجا و قمرا منیرا [س ۲۵ : ۶۲
ولقد جعلنا فی السماء بروجا و زیناها
للناظرین [س ۱۵ ۱۶

بصر

بصر (۱) دیکھنا ۔
(۲) دل کی آنکھ سے دیکھنا ۔ سمجھنا ۔ جاننا
قد جاء کم بصائر من ربکم ۔ فمن ابصر
فلنفسه [س ۶ : ۱۰۵
فلما ان جاء البشیر القاه علی وجهه فارتد
بصیرا قال الم اقل لکم انی اعلم من الله ما لا
تعلمون [س ۱۲ : ۹۶
والله بصیر بما یعملون [س ... ۹۹
(۳) خیال کرنا ۔
قال فما خطبک یاسامری ؟ قال بصرت بما لم
یبصروا به [س ۲۰ : ۹۵ و ۹۶

ولقد ضربنا للناس في هذا القرآن من كل مثل ولئن جئتهم باية ليقولن الذين كفروا ان انتم الا مبطلون [س ۳۰ : ۵۸

(۳) حکم ۔

و الذين كفروا وكذبوا بايا تنا اولئك اصحاب النار [س ۲ : ۳۹

ما ننسخ من آية او ننسها نات بخير منها او مثلها [س ۲ : ۱۰۶

بتر

ابتر ابتر ۔ ذلیل ۔

ان شانئک هو الابتر [س ۱۰۸ : ۳

بحر

بحر (۱) سمندر دریا نالہ تالاب وغیرہ (رازی)

احل لكم صيد البحر وطعامه متاعا لكم و للسيارة [س ۵ : ۹۶

(۲) زمین ۔ شہر ۔ ملک ۔ اقلیم (نہایہ)

ولو ان ما في الارض من شجرة اقلام والبحر يمده من بعده سبعة بحر ما نفدت كلمات الله [س ۳۱ : ۲۷ و س ۱۸ : ۱۰۹

بحار (جمع) واحد { (۱) بحر = دریا ۔ (۲) بحرۃ = زمین ۔ شہر ۔ ملک

(۲) رہنے والے ۔ بسنے ۔

افامن اهل القرىٰ ان یاتیهم باسنا بیاتا وهم نائمون [س ۷ : ۹۷

اهل البیت گھر کے لوگ ۔ بیوی ۔

هل ادلکم علیٰ اهل بیت یکفلونه لکم وهم له ناصحون [س ۲۸ : ۱۲

قالوا اتعجبین من امر الله رحمت الله و برکته علیکم اهل البیت [س ۱۱ : ۷۳

یانساء النبی لستن کاحد من النساء . انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا [س ۳۳ : ۳۲ و ۳۳

اهل الکتاب کتاب (وحی) کے ماننے والے ۔

من اهل الکتاب امة قائمة ... [س ۳ : ۱۱۲

آیة

آیة (جمع ایات) ۔

(۱) نشانی ۔ ثبوت ۔

و ایة لهم الارض المیتة ۔ احییناها و اخرجنا منها حبا فمنه یاکلون [س ۳۶ : ۳۳

(۲) مینارہ ۔ نشان ۔

اتبنون بکل ریع ایة تعبثون [س ۲۶ : ۱۲۸

(۳) معجزہ ۔

یازکریا انا نبشرک بغلام اسمہ یحیی . . .
قال رب انی یکون لی غلام [س ۱۹ : ۷ و ۸
(۳) اگر (شرطیہ) ا یدرچہوا ۔
نساءکم حرث لکم فاتوا حرثکم انی شئتم
[س ۲ : ۲۲۳

أهل

(۱) اهل وعیال ۔
وینقلب الی اهلہ مسرورا [س ۸۴ : ۹
(۲) بیوی ۔
قالت ما جزاء من اراد باهلک سوء الا ان
یسجن اوعذاب الیم [س ۱۲ : ۲۵
(۳) قرابت دار ۔
وشهد شاهد من اهلها ان کان قمیصہ قد
من قبل فصدقت وهو من الکاذبین . . .
[س ۱۲ : ۲۶
(۴) پیروی کرنے والا ۔
فانجیناه واهلہ [س ۷ : ۸۳
واجعل لی وزیرا من اهلی [س ۲۰ : ۲۹
(۵) حقدار ۔ مالک ۔
ان اللہ یامرکم ان تودوا الامانات الی اهلها
[س ۴ : ۵۸

ولقد مکنٰھم فیما ان مکنٰکم فیہ
[س ۴۶ : ۲۶

اُنثیٰ

(۱) عورت ۔
وما خلق الذکر والانثیٰ [س ۹۲ : ۳
(۲) بے جان چیز ۔
ان یدعون من دونہ الا اناثا [س ۴ : ۱۱۷
(۳) قمری کا بت ۔ (رازی) [س ۴ : ۱۱۷

آنس

اِنس = آنس = الحی المقیمون = وہ لوگ جو مل کر شہروں اور قصبوں میں رہتے ہیں ۔
(صحاح جوہری)
الانس والجن = الناس (س ۱۱۴ : ۸۸ و ۸۹
وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون
[س ۵۱ : ۵۶

أنّٰی

(۱) کیونکر = کیف ۔
وجایٓء یومئذ بجھنم یومئذ یتذکر الانسان
وانی لہ الذکریٰ [س ۸۹ : ۲۳
(۲) کب = متیٰ (بحرا محیط)

(۲) یہہ کہہ کر کہ

ولقد بعثنا فی کل امۃ رسولا ان اعبدوا اللہ و
اجتنبوا الطاغوت [س ۱۶ : ۳۶

(۳) ایسا نہ ہو کہ ۔ (لئلا)

یبین اللہ لکم ان تضلوا [س ۴ : ۱۷۷

اِن

(۱) اگر (شرطیہ) ۔

قل للذین کفروا ان ینتھوا یغفر ما قد
سلف [س ۸ : ۳۸

(۲) نافیہ ۔

وقالوا ان ھذا الا سحر مبین [س ۳۷ : ۱۵

ان کل ذالک لما متاع الحیوۃ الدنیا
[س ۳۵ : ۴۳

وان کانت لکبیرۃ الا علی الذین ھدی اللہ
[س ۲ : ۱۴۳

ان عندکم من سلطان بھذا [س ۱۰ : ۶۸

(۳) تاکید اور تحقیق ۔ (اِن ثقلیہ سے تخفیف
کرکے اِن کرلیا گیا ۔)

فذکر ان نفعت الذکری [س ۸۷ : ۹

= و ذکر فان الذکری تنفع المومنین
(س ۵۱ : ۵۵)

(۴) زایدہ ۔

. . . ولوردوہ الی الرسول والی اولی الامر
منہم لعلمہ الذین یستنبطونہ منہم
[س ۴ : ۸۳

آمس

آمس کل ۔ گذشتہ زمانہ ۔

واصبح الذین تمنوا مکانہ بالامس یقولون
ویکان اللہ یبسط الرزق لمن یشاء و من
عبادہ ویقدر [س ۲۸ : ۸۲

آمن

آمن (۱) بات ماننا ۔
(۲) اعتبار کرنا ۔

فان امن بعضکم بعضا فلیؤد الذی اؤتمن
امانتہ ولیتق اللہ ربہ [س ۲ : ۲۸۳
(۳) یقینی طور پر جاننا ۔ عین الیقین جاننا ۔
(س ۱۰۲ : ۳ ۔ ۷)

قالت الاعراب امنا ۔ قل لم تؤمنوا ولکن
قولوا اسلمنا و لما یدخل الایمان فی
قلوبکم [س ۴۹ : ۱۴

آن

ان (۱) تاکہ ۔

والقی فی الارض رواسی ان تمید بکم
[س ۱۶ : ۱۵

ومآ امر الساعۃ الا کلمح البصر [س ۱۶ : ۷۷

(۳) حکم -

ذالک امر اللہ انزلہ الیکم [س ۶۵ : ۵

انہ قد جاء امر ربک وانھم اتیھم عذاب غیر مردود [س ۱۱ : ۷۶

(۴) عذاب -

فاذا جاء امر اللہ قضی بالحق وخسر ھنالک المبطلون [س ۴۰ : ۷۸

وغرتکم الامانی حتی جاء امر اللہ [س ۵۷ : ۱۴

ولما جاء امرنا نجینا شعیبا والذین امنوا معہ برحمۃ منا [س ۱۱ : ۹۴

(۵) مشورہ -

قال للملاء حولہ ان ھذا الساحر علیم یرید ان یخرجکم من ارضکم بسحرہ - فما ذا تامرون [س ۲۶ : ۳۴ و ۳۵

(۶) سکھانا - تحریک کرنا -

قالوا یاشعیب اصلوتک تامرک ان نترک ما یعبد اباءنا اوان نفعل فی اموالنا ما نشاء [س ۱۱ : ۸۷

اولی الامر علماء - مدبرین -

یا ایھا الذین امنوا اطیعوا اللہ واطیعوا الرسول واولی الامر منکم [س ۴ : ۵۹

ان ابراهیم کان امة قانتا لله حنیفا
[س ۱۶ : ۱۲۰

(۶) راه - طریقه -

انا وجدنا اباءنا علی امة [س ۴۳ : ۲۳

(۷) مدت -

ولئن اخرنا عنهم العذاب الی امة [س ۱۱ : ۷

امي وہ لوگ جو اهل کتاب نہیں هیں -

وقل للذین اوتوا الکتاب والامیین ءاسلمتم
[س ۳ : ۱۹

هو الذي بعث في الامیین رسولا [س ۶۲ : ۲

فامنوا بالله و رسوله النبي الامي الذي
یومن بالله وکلماته [س ۷ : ۱۵۸

آمر

امر (۱) حکم -

حتی جاء الحق وظهر امر الله [س ۹ : ۳۸

اتی امر الله فلا تستعجلوه [س ۱۶ : ۱

(۲) کام - اعمال - امر -

فذاقت وبال امرها وکان عاقبة امرها خسرا
[س ۶۵ : ۹

فاتبعوا امر فرعون - وما امر فرعون برشید
[س ۱۱ : ۳۷

ولتکن منکم امۃ یدعون الی الخیر و
یامرون بالمعروف وینھون عن المنکر
[س ۳ : ۱۰۴

من اھل الکتاب امۃ قائمۃ [س ۳ : ۱۱۳

(۲) ایک ملک کے لوگ ۔ قوم ۔

کلما جاء امۃ رسولھا کذبوہ [س ۲۳ : ۴۴

ولقد بعثنا فی کل امۃ رسولا ان اعبدوا اللہ
واجتنبوا الطاغوت [س ۱۶ : ۳۶

وان من امۃ الا خلا فیھا نذیر [س ۳۵ : ۲۴

لکل امۃ جعلنا منسکا ھم ناسکوہ فلا
ینازعنک فی الامر [س ۲۲ : ۶۷

ولکل امۃ رسول [س ۱۰ : ۴۷

(۳) ایک مذھب کے لوگ ۔ ایک نبی کے پیرو ۔

کان الناس امۃ واحدۃ [س ۲ : ۲۱۳

لکل امۃ اجل [س ۱۰ : ۴۹

ما تسبق من امۃ اجلھا [س ۱۵ : ۵

(۴) گروہ ۔ جماعت ۔

کلما دخلت امۃ لعنت اختھا [س ۷ : ۳۸

واذ قالت امۃ منھم [س ۷ : ۱۶۴

(۵) امام ۔ ھادی ۔

هوالذي انزل عليك الكتاب منه ايات محكمات هن ام الكتاب واخر متشابهات

[س ۳ : ۶

لكل اجل كتاب ۔ يمحوا الله مايشاء و يثبت وعنده ام الكتاب [س ۱۳ : ۳۸ و ۳۹

(۳) ٹھکانا ۔

واما من خفت موازينه فامه هاويه

[س ۱۰۱ : ۸ و ۹

امام (۱) سڑک ۔ راہ ۔

وانهما لبامام مبين [س ۱۵ : ۷۹

(۲) کتاب ہدایت ۔

ومن قبله كتاب موسى اماما ورحمة

[س ۱۱ : ۱۷

(۳) ہادی ۔ رہنما ۔

قال اني جاعلك للناس اماما [س ۲ : ۱۲۴

(۴) کتاب اعمال ۔ اعمالنامہ ۔

وكل شئي احصيناه في امام مبين

[س ۳۶ : ۱۲

يوم ندعوا كل اناس بامامهم

[س ۱۷ : ۷۱

(۵) آگے ۔ سامنے ۔

بل يريد الانسان ليفجر امامه [س ۷۵ : ۵

أمة (۱) لوگ ۔ اشخاص ۔

جو ایمان کے اتحاد میں داخل ہوئے - نومسلم
إنما الصدقات للفقراء . . . والمؤلفة
قلوبهم . . . [س ۹ : ۶۰

الم

الم حروف تہجی
الم - ذالک الکتاب لاریب [س ۲ : ۱ و ۲
الم - تلک ایات الکتاب الحکیم
[س ۳۱ : ۱ و ۲
الم - تنزیل الکتاب لاریب فیه من رب
العالمین [س ۳۲ : ۱ و ۲

المر

المر حروف تہجی -
المر - تلک ایات الکتاب [س ۱۳ : ۱

المص

المص حروف تہجی -
المص - کتاب انزل الیک [س ۷ : ۱

أم (۱) ماں - والدہ -
حملته امه وهنا علی وهن [س ۳۱ : ۱۴
(۲) اصل -

واذ نجینٰکم من آل فرعون [س ۲ : ۴۹
وبقیۃ مما ترک آل موسیٰ وآل ھارون
[س ۲ : ۲۴۸

آلا

آلاء (۱) قدرت ۔

وقوم نوح من قبل انھم کانوا ھم اظلم واطغیٰ
والمؤتفکۃ اھویٰ فغشٰھا ما غشیٰ فبای آلاء
ربک تتماریٰ [س ۵۳ : ۵۲ ۔ ۵۵

(۲) نعمتیں ۔

فاذکروا آلاء اللہ لعلکم تفلحون [س ۷ ۶۹

الر

الٓر حروف تہجی ۔

الٓر ۔ تلک آیات الکتاب الحکیم
[س ۱۰ : ۱ و س ۱۱ : ۱ و س ۱۲ : ۱
و س ۱۴ : ۱ و س ۱۵ : ۱

آلف

الوف (جمع) واحد { (۱) آلف = ہزار
(۲) آلف = جماعت }

الم تر الی الذین خرجوا من دیارھم و ھم
الوف حذر الموت [س ۲ : ۲۴۳

المؤلفۃ قلوبھم جن کے دل متحد کئے گئے ۔

وما انتم بمعجزین فی الارض ولا فی السماء
ومالکم من دون اللہ من ولی ولا نصیر
[س ۲۹ : ۲۲

ارم

اِرم اس شہر کا نام جس میں قوم عاد رہتی تھی ۔
الم ترکیف فعل ربک بعاد ارم ذات العماد
التی لم یخلق مثلہا فی البلاد
[س ۸۹ : ۶ ــ ۸

آزر

آزر حضرت ابراہیم کے چچا کا نام ۔ [س ۹ : ۷۵

ازف

آزفہ آنے والا ۔ (وقت) جو ضرور آکر رہے گا ۔
ازفت الازفہ [س ۵۳ . ۵۷

اسرائیل

اِسرائیل حضرت یعقوب کا دوسرا نام ۔
بنی اسرائیل آل یعقوب ۔ یہود ۔

ال

آل (۱) اولاد ۔
فھب لی من لدنک ولیا یرثنی ویرث من
آل یعقوب [س ۱۹ : ۵ و ۶
(۲) قوم ۔ پیرو ۔

و نذیرا وداعیا الی اللہ باذنہ وسراجا منیرا
[س ۳۳ : ۴۵ و ۴۶

ارض

ارض (۱) زمین -

قل لوکان فی الارض ملئکۃ یمشون مطمئنین لنزلنا علیہم من السماء ملک الرسولا
[س ۱۷ : ۹۵

واللہ انبتکم من الارض نباتا [س ۷۱ : ۱۷

وایۃ لہم الارض المیتۃ احیینٰہا واخرجنا منہا حبا فمنہ یاکلون [س ۳۶ : ۳۳

(۲) ملک -

واورثنا القوم الذین کانوا یستضعفون مشارق الارض ومغاربہا التی بارکنا فیہا
[س ۷ : ۱۳۷

وماتدری نفس بای ارض تموت
[س ۳۱ : ۳۴

الم یروا انا ناتی الارض ننقصہا من اطرافہا
[س ۱۳ : ۴۱

ان الارض یرثہا عبادی الصالحون
[س ۲۱ : ۱۰۵

(۳) دلہا -

امانته فلیتق اللہ ربہ [س ۲ : ۲۸۳

ان اللہ یامرکم ان تودوا الامانات الیٰ اہلہا
[س ۴ : ۵۸

ومن اہل الکتاب من ان تامنہ بقنطار
یودہ الیک و منہم من ان تامنہ بدینار
لا یودہ الیک الا مادمت علیہ قائما
[س ۳ : ۷۴

اذن

اذن (۱) علم ۔ مشیئت ۔

فانہ نزلہ علیٰ قلبک باذن اللہ [س ۲ : ۹۷
فاعلموا انما انزل بعلم اللہ (س ۱۱ : ۱۴)

وما اصابکم یوم التقی الجمعان فباذن اللہ
ولیعلم المومنین ولیعلم الذین نافقوا
[س ۳ : ۱۶۵ و ۱۶۶

وما ارسلنا من رسول الا لیطاع باذن اللہ
[س ۴ : ۶۴

(۲) اجازت ۔

فانکحوھن باذن اہلہن [س ۴ : ۲۵

(۳) حکم ۔

ومن الجن من یعمل بین یدیہ باذن ربہ
[س ۳۴ : ۱۲

یا ایہا النبی انا ارسلناک شاہدا و مبشرا

(۴) دوسرے - اور -

ءانکم لتشهدون ان مع الله الهة اخرى
[س ۶ : ۱۹

ولا تزر وازرة وزر اخرى [س ۱۷ : ۱۵

(۵) پیچھے -

اذ تصعدون ولا تلون على احد والرسول
یدعوکم فی اخریکم [س ۳ : ۱۵۲

(۶) ختم -

واخر دعویهم ان الحمد لله رب العالمین
[س ۱۰ : ۱۰

هو الاول والاخر والظاهر والباطن [س ۵۷ : ۳

آدم

آدم انسان - بشر -

ولقد خلقناکم ثم صورناکم ثم قلنا للملئکة
اسجدوا لادم [س ۷ : ۱۱

واذ قال ربک للملئکة انی خالق بشرا من
صلصال من حما مسنون فاذا سویته
ونفخت فیه من روحی فقعوا له ساجدین
[س ۱۵ : ۲۸ و ۲۹ و س ۳۸ : ۷۱ و ۷۲

ادی

اداء امانت واپس کرنا -

فان امن بعضکم بعضا فلیؤد الذی اؤتمن

اخذ فی کذا کسی کام میں مصروف ہونا ـ

لولا کتاب من اللہ سبق لمسکم فیما اخذتم عذاب عظیم [س ۸ : ۶۸

آخر

اخر (۱) بعد ـ آئندہ ـ

فمن شھد منکم الشھر فلیصمہ و من کان مریضا او علی سفر فعدۃ من ایام اخر
[س ۲ : ۱۸۵

قل متاع الدنیا قلیل و الاخرۃ خیر لمن اتقی [س ۴ : ۷۷

یاقوم اعبدوا اللہ وارجوا الیوم الاخر ولا تعثوا فی الارض مفسدین [س ۲۹ : ۳۶

(۲) انجام ـ

ثم انتم ھؤلاء تقتلون انفسکم وتخرجون فریقا منکم من دیارھم تظاھرون علیھم بالاثم والعدوان... اولئک الذین اشتروا الحیوۃ الدنیا بالاخرۃ [س ۲ : ۸۵ و ۸۶

(۳) باقی ـ

ھوالذی انزل علیک الکتاب منہ ایات محکمات ھن ام الکتاب واخر متشابھات
[س ۳ : ۷

ینبؤا الانسان یومئذ بما قدم واخر
[س ۷۵ : ۱۳

ان المبذرین کانوا اخوان الشیاطین
[س ۱۷ : ۲۷

ونزعنا ما فی صدورھم من غل اخوانا علی
سرر متقابلین [س ۱۵ : ۴۷

اخت (۱) بہن –

ان امرؤ ھلک لیس لہ ولد ولہ اخت فلھا
نصف ما ترک [س ۴ : ۱۷۷

(۲) قبیلے کی عورت – قوم کی عورت –

قالوا یا مریم . . . یا اخت ھارون
[س ۱۹ : ۲۷ و ۲۸

(۳) دوست – ہم مشرب – ہم مذہب –

کلما دخلت امۃ لعنت اختھا [س ۷ : ۳۸

(۴) مثل – طرز –

وما نریھم من ایۃ الاھی اکبر من اختھا
[س ۴۳ : ۴۸

اخذ

اخذ گرفتار کرنا –

فاذا انسلخ الاشھر الحرم فاقتلوا المشرکین
حیث وجدتموھم وخذوھم [س ۹ : ۵
قولہ وخذوھم ای بالاسر والاخیذ الاسیر (رازی)
وخذوھم ای اسروھم (ملا احمد)

ولاجر الاخرۃ اکبر لو کانوا یعلمون [س ۱۶ : ۴۱

(۳) عورتوں کا مہر ۔

واتوھن اجورھن [س ۴ : ۲۵

اَجل

اجل وقت مقررہ ۔ محدود زمانہ ۔ مدت ۔

ھو الذی خلقکم من طین ثم قضی اجلا و
اجل مسمی عندہ [س ۶ : ۲

ولکل امۃ اجل [س ۷ : ۳۴ و س ۱۰ : ۴۹

ما تسبق من امۃ اجلھا و ما یستاخرون
ثم ارسلنا رسلنا تترا [س ۲۳ : ۴۳ ۔ ۴۴

لکل اجل کتاب [س ۱۳ : ۳۸

اَخ

اخا
اخو } (۱) بھائی ۔ ایک باپ کی اولاد ۔

ثم ارسلنا موسی واخاہ ھارون [س ۲۳ : ۴۵

(۲) قبیلہ کا مرد ۔ قوم کا مرد ۔

ولقد ارسلنا الی ثمود اخاھم صالحا

[س ۲۷ : ۴۵

(۳) دوست ۔ ہم مشرب ۔ ہم مذہب ۔

انما المومنون اخوۃ [س ۴۹ : ۱۰

انهم الفوا آباءهم ضالين فهم على اثارهم يهرعون [س ٣٧ : ٦٩ و ٧٠

(٢) آثار – نشانياں –

فانظر الى اثار رحمت الله كيف يحيى الارض بعد موتها [س ٣٠ : ٥٠

(٣) پيچھے –

فارتدا على اثارهما قصصا [س ١٨ : ٦٤

(٤) اثر – بركت –

تريهم ركعا سجدا يبتغون فضلا من الله و رضوانا سيماهم في وجوههم من اثر السجود [س ٤٨ : ٢٩

(٥) خرابي كے آثار – بربادي كي نشانياں –

فلعلك باخع نفسك على آثارهم ان لم يومنوا بهذا الحديث اسفا [س ١٨ : ٦

انا نحن نحيي الموتى ونكتب ما قدموا و اثارهم [س ٣٦ : ١٢

اثرالرسول سنت رسول –

فقبضت قبضة من اثر الرسول [س ٢٠ : ٩٦

آجر

اجر (١) اجرت – مزدوري –

ان الله لا يضيع اجر المحسنين [س ٩ : ١٢٠

(٢) ثواب –

اذحضر یعقوب الموت اذقال لبنیه ما تعبدون من بعدی قالوا نعبد الٰهک واله اباءک ابراهیم واسمٰعیل واسحٰق الٰها واحدا [س ۲ : ۱۳۳

(۲) باپ دادے ۔

اللہ ربکم ورب اباءکم الاولین [س ۳۷ : ۱۲۶

قالوا حسبنا ما وجدنا علیه اباءنا

[س ۵ : ۱۰۴

أبد

ابداً (۱) کبھی ۔ ہرگز ۔

ولن یتمنوه ابداً [س ۲ : ۹۵

(۲) زمانہ دراز تک = احقاباً (س ۷۸ : ۲۳)

خالدین فیها ابداً [س ۴ : ۵۷ و ۱۶۹

أبل

ابل (۱) بادل ۔ [س ۸۸ : ۱۷

(۲) اونٹ ۔ [س ۹ : ۱۳۵

ابابیل جوق جوق ۔ تابڑ توڑ ۔

وارسل علیهم طیرا ابابیل [س ۱۰۵ : ۳

أثر

اثر (۱) نقش قدم ۔

غریب القرآن
نی
لغات الفرقان

اٰاب

اوب (۱) جواب دینا - ہم آواز ہونا - گونجنا۔
یاجبال اوبی معہ [س ۳۴ آیۃ ۱۰
(۲) رجوع کرنا - حکم ماننا -
اناوجدناصابرانعم العبدانہ اواب
[س ۳۸ : ۴۴

اٰام

ایم (جمع ایامیٰ) مرد جس کی بیوی نہ ہو یا عورت جس کا مرد نہ ہو - مجرد - بیوہ یا مطلقہ -
وانکحواالایامیٰ منکم والصالحین من
عبادکم واماءکم [س ۲۴ : ۳۲

اب

ابا (۱) باپ -
(۲) چچا -
واذقال ابراھیم لابیہ آزر [س ۶ : ۷۵
آباء (جمع)
(۱) باپ چچا دادے -

خیط دیکھہ لئے - اس کے بعد آپ نے فرمایا لا بل هو سواد اللیل وبیاض النهار نہیں بلکہ اس سے رات کی سیاهی اور دن کی سفیدی مراد هے -

اس زمانہ میں بھی بہت سے ایسے دیندار مؤسلمین هیں کہ قرآن مجید کی اس آیت کے وهی سیاہ اور سفید ڈوروں کے معنی لیتے هیں - اسی طرح قرآن مجید میں هزاروں اور الفاظ بھی هیں کہ ان کے معنی عام فہم نہیں لہذہ لوگوں نے ان کے معنی غلط سمجھہ رکھے هیں - ایسے هی الفاظ کے معنوں کے لئے امام راغب اصفهانی و دیگر علمائے کرام نے عربی میں بڑی بڑی کتابیں لکھی هیں اور زبان اردو میں یہہ پہلی کتاب غریب القرآن هدیہ ناظرین هے -

دیندارم موسائٹی - الہ آباد - خادم العلماء

شعبان سنة ۱۳۴۲ هجری ابوالفضل

دیباچہ

سہل ابن سعد سے روایت ہے کہ جب آیت کلوا واشربوا حتی یتبین لکم الخیط الابیض من الخیط الاسود نازل ہوئی تو لوگ روزہ رکھنے کا ارادہ کرتے وقت رات کو اپنے پاؤں میں سفید اور سیاہ دو ڈورے اپیٹ لیتے اور کھاتے پیتے رہتے تاوقتیکہ ان دونوں میں تمیز ہونے لگتی - (بخاری و مسلم) - ایک اور روایت میں ہے کہ عدی بن حاتم نے دو رسے اونٹ باندھنے کے ایک سفید اور ایک سیاہ اپنے تکیہ کے نیچے رکھے اور جب رات کا کچھہ حصہ باقی رہ گیا تو ان کو دیکھنے لگے مگر کچھہ تمیز نہ کرسکے - جب صبح ہوئی تو رسول صلعم کی خدمت میں حاضر ہوکر عرض کیا کہ میں نے اپنے تکیہ کے نیچے خیط ابیض اور خیط اسود رکھے تھے مگر کچھہ تمیز نہ کرسکا - آپ نے فرمایا ان وسادتک لعریض ان کان الخیط الابیض والخیط الاسود تحت وسادتک یعنی بے شک اگر تمہارے تکیہ کے نیچے خیط ابیض اور خیط اسود آگئے تو تمہارا تکیہ ضرور بڑا لمبا ہوگا - (بخاری - مسلم - ابوداؤد - ترمذی - نسائی -) ایک نے عرض کیا یا رسول اللہ خیط ابیض اور خیط اسود کیا ہیں ؟ کیا وہ دو ڈورے ہیں ؟ آپ نے فرمایا انک لعریض القفا ان ابصرت الخیطین یعنی تمہاری گردن ضرور بڑی لمبی ہے کہ تم نے دونوں (ابیض اور اسود)

TO HIS EXCELLENCY

NAWAB SIR AMIN JANG BAHADUR, K.C.S.I.,

PRIME-MINISTER TO HIS EXALTED HIGHNESS THE NIZAM

OF HYDERABAD (DECCAN),

THIS BOOK

IS RESPECTFULLY DEDICATED

BY THE COMPILER.